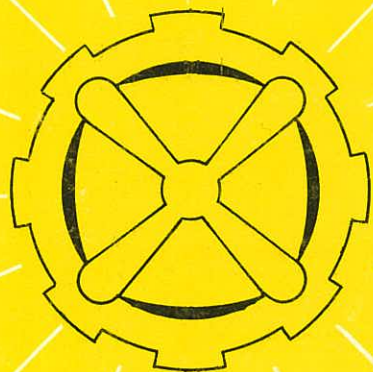


# سنگار

نشریهٔ حزب تودهٔ ایران



برای دانشجویان

سال سوم، شمارهٔ

۲





# پیکار

نشریه حزب توده ایران برای دانشجویان

دوره دوم - سال سوم

شماره ۲ - مرداد و شهریور ۱۳۵۲

## فهرست:

صفحه

- ۳ حزب توده ایران زنده است و پیکار میکند
- ۵ حزب توده ایران - حزب طبقه کارگر ایران
- ۹ قرارداد جدید نفت حاکمیت ملی ایران را نقض میکند
- ۱۱ توطئه تازه سازمان امنیت علیه جان زندانیان سیاسی
- ۱۲ درهای دانشگاه‌ها را بسته اند - درهای سربازخانه‌ها را می‌کشایند
- ۱۵ حفظ این کنگد را سیون بسود کیست ؟
- ۲۲ از خون میهن پرستان شیلی نهال آزادی خواهد روئید
- ۲۴ کودتای فاشیستی در شیلی چرا و چگونه انجام گرفت ؟
- ۳۰ "تاریخ آزان ماست" - آخرین سخنان دکتر آلبنده رئیس جمهوری شهید شیلی
- ۳۲ بزرگترین شاعر عصر ما که کونیست بود درگذشت
- ۳۵ ماسیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه اسرائیل را بشدت محکوم میکنیم
- ۴۱ "آقای ایران کیست ؟
- ۴۶ "بسوی حزب" - علل اساسی شکست جریان سياهکل
- ۵۲ در این گذار شبانه !
- ۵۳ بحثی درباره روشنفکران (مواضع سیاسی واید ئولوژیک و نقش روشنفکران)
- ۵۷ "غرب زدگی"
- ۵۹ لنین درباره ترسکی و ترسکیسم
- ۶۳ درباره فعالیت نخستین گروههای دانشجویان کونیست ایرانی در خارج از کشور
- ۷۰ در افغانستان درخت امید به شکوفه نشست است
- ۷۴ درباره اثر مارکس و انگلس "خانواده مقدس"
- ۷۷ آخشمالارین باتقین چاغیندا (مرک و زندگی خورشید)
- ۷۹ زندگی دانشجویان در جمهوری دمکراتیک آلمان
- ۸۴ از زندگی دانشجویان جهان
- ۸۸ ورزش ایران در "یونیورسیاد مسکو" بار دیگر ناتوانی خود را نشان داد
- ۹۲ از زندگی ...
- ۹۳ به يك لبخند می ارزد
- ۹۴ پیکار پاسخ میدهد
- ۹۵ پیکار و خوانندگان



## حزب توده ایران زنده است و پیگار میکند

یاد آوری از سالگرد تأسیس حزب توده ایران، انجام یک وظیفه تشریفاتی نیست. وقتی می بینیم که سال دیگری از عمر حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران گذشت، نخست نگاهی به گذشته می افکنیم: بیاد می آوریم که حزب توده ایران در نبرد برضد امپریالیسم و ارتجاع در پیگار برای آزادی و استقلال ایران، در مبارزه بخاطر دفاع از منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان میهن ما، در کوشش برای بیداری و آگاهی خلقهای ایران چه خدمت گرانبها و برجسته ای کرده است.

بیاد می آوریم که مبارزان حزب ما چه فداکارها کرده و چه قربانیها داده اند. شهیدان را بیاد می آوریم که جان خود را در راه آرمان حزب و آرمان خلق - که از هم جدائی ناپذیر است - ایثار کردند. اسپران را بیاد می آوریم که آزادی خود را از دست دادند، برای آنکه میهن ما آزاد شود. همزمانی را بیاد می آوریم که ناچار به ترک وطن شدند تا بتوانند همچنان به پیگار آزاد یی بخش وعاد لانه خود ادامه دهند.

بیاد می آوریم پیروزیها و ناکامی هارا، فراز ها و نشیب هارا، آنها را که مردانه به استقبال زندان و شکنجه و مرگ رفتند، ولی تسلیم نشدند، و آنها را که تاب نیاوردند و زانو زدند.

وقتی گذشته را بیاد می آوریم، برای آنست که به آینده مینگریسیم. میدانیم که باید به سنت درخشان گذشته تکیه کرد، برای آنکه راه آینده ما درخشش بیشتری پیدا کند. باید از قهرمانان و شهیدان درس مردم انگی و پایداری گرفت تا بتوان پرچم امید و پیکار را افراشته تر نگاه داشت. باید از ناکامی ها و شکست ها تجربه اندوخت تا بتوان بسر منزل پیروزی رسید.

وقتی گذشته را بیاد می آوریم، برای آنست که میدانیم آینده از آن طبقه کارگر، از آن خلق ما، از آن ماست. اعتقاد راسخ داریم که بذری که در گذشته افشاند شده است، در آینده به نهالی شکوفان و

نیرومند تبدیل خواهد شد ، برغم آتش دشمن و درماندگی رفیقان نیمه راه ، برغم کسی که همه چیزش را از بیکانه دارد ، ولی توده ای ها را ، که جان برکف برای آزادی و استقلال میهن خود بیکار کرده و میکنند " توده ای های بیوطن " می نامد ، برغم کسانی که توده ایها را به " سازش با رژیم " متهم میکنند .

راه حزب ما نه درگذشته هموار بوده است و نه در آینده هموار خواهد بود . این قانون تکامل است که برای ایجاد نو بایسد بر دشواری ها و بغرنجی های فراوانی غلبه کرد ، زیرا که نه هنوز نیرومند است و هنوز ، هم با زبان گلوله و هم با زبان دروغ ، مقاومت میکند . ولی این هم قانون تکامل است که سرانجام نو برکنه پیروز خواهد شد ، اگرچه این پیروزی فدا کاری میطلبد ، قربانی میخواهد .

حزب توده ایران زنده است و بیکار میکند ، تا نو برکنه پیروز شود و در این بنای نو بنیاد مردمی آزاد و مستقل و مرفه زندگی کنند .

در سالگرد حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر ایران ، حزب میهن پرستان و انترناسیونالیست های ایران ، سوگند یاد میکنند که برای نیل به این آرمان والای میهنی و انسانی از پای نایستیم .

بیکار



## حزب توده ایران - حزب طبقه کارگر ایران

"حزب توده ایران، حزب طرازنویین طبقه کارگرایران است. جهان بینی حزب توده ایران مارکسیسم - لنینیسم است و هدفهای دور و نزدیک و مشی سیاسی و سازمانی اش از انطباق خلاق این جهان بینی علمی و انقلابی بر شرایط ویژه جامعه ایران ناشی میگردد"

( از طرح برنامه حزب توده ایران )

ایدئولوگهای بورژوا تعلق طبقاتی احزاب سیاسی را انکار میکنند و مدعیند که منافع کارگران و زحمتکشان از یکسو و سرمایه داران و مالکان ازسوی دیگر آشتی پذیرست و گویامیتوان سازمان های حزبی واحدی بوجود آورد که منافع همه آنان را در برگیرد. اما همین سازمانهای حزبی، که ظاهراً بر اساس اشتراك منافع همه طبقات جامعه بوجود می آیند، در عمل برجسته ترین نمونه های سازمانهای طبقاتی و قاطع ترین مدافعین منافع سرمایه داران و مالکان اند و بعنوان یکی از سلاح های مهم علیه کارگران و سایر زحمتکشان بکار میروند. و این امری طبیعی است. در جامعه ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده، احزاب سیاسی طبقاتی ترین سازمانها هستند و درست در همین احزاب است که منافع طبقات مختلف پیش از هر جای دیگر تبلور و مجسم میشود و ازسوی همین احزاب است که این منافع طبقاتی به قاطعترین و پیگیرترین شکل دنبال میگردد.

بورژوازی و سایر طبقات ممتاز که زمام حکومت را در دست دارند، مایلند که در زیر دست خود توده غیرمتشکل و ناآگاهی داشته تاباشند تا بتوانند این توده را در خدمت خود بگمارند. آنها امید اند که طبقه کارگر تا وقتی ناآگاهی و شعور طبقاتی پیدا نکند و در یک حزب سیاسی مستقل گرد نیاید، هنوز طبقه ای برای خود نیست، توده ای در هم ریخته است که چاره ای جز دنبال روی از سیاست بورژوازی ندارد. طبقه کارگر وقتی بمطبقه ای برای خود بدل میشود که حزب سیاسی مستقل خود را تشکیل میدهد، ایدئولوژی طبقاتی خود را در برابر ایدئولوژی بورژوازی و سیاست خود را در برابر سیاست بورژوازی میگذارد.

در کشورهای اروپائی - که رشد سرمایه داری در آن از چندین صد سال پیش آغاز شده - طبقه کارگر راه کلاسیک شکل و تحزب را پیموده است. در این کشورها بورژوازی، در مبارزه با



فئوداليسم، مدتها سخنگوی همه خلق و از جمله کارگران بود. پس از استقرار حاکمیت سرمایه نینوروز را زنی میخواست این وضع را حفظ کند و خود را نمایند ه و سخنگوی همه خلق معرفی نماید. اما طبقه کارگر راه طولانی تشکیل رای نمود، ابتدا ابشکل صنفی و حرفه ای و سپس تشکیل در حزب.

مارکس وانگلس یازمانی قبیلهت حزب کمونیست اینراه طی شده راجمعیندی کردند و ضرورت تشکیل کارگران را از نظر علمی اثبات نمودند. آنها سپس تمام استعداد، دانش و انرژی جوانان خود را بکار انداختند تا امر تشکیل احزاب پرلتری را به سامان رسانند. لنین اینکار بزرگ را در شرایط نوین دنیال کرد. امروز طبقه کارگر تقریباً در همه کشورهای جهان حزب مستقل خود را دارد.

در کشور ما، در زمان انقلاب مشروطه، احزاب سیاسی متعدد بوجود آمدند. گروههای سوسیالیست د مکررات آتروز هسته های مطمئن و مستحکم حزب پرلتری بود ند که بعد ها احزاب کمونیست ایران، حزب طبقه کارگر ایران را بوجود آوردند. این حزب خدمات برجسته ای انجام داد، اما زیر ضربات دیکتاتور سیاه رضاشاه فعالیتش متوقف شد.

در سال ۱۳۲۰ پس از سرنگونی این دیکتاتوری سیاه، حزب توده ایران بمثابه حزب طبقه کارگر ایران بوارث بحق حزب کمونیست ایران پا بعرضه وجود گذاشت. حزب توده ایران از همان ابتدا بصورت یک حزب جدی سیاسی بوجود آمد، حزبی که در جامعه آنروز ایران نوآوری بزرگی بود. این حزب نه تنها بمثابه حزب طبقه کارگر بلکه بمثابه حزبی که برخلاف سایر گروههای سیاسی خلق الساعه، حزب بمعنای واقعی کلمه است، احترام عموم را بخود جلب کرد و ناپیدایش خود در عرصه سیاست ایران، تفکر سیاسی و مبارزه سیاسی را در ایران بمسطح بالاتری ارتقا داد. حزب توده ایران برفاقتارناد رست عقب ماند و ارتجاعی که گوید را برود ولت نمایند ه همه مردم اند، جامعه ایران تن واحد یست و عدالت اجتماعا در آن حکم فرماست، خط بطلان کشید و نظریه علمی و طبقاتی خویش را مطرح کرد و نشان داد که جامعه ایران جامعه ای طبقاتی است، طبقات متخاصم آن داری منافع واحد نیستند، طبقه کارگر و زحمتکشان ایران باید حزب مستقل خود را بوجود آورند، متشکل شوند، و برای پیکار عظیم طبقاتی و انقلابی آماده گردند. باین ترتیب حزب توده ایران از همان ابتدا بمثابه حزب طبقه کارگر، بمثابه سازمانی که حزب بدو ن تعلق طبقاتی را حرف بپوش میداند، پا بعرضه وجود نهاد.

شرایط آنروز ایران چنان بود که در زخمستین برنامه حزب توده ایران بسیاری چیزها بصراحت لازم قید نشد. حزب توده ایران بمثابه حزب طبقه کارگر ایران شعارهای د مکرراتیک و ضد استعماری را در ردیف نخست گذاشت و مبارزه وسیع توده ای برای ایجاد جامعه ای د مکرراتیک و دولتی مستقل و د مکرراتیک را گام اول خود شمرد و همه اینها د قیقا بخاطر پیشرفت امر طبقه کارگر ایران و پیشبرد منافع طبقاتی وی بود.

طبقه کارگر ایران باشم طبقاتی اشتباه ناپذیرش این واقعیت را درک کرد و با سرعتی شگفت انگیز به دور حزب توده ایران حلقه زد. حزب توده ایران بمثابه تنها حزب طبقه کارگر

ایران توانست در کوتاهترین مدت ممکن به يك حزب واقعاتوده ای تبدیل شود و وسیعترین قشرهای مردم زحمتکش رابسوی خود جلب کند .

دربار و پلیس ایران ، عمال امپریالیسم و انحصارات نفتی تلاش فراوان کردند تا سازمانها و احزاب شبه کارگری تشکیل دهند و این با اصطلاح سازمانهای کارگری راد بر برابر حزب توده ایران علم کنند . آنان که از حمایت ویژه پلیس و ارتجاع برخوردار بودند ، امکان یافتند که در برنامه ها و اسناد خود جملاتی بمراتب انقلابی تر از اسناد حزب توده ایران قید کنند . اما طبقه کارگر و زحمتکشان ایران فریب این نیرنگهاران خوردند و بساط تمام این دکانهای سیاسی در مدت کوتاهی برچیده شد .

برای طبقه کارگر و همه مبارزان انقلابی ایران این مسئله روشن و مسلم بود که حزب توده ایران بطور قطع متعلق به طبقه کارگر ایران است و در همه اقدامات خویش از موضع طبقه کارگر ، بخاطر پیشبرد هدفهای این طبقه انقلابی و باد نظر گرفتن منافع جنبش جهانی کارگری برآمد میکند .

حزب توده ایران که در آغاز تشکیلی خود به مبارزه بزرگ ضد فاشیستی و به مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی در جامعه ایران اهمیت فراوان میداد - و امروز هم میدهد - هرگز لحظه ای از دفاع از منافع طبقه کارگر ، آگاه کردن و متشکل کردن وی غافل نبوده است . مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی نیز همواره بمثابة جزئی لاینفک و بسیار مهم مبارزات طبقاتی کارگران و زحمتکشان از جانب حزب تلقی شده و در خدمت آن بوده و هست . حزب توده ایران در برنامه جدید هدف نهایی خود را با صراحت ساختمان سوسیالیسم اعلام کرده است . حزب توده ایران تنها حزب طبقه کارگر ایران نیست ، بلکه حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است . این بد ان معنی است که حزب توده ایران میان خود و آن سازمانها و احزابی که خود را سازمانهای سیاسی طبقه کارگر میخوانند ، ولی پیوند های محکمی با ایند نولوژی و سیاست بورژوازی دارند ، بطور مشخص مرز بندی میکند . حزب ما حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران و يك حزب لنینی است و این واقعیت در جهان بینی حزب ما ، که مارکسیسم - لنینیسم است ، در هدف های دور و نزدیک و مثنی سیاسی و سازمانی آن منعکس میشود .

حزب ما از اولین روز پیدایش خود به تبلیغ مارکسیسم - لنینیسم پرداخته است . این آموزش علمی و انقلابی از همان ابتدا در حوزه های حزب توده ایران تدریس شده ، در مطبوعات حزب نشر یافته و بالاتر از همه این آموزش علمی و انقلابی همواره راهنمای عمل و اساس سیاست حزب بوده است .

تطبيق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط ایران کار آسانی نبود . میبایست ابتدا جامعه

ایران راکه جامعه ای با سابقه کهن چند هزار ساله است و راه تکاملی ویژه ای را طی کرد ، شناخت و حلقه های اساسی تکامل آینده آنراد رک کرد تا بتوان مارکسیسم - لنینیسم را بر آن منطبق ساخت . حزب ما تلاش فراوانی برای انجام این وظیفه انقلابی بکار برده است . محصل این تلاش در خط مشی حزب در گذشته و حال و بویژه در طرح برنامه جدید حزب منعکس است . امروز میتوان گفت که این تلاش بزرگ ، با وجود فراز و نشیب هایش ، با موفقیت توأم بوده است .

نه تنها مشی سیاسی و هدفهای دورنزد یک حزب ، بلکه مشی سازمانی حزب مانیز از جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی سرچشمه میگردد . چنانکه میدانیم هستند احزابی که خود را حزب کارگری میدانند ، ولی اصول سازمانی لیبرالی رامیپذیرند که بیشتر بسود رسوخ ایدئولوژی بورژوازی است تا وسیله تحکیم تشکل پرلتراریا . اما حزب توده ایران از همان ابتدا اصول سازمانی حزب طراز نوین طبقه کارگر ، یعنی سانترا لیسم دکراتیک را پایه کار سازمانی خویش قرار داده و این اصل را با صراحت در اساسنامه حزب قید کرده است . براین اساس حزب توده ایران سازمان متشکل ، متحرک و با انضباطی شده که در آن وحدت اراده و عمل برقرار است .

یکی از نکات اساسی و خصوصیات درجه اولی که به حزب ما سیمای یک حزب طبقه کارگر طراز نوین میدهد ، پیوند انترناسیونالیستی حزب ما ست . مارکس و انگلس همین پیوند انترنا - سیونالیستی را یکی از اساسی ترین غلام و شرایط کارگری بودن یک حزب میدانند . حزب ما از اولین روز تشکیل جزء لاینفک جنبش جهانی کمونیستی - کارگری بوده و هرگز پیوند های خویش را با این اردوی انترناسیونالیستی ، که در مرکز آن اتحاد شوروی ، نخستین و بزرگترین کشور سوسیالیستی قرار دارد ، سست نکرده است .

م . پیمان

# قرارداد جدید نفت حاکمیت ملی ایران را نقض میکند

دولت ایران برای فریب افکار عمومی درباره قرارداد جدید با کنسرسیوم بین‌المللی نفت، ناچار شد به ماهیت استعماری و نواستعماری روابط کمپانیهای نفتی با ایران طی ۷۲ سال اخیر، از جمله بیست سال دوران پس از کودتا، اعتراف کند. دولت ایران در همان حال مدعی شد که با قرارداد جدید نفت حاکمیت ملی ایران بر منابع نفت تأمین شده است. ولی انتشار متن قرارداد جدید نفت نشان داد که دولت ایران به ادامه این مناسبات در بیست سال آینده نیز تن داده و بانقض قانون ملی شدن صنایع نفت، گام تازه‌ای علیه مصالح مردم ایران برداشته است.

مردم ایران خواهان اجرای واقعی اصل ملی شدن منابع نفتی کشور و برقراری کنترل بسی‌خنده و مطلق خود بر این منابع هستند. رژیم شاه، علیرغم این خواست عمومی و برخلاف ادعای دروغین خود، باردیگر بر کنترل کامل کنسرسیوم بر منابع نفتی کشور صحنه گذاشت، و این سازش‌زمانی انجام گرفت که برای بهره‌برداری مستقل ایران از ثروتهای ملی خود بیش از هر زمان دیگر شرایط فراهم است.

در بیست سال آینده تمام امور اساسی مربوط به فعالیت نفتی در عمده‌ترین منابع مکتشف کشور، در تمام مراحل، از اکتشاف گرفته تا فروش، از حسابداری گرفته تا برنامه ریزی و سرمایه‌گذاری تحت کنترل مستقیم و شدیدی اعضای کنسرسیوم نفت انجام خواهد گرفت و حاکمیت دولت ایران جنبه صوری خواهد داشت. شاه ایران که ورود مستقیم و فعال ایران را به بازار جهانی نفت بعنوان "دلالی" دون‌شأن خود میدید، اکنون عملاً تا سطح عامل و کارگزار انحصارات نفتی در داخل مرزهای کشور، سقوط کرده است.

دردورانی که مسئله تأمین سوخت و نیرو بصورت یکی از مسائلی حاد درآمد و همه‌جایا از بحران انرژی سخن میرود، دولت ایران عمده‌ترین ذخائر مکتشف کشور را در بیست سال آینده به انحصارات دول امریالیستی پیش‌فروش کرده است. ضمناً کنسرسیوم در همان ۱۲ سال اول که از چاههای نفت ایران با حداقل هزینه و سرمایه‌گذاری میتوان حد اکثر بهره‌برداری را نمود، باتأمین حد اکثر تولید، بخش عمده نفت ایران را به قیمت نازل از کشور خارج خواهد کرد. و در آینده که بهای نفت در بازار جهانی افزایش بی‌سابقه خواهد یافت، صادرات نفت ایران به حداقل خواهد رسید. باین ترتیب زمانیکه کشورهای تولیدکننده برای تأمین درآمد بیشتر در آینده، میکوشند از استخراج و صدور بی‌حساب و نامعقول نفت در شرایط کنونی بکاهند، دولت ایران کاملاً برعکس عمل کرده و ازینراه زیان هنگفت به کشور وارد ساخته است.

دولت ایران در قرارداد جدید نفت، علی‌الاصول پذیرفته است که میزان درآمد ایران از واحد نفت در سطح کنونی باقی‌بماند، مگر اینکه سایر کشورهای خلیج فارس درآمد بیشتری برای

خود تا مین کنند. در اینصورت برای اینکه ایران در وضع "نامساعدتر" قرار نگیرد، مبلغی بعنوان "تعذیلی" به درآمد ایران افزوده خواهد شد. اتخاذ این روش عاجزانه از طرف دولت ایران در رایجی است که نفت میهن ما بیست سال پیش ملی اعلام شده و ایران حتی مبالغ هنگفتی بعنوان "جبران خسارت" به کمپانی سابق نفت پرداخته است. دولت ایران که باگستاخی تمام مدعی است "حاکمیت کامل و مطلق" خود را بر منابع نفتی کشور برقرار کرده، حال باید از لحاظ درآمد نفتی تابع کشورهای گرد که دریافت خود را ملی نکرده اند و یا بتدریج فقط تا ۵۱٪ آنرا ملی خواهند کرد.

قرارداد جدید نفت نه فقط مانند قرارداد سابق ناقض قانون ملی شدن نفت بوده، حاکمیت واقعی ایران را بر منابع نفتی حوزه کنسرسیوم احیا نمیکند، بلکه در موارد بسیار مهم دیگر مانند امور مالیاتی و گمرک و عوارض نیز مانند قرارداد سابق اعمال حق حاکمیت ایران را محدود میسازد. طبق این قرارداد دولت ایران علاوه بر متعهد شده است که در قوانین مالیاتی "مصوب ۱۲۸ اسفند ۱۳۴۵ و بنحوی که در ۱۱ دیماه ۱۳۵۱ مجری بوده است" یا تغییری ندهد و یا شرکت های بازرگانی را مشمول این تغییرات نسازد. دولت ایران برای اعضای کنسرسیوم و تمام شرکتهای و مؤسساتی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم وابسته به آنها بوده و یا با آنها سروکار دارند، در زمینه های مالیات و گمرک و عوارض و در امور ارزی و غیره مزایا و معافیت های فراوان قائل شده است.

با آنکه قرارداد جدید نفت درآمد بیشتری (آنهم در حدودی که سایر کشورهای خلیج فارس بدست خواهند آورد) برای ایران تأمین میکند، ولی در نتیجه تعهدات نظامی بسیار سنگینی که شاه برای اجزای سیاست های دول امپریالیستی و مقاصد سیطره جویانه خود در خلیج فارس، همزمان با انعقاد این قرارداد بعهده گرفته، مردم ایران نه تنها از این درآمد سودی نخواهند برد، بلکه از آن علیه مصالح ملی میهن ما استفاده خواهد شد.

قرارداد جدید نفت در عین حال وسیله ای است که انحصارهای نفتی، برای اعمال فشار بر کشورهای که علیه انحصارات نفتی بنحو قاطع مبارزه میکنند و بطور کلی برای تضعیف مواضع کشورهای صاحب نفت، از آن استفاده خواهند کرد. این قرارداد در واقع جدیدترین قرارداد است که مواضع انحصارات نفتی را در یکی از کشورهای عده تولیدکننده، آنها در شرایط بحرانی برای این انحصارات، برای بیست سال آینده، تحکیم میکند.

سازش تازه هیئت حاکمه ایران، هم به منافع مردم ایران و هم به منافع سایر کشورهای تولیدکننده نفت لطمه اساسی میزند و لذا ضرورت مبارزه قاطع و پیگیر علیه امپریالیسم و انحصارات نفتی و حکومت ارتجاعی ایران را بیش از پیش آشکار میسازد.

# توطئه تازه سازمان امنیت علیه جان زندانیان سیاسی

سازمان جنایتکار امنیت فقط به این اکتفا نمیکند که میهن پرستان و آزاد یخواهان را مخفیانه برباید، شکنجه کند و پراشان پرونده بسازد تا ادگاہهای در بسته نظامی آنها را به زندان یا مرگ محکوم کنند. سازمان جنایتکار امنیت به اینهم اکتفا نمیکند که مبارزان انقلابی را به اشکال گوناگون از بین ببرد و بعد انتشار دهد که بعلت قاچاق یا سرقت مسلح اعدام و یاد رزد و خورد با پلیس کشته شده اند. سازمان امنیت میگوید که آن گروه از زندانیان سیاسی را، که از هفتخوان بازجویی و شکنجه و ادگاہ نظامی گذشته اند و انواع محرومیتها و فشارهای جسمی و روحی را در زندان تحمل کرده اند، و تحمل میکنند، ولی تسلیم نشده و به آرمانهای انسانی، ملی و انقلابی خود وفا دار مانده اند نیز ازهای در آورد. سازمان جنایتکار امنیت برای نابود کردن زندانیان مقاوم سیاسی و بویژه زندانیان توده ای از بکار بردن نفرت انگیز ترین و درد منشا نه ترین روشها ایلاندارد.

طبق اطلاع موثقی که بدست آورده ایم پس از قتل قهرمان راستین خلق، مبارز دلاور توده ای هوشنگ تیزیابی در زیر شکنجه، سازمان امنیت در کار توطئه تازه ای علیه جان زندانیان مقاوم سیاسی، بویژه زندانیان توده ای و از جمله رفقای استوار و مبارز ما پیروز حکمت جو و علی خاوری است. از جمله خطر مسموم کردن و یا قتل آنها بدست چاقو کشان زندانی و سپس صحنه سازی برای توجیه این جنایت برای این مبارزان وجوددارد.

ما برای آگاهی مردم ایران و جهان، برای یاد آوری مسئولیت سنگینی که بر عهد ما مقامات دولتی و قبل از همه مقامات قضائی است، توطئه نابود کردن زندانیان سیاسی را فاش میکنیم و اعلام میداریم که هر حادثه و یا سوء قصدی در زندانها علیه جان رفقای توده ای ما و هر زندانی سیاسی دیگری روی دهد، نه تنها سازمان امنیت، بلکه مقامات دولتی و مقامات قضائی نیز مسئول خواهند بود.

ما به رفقای که جان در کف به آرمانهای طبقه کارگر و حزب وی، حزب توده ایران، وفادار مانده اند و بهمه زندانیان سیاسی، که تسلیم رژیم دیکتاتوری شاه نشدند مانند دود آتشین میفرستیم. ما زهمه میهن پرستان و آزاد یخواهان میطبیم که در هر جا که هستند و با هر امکائی که در اختیار دارند جنایات سازمان امنیت و ماهیت رژیم دیکتاتوری شاه را برای افکار عمومی جهان فاش کنند و بدینوسیله سهم خود را در دفاع از جان میهن پرستان زندانی ادا نمایند.

پیکار

درد آتشین به زندانیان تسلیم ناپذیر سیاسی!

## درهای دانشگاهها را بسته اند

### درهای سربازخانه ها را می گشایند

درکنکور سراسری دانشگاهها نزد يك به صد هزار جوان شرکت کردند. از این عد فقط يك دهم آنها، نزد يك به ده هزار نفر پذیرفته شدند. نود هزار جوان دیگر چه باید بکنند؟ کجا باید بروند؟ سرنوشت آنها چیست؟ وزیر علوم و آموزش عالی به این سؤال پاسخ میدهد:

"در دانشگاههای خصوصی جاهست. درهای دانشکده های نظامی نیز بروی جوانان گشوده است. کشور ما به افسر تحصیلکرده و پلیس خوب هم احتیاج دارد."

شهریه دانشگاهها و مدرسه عالی خصوصی نهایت سنگین است. پرداخت ۵ تا ۱۰ هزار تومان شهریه حتی برای جوانان طبقات متوسط دشوار است، چه رسد به جوانان خانواده های تهیدست که شاید در همه سال درآمد آنها به این میزان نرسد. جالب است که وزیر علوم و آموزش عالی برای کشاندن جوانان به مدرسه عالی خصوصی اصرار نمیزد. او جوانان را به سربازخانه ها حواله میدهد. سربازخانه ها همه جا برای بلعیدن جوانان دهان گشوده اند.

هر شب در گوشه چپ صفحه اول روزنامه اطلاعات عکس مردی با لباس خلبانی دیده میشود. این آگهی نیروی هوایی است که ماههاست در روزنامه های عصر تهران و بعضی از روزنامه های صبح انتشار می یابد. بر بالای این آگهی نوشته شده است: «کوتاه ترین راه بسوی سعادت و رفاه برای جوانان دبیلعه». بدینسان نیروی هوایی جوانان را که بعلت کمبود دانشگاهها، شهریه های سنگین تحصیلی و فقر خانواده های خویش امکان ادامه تحصیلی نیافته اند و یا در بازار کساد کار ایران در جستجوی لقمه ای نان به هر دری میگویند، بسوی خود فرامیخواند. در صفحه دوم روزنامه اطلاعات آگهی دیگری چشم را بسوی خود میکشد: دانشکده افسری شهرداری دختر و پسر می پذیرد. کیهان را ورق میزنیم. آگهی پذیرش در نیروی دریایی با حروف درشت بر بالای صفحه اول آن نقش بسته است. در صفحه دیگر، آگهی بلند دانشکده افسری نیروی زمینی به چشم میخورد. وعده ها رنگین است. دولت ایران برای تبدیلی جوانان به گوشت دم توپ مزدگران میبرد ازد. نیروی هوایی گلام میکند:

"مدت تحصیلی در دانشکده خلبانی دو سال است. دانشجویان در سال اول تا ۸ ماه ماهیانه ۷۷۰۰ ریال و بلافاصله پس از آغاز پرواز ۱۳۹۰۰ ریال دستمزد خواهند گرفت. سال دوم به دانشجویان ۱۴۵۷۵ ریال پرداخت خواهد شد. حقوق و مزایای سال دوم تا ۱۵۲۰۰ ریال افزایش می یابد. در پایان سال دوم دانشجویان با درجه ستوان دومی استخدام خواهند شد و حقوق آنها در مرکز ۲۶۷۵۰ ریال و در خارج از مرکز ۴۲۷۵۰ ریال خواهد بود. به دانشجویان خانه سازمانی، وام بی بهره و اتومبیلی داده خواهد شد. درمان مجانی است."



درهای فروشگاههای ارتش نیز بروی دانشجویان بازاست\*.

دانشکده افسری شهرستانی نیز برای دوره سه ساله خود ۲۵۰۰، ۳۲۲۵ و ۳۷۵۰ ریال کمک هزینه تحصیلی میدهد. آگهی نیروی دریائی رنگین تراست. اقامت و آموزش در ایتالیا، امریکا و انگلستان! کمک هزینه تحصیلی نیروی دریائی تا ۲۰۰۰۰ ریال میرسد. دانشکده افسری نیروی زمینی "کلیه وسائل، غذا و پوشاک" را در اختیار دانشجویان قرار میدهد. کمک هزینه تحصیلی این دانشکده در سه سال آموزش ۵۰۰۰، ۵۶۲۵ و ۶۲۵۰ ریال اعلام شده است.

خلاصه کلام، به جوانان میگویند: در سربازخانه های ارتش شاهنشاهی در کمترین مدت به "سعادت" خواهید رسید. به انتظار چه نشسته اید؟ "خوشبختی" اینجاست. مرغ "سعادت" در سربازخانه های ارتش آشیان کرده است. چرا از بیکاری سردرگریان فرو برده اید؟ پیش ما بیاید. ما پول خوب به شما میدیم!

دولت ایران هستی کشور را در گرو سیاست نظامیگری خود نهاد است. درآمد ملی که باید صرف رشد اقتصادی، پیشرفت و بهبود زندگی مردم شود، به چاه ویل ارتش فروریزد. مردم میبرند: ما بکه میخواهیم بچنگیم، مرزهای کشور ما را کدام دشمن تهدید میکند؟ باتمام تبلیغاتی که برای توجیه سیاست نظامیگری دولت بعمل میآید، افکار عمومی در کشور بشدت نگران و خشمگین است. حتی برخی از محافل غربی از این جریان ابراز نگرانی میکنند. دلیلی اکسپرس میبرسد:

"ایران اینهمه سلاح را برای چه میخواهد؟ آیا این کشور فکر نمیکند که جز سربازخانه، به مدرسه و دانشگاه نیز نیازمند است؟"

روز ۱۸ ژوئیه ۱۹۷۳ در مجلس نمایندگان امریکا گفتگویی بین لی هامیلتن رئیس سوکمیسیون خاورمیانه مجلس نمایندگان امریکا و جیمس نوئیس معاون وزیر دفاع این کشور بر سر "نقش ایران در خاورمیانه" روی داد. هامیلتون خاطر نشان ساخت که از سال ۱۹۶۵ تا کنون دولت ایران از امریکا ۳۷ میلیارد دلار اسلحه خریده است. او پرسید: "آیا وجود اینهمه اسلحه در کشوری مانند ایران خطری برای امنیت خاورمیانه ایجاد نمیکند؟" معاون وزیر دفاع امریکا ضمن تأیید سخنان هامیلتون درباره خرید اسلحه ایران از امریکا پاسخ داد:

"ایران دوست امریکا است. شاه ایران دفاع از امنیت ما را بعد از گرفته است."  
(خبرگزاری یونایتد پرس اینترنشنل ۱۸ ژوئیه ۱۹۷۳)

روز ۲۳ ژوئیه ۱۹۷۳، در آستانه سفر شاه به امریکا، خبرگزاری آسوشیتد پرس در تفسیر کوتاهی که پیرامون این مسافرت انتشار داد، نوشت:

"شاه ایران در خرید اسلحه از امریکا رکورد را شکسته است. شاه ایران بعد از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس عهد در حفظ امنیت این منطقه شده است. این آمادگی، که باری از دوش امریکا و انگلستان بر میدارد، غرب را خوشحال کرده است. ویلیام کلمنتس معاون وزیر دفاع امریکا تأیید میکند که شاه ایران دکترین نیکسن را در خاورمیانه با موفقیت اجرا میکند. شاهنشاه خود در گفتگو با خبرنگار هفتگانه نامه نیوزویک فرموده اند: "من بجای شمال از امنیت خلیج فارس دفاع میکنم". ریچارد نیکسن از سیاست شاه ایران خرسند است. او با گرمی شاه

ایران را سپید بود. اهمیت نفتی که شاه ایران در خاورمیانه ایفا میکند، بویژه وظیفه‌های که : اما ایران در دفاع از امنیت راه‌های آبی خلیج فارس، که کشتی‌های سنگین نفتی ما از آن میگذرد، بعد به کرهٔ است. بر کاخ سفید پوشیده نیست. انتصاب ریچارد هلمز رئیس پیشین "سبا" سمت سفیر کبیرا می‌کشد. شاه ایران از سال ۱۹۶۵ تا کنون ۳۷۰۰ میلیون دلار از آمریکا اسلحه خریده است. آخرین موافقتنامه فروش اسلحه به ایران یکسال پیش صورت گرفت و مبلغ آن ۲۰۰۰ میلیون دلار بود که شاهنشاه خود شخصاً این موافقتنامه را امضا کردند. این اسلحه برای حفظ امنیت ماست. شاه ایران در ملاقات خود با نیکسن در کنناریت پیرامون مسائلی که او را نگران کرده است، دربارهٔ سلاح‌های جدیدی که از آمریکا خواهد خرید، مذاکره خواهد کرد. آمریکا هم اکنون در حال اجرای قرارداد فروش ۷۰۰ هلیکوپتر نظامی و تعداد زیادی بمب افکن های اف-۴ و شکارهای مافوق صوت به ایران است. آنچه در این اواخر بیشتر از همه توجه شاه ایران را جلب کرده است هواپیماهای "تومک اف-۱۴" است که وزارت دفاع آمریکا بعلت افزایش ناگهانی قیمت آنها سفارش خود را قطع کرد. قیمت هر یک از این هواپیماها ۱۴ میلیون دلار است. ایران آمادگی خود را برای خرید تعداد زیاد از هواپیماهای "تومک اف-۱۴" اعلام کرده است.

در همانوقت که ۱۰۰ هزار جوان پشت در دانشگاه‌ها به امید هزار جای خالی اجتماع کرده بودند، روزنامه دلی اکسپرس در شماره ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۳ خود نوشت :

" دولت ایران یک سفارش دیگر برای خرید ۲۵۰ تانک اسکورپیون (Scorpion) بقیمت ۲۸ میلیون لیره استرلینگ به وزارت دفاع انگلستان داد. دولت ایران در یکسال اخیر ۴۰۰ میلیون لیره استرلینگ از انگلستان اسلحه خریده است."

برای حمل این سلاح هاست که جوانان ما را به سربازخانه‌ها می‌کشند. برای نشستن در این تابوت‌های مرگ است که به جوانان دستمزد گران می‌دهند.

درهای دانشگاه‌ها را بسته‌اند، درهای سربازخانه‌ها را می‌کشایند. در شمال و جنوب کشور پایگاه می‌سازند، بناد نظامی را گسترش می‌دهند، بر تعداد فرودگاه‌های نظامی می‌افزایند. سربازخانه‌ها انبارهای اسلحه، تانک‌های چیفتن و اسکورپیون، موشک‌ها، هواپیماهای فان‌توم، زیر دریایی‌ها، ناوشکن‌ها، توپ‌های دورزن، مسلسل‌های سنگین و سبک بر سرزمین میهن ما، برد و سر خسته مردم کشور ما سنگینی میکند. باقیمت هرتانک "چیفتن" میتوان یک در مانگا مجهز ساخت. باقیمت هر هواپیما "تومک اف-۱۴" میتوان یک دانشگاه بزرگ ایجاد کرد. ولی شاه میگوید : " امروز سربازخانه پسر بیارستان و دانشگاه مقدّم است."

جوانانی راکه میهن ما امروز بیشتر از هر وقت دیگر برای مبارزه با عقب ماندگی خود به نیوو و اندیشه آنها نیازمند است، نسلی راکه فرد اباید چرخ‌های زندگی را بچرکت در آورد، باوعد ه‌های رنگین به سر-بازخانه‌ها می‌کشند تا زبرد ست افسران امریکائی منافع امپریالیسم امریکارا حراست کنند، در رمان تحت فرماندهی افسران انگلیسی بروی میهن پرستان ظفار آتش و آهن بریزند، به ارتجاع یمن کمک نمایند از رژیم‌های قرون وسطائی، از حرم‌سرای سلاطین و حکام جبار کرانه‌های خلیج حفاظت نمایند و در نقشی ژاندارم امپریالیسم به رزمندگان خاورمیانه که برای طرد استعمار رپا خاسته‌اند، چنگ و دندان نشان دهند. ولی جوانان ما، بی‌اعتنا به این آگهی‌ها، برای ایجاد کشوری که در آن سربازخانه هابه مد رسه و دانشگاه تبدیلی شود، مبارزه میکنند. این آگهی‌ها قبل از هر چیز رژیم راسوا می‌کند که در ایفای نقش ژاندارم امپریالیسم، ثروت میهن ما را بر باد می‌دهد.

## حفظ این کنفد راسیون بسود کیست؟

زمانی که کنفد راسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور تشکیل شد - و حزب توده ایران از بنیادگذاران اصلی آن بود - هدف آن بود که یک سازمان توده ای دانشجوئی بوجود آید تا بتواند توده های دانشجوی را - صرف نظر از تفاوت در عقاید سیاسی و اجتماعی - در چارچوب فعالیت علمی و قانونی برای دفاع از حقوق و منافع صنفی و سیاسی آنان متشکل سازد. چنین سازمانی میتواند اولا بتدریج وسیعترین توده های دانشجوی راد را برگیرد، آنها را با حقوق و منافع صنفی و سیاسی شان، با کارجمعی و مبارزات اجتماعی آشنا سازد و سطح آگاهی آنان را برای شرکت در مبارزات اجتماعی بالا ببرد؛

ثانیا بعنوان یک نیروی واقعی، حتی در شرایط رژیم دیکتاتوری، به دفاع از حقوق و منافع صنفی و سیاسی دانشجویان برخیزد؛

ثالثا زمینه اتحاد و وسیع توده های دانشجوی راد را بر عاقلترین شعارهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک فراهم سازد؛

رابعا در نتیجه همه این فعالیتها، سهم خود را در جنبش عمومی ضد امپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران ادا کند.

اکنون ما بیاچه سازمانی روبرو هستیم؟

ایدئولوژی مسلط بر کنفد راسیون آنتی کمونیسم است بارتنگ "چپ". این آنتی کمونیسم از نظر داخلی در سیاست ضد توده ای و از نظر خارجی در سیاست ضد شوروی بروز میکند. این بد آن معنی است که کنفد راسیون نخستین و مهمترین شرط (یعنی آنتی کمونیست نبودن) را، برای آنکه یک سازمان ضد امپریالیستی و دمکراتیک باشد، از دست داده است. و اگر درست است که آنتی کمونیسم در جهان ما مهمترین سلاح ایدئولوژیک امپریالیسم است، اگر درست است که امپریالیسم در جهان ضد کمونیستی خود اتحاد شوروی را در مرکز حمله خود قرار داده و رژیم دیکتاتوری شاه حزب توده ایران را، آنوقت مسلم است که سیاست ضد شوروی و ضد توده ای، ولو آنکه بارتنگ "چپ" باشد، حتی اگر زیر نام "کمونیسم" هم انجام گیرد، علا همکاری با امپریالیسم و رژیم دیکتاتوری شاه بر ضد مرفی ترین و انقلابی ترین جنبش عصر ماست. شایان ذکر است که اگر در آغاز سیاست ضد توده ای و ضد شوروی با الهام از ماوئیسم و دفاع از چین صورت میگرفت، اینک که ماوئیسم ماهیت ضد انقلابی خود را پیش از پیش نشان میدهد، همان سیاست ضد توده ای و ضد شوروی بدون دفاع آشکار از چین دنبال میشود.

مشئ مسلط بر کنفد راسیون چپ روانه، سکتاریستی و ماجراجویانه است. نظاهر این مشئ در عدم درک شرایط مشخص ایران، در عدم درک هدفها و وظایف یک سازمان توده ای، در برخورد ذهنی به این شرایط، هدفها و وظایف دیده میشود. دفاع از لزوم شروع جنگ پارتیزانی و جنگ توده ای، بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی جامعه ایران، دفاع از عملیات چریک شهری و اقدامات تروریستی، که علی الاصول غلط است، از طرف کنفد راسیون، چیزی جز چپ روی، سکتاریسم و ماجراجویی نیست.

نتیجه اینکه کنفد راسیون بجای آنکه یک سازمان توده ای باشد که در آن وسیعترین توده های

دانشجو - صرف نظر از تفاوت در عقاید سیاسی و اجتماعی - زیرعامترین شعارهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک متشکل و متحد شوند، به مجمع عناصر ضد کمونیسمت زیر پرچم ضد توده ای و ضد شوروی تبدیل شده است.

شیوه های رایج تبلیغی و ترویجی در کنگد راسیون، شیوه های رایج بحث در جلسات و سمینارها و کنفرانسها و کنگره ها نه فقط علمی، خلاق، دمکراتیک، دوستانه و متحدکننده نیست، بلکه انباشته از ذهنیات و پیشداوریها، آغشته با اغراض و دشمنیها، آلوده با جعلیات و اتهامات و همراه با ترس و ارعاب است. نتیجه اینکه گمراهی و انحراف جای آگاهی و روشننگری را گرفته، دوستی جای خود را به دشمنی داده و کارجمعی به کارگروهی تبدیل شده است. نیرو و انرژی بجای آنکه صرف مبارزه متحد برای نیلی به هدف مشترک گردد، برضد یکدیگر بکار میرود و هرگونه فعالیت سازنده و مثبتی را قلع-میسازد. از اتحاد خیری نیست که هیچ، منظره تشمت و تفرقه و گروهبندی چنان رقت انگیز و ناسف-آور است که فقط میتواند دشمن شادکن باشد. فقط در یک چیز "اتحاد" وجود دارد و آن سیاست ضد توده ای و ضد شوروی است. ولی این اتحاد نامقدس خود منشا اصلی وضع فلاکت بار کنونی است. تازه حتی این اتحاد نامقدس هم ناپایدار است، چون هرکدام از این گروهها میگوید رهبری خود را در کنگد راسیون تأمین کند و دیگری را در اقلیت قرار دهد و یا از رهبری براند. اختلاف در داخل "اتحاد نامقدس" چنانست که بارها کنگره های کنگد راسیون نتوانسته اند هیئت دبیران را انتخاب کنند و انتخاب هیئت دبیران جدید به کنگره بعدی یا کنگره فوق العاده موکول شده است. تازه انتخابات هیئت دبیران بایند و بست صورت میگردد و آنها هم برای اینکه از تلاشی کنگد راسیون جلوگیری کنند یا برای آنکه مثلا با "پیکار" مقابله کنند (در کنگره سال گذشته کنگد راسیون، وقتی اختلاف بین گروه های مختلف بر سر انتخابات هیئت دبیران بالا گرفت و بند و بست پشت پرده بطول انجامید، نمایندگی های بانگراتی گفت: آخر فکر فرد او مجله پیکار را هم یکنسید که چه خواهد نوشت!)

گردانندگان کنگد راسیون یا تمام قوا میگویند همه مبارزان ضد رژیم و توده دانشجو رابه صحنه فعالیت علمی بکشانند. باتوجه به اینکه در تمام مسائل سیاسی واید پولوزیک صفتبندی وجود دارد، شناختن اینکه چه کسی چه عقیده ای دارد و وابسته به کدام سازمان و گروه سیاسی است، اسانترین کارهاست. و اگر امید انیم که پلیس - هم ما، موران سازمان امنیت ایران و هم ما، موران سازمانهای امنیتی کشورهای غربی - میتواند بدون آنکه شناخته شود - در مجمع علمی شرکت کند و حتی چنانکه تجربه نشان داده است - به ارگانهای رهبری کنگد راسیون هم راه یابد، اگر قبول داریم که اکثریت دانشجویان و مبارزان ضد رژیم به ایران برمیگردند و باید برگردند و در آنجاست که باید فعالیت اصلی انقلابی خود را ادامه دهند، انوقت آیا شناخته شدن مبارزان ضد رژیم فقط برفع پلیس نیست؟ در سال گذشته هنگامیکه برخی از سازمانهای دانشجویی فلسطینی در آلمان غربی غیرقانونی شدند، وزیر کشور آلمان غربی طی مصاحبه ای در پاسخ این سؤال که چرا کنگد راسیون دانشجویان ایرانی را غیر-قانونی نمیکند، گفت که در آنصورت فعالیت آن از نظر ما گم میشود! معنی این حرف روشن است: کنگد راسیون بهترین محل برای شناساندن و شناختن مبارزان ضد رژیم است. و شناختن مبارزان ضد رژیم از طرف سازمان امنیت یعنی آنکه هر وقت امکان یافت آنها را تحت تعقیب قرار دهد و از فعالیت سیاسی بازدارد. حیرت انگیز و ناسف آور است که هنوز بعضی هانمیفهند و یانمیخواهند بفهمند که کساندن همه مبارزان ضد رژیم و توده دانشجو به صحنه فعالیت علمی علاوه معنی قطع مبارزه مبارزان ضد رژیم در ایران است.

بدینسان تمام آنچه راکه سازمانهای امنیتی میخواهند و برای نیلی به آن تلاش میکنند هم اکنون در کنگد راسیون وجود دارد: سیاست ضد توده ای و ضد شوروی، مشی چپ روانه، سکتاریسمی و ماجراجویانه، تشمت و تفرقه، گروهبندی و دشمنی، شناسائی تک تک اعضا، و بویژه مبارزان ضد رژیم

در برابر سازمانهای امنیتی گسترده است. عوامل پلیس به همه اینها امان میزنند. آری ما اکنون با چنین سازمانی روبرو هستیم. بدینجهت وقتی گفته میشود که کنفدراسیون به مانع جدی در برابر فعالیت انتقالی بی درخارج از کشور تبدیل شده است، درست است. و در همینجا است که این سؤال مطرح میشود: حفظ این کنفدراسیون بسود کیست؟ و آیا چنین کنفدراسیونی لازم است؟ سه پاسخ به این سؤال وجود دارد:

**نخست** پاسخ کسانی است که کنفدراسیون را بحال کنونی درآوردند. روشن است که آنها میخواهند کنفدراسیون را به همین حال حفظ کنند. ولی وقتی حتی برخی از همینها، اینجا و آنجا، از "وضع بحرانی" کنفدراسیون سخن میگویند، معلوم میشود که پاسخ آنها راهی است که با بن بست، شکست و ورشکست روبرو شده است. مسلم است که کنفدراسیون را - اگر میخواهند سازمان توده ای، دموکراتیک و ضد امپریالیستی دانشجوئی باشد و بشود، با این ایدئولوژی، با این شیوه و با این شیوه نمیتوان حفظ کرد. حفظ آن با وضع کنونی فقط بفتح دشمن است. منتهی اینها که خود گروهکهای بیش نیستند، برای پیشبرد سیاست ضد کمونیستی خود (از اساسی و اشکال آن میگذریم)، به کنفدراسیون، با همین وضعی که هست، احتیاج دارند. برای اینها سرنوشت کنفدراسیون، سرنوشت جنبش دانشجویان ایرانی، سرنوشت مبارزان دانشجو مطرح نیست. اینها هستند که در واقع ضد کنفدراسیون، ضد جنبش دانشجویی و ضد انتقالی هستند. گزافه گوئی درباره خود، جمله پردازی، انتقالی برای دیگران و اتهام زدن به مبارزان راستین تغییری در این ماهیت نمیدهد. گناه آنها در برابر دانشجویان و جنبش دانشجویی ایران، در برابر جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران نابخشودنی است و آنها سرانجام روزی پاسخگوی آن خواهند بود.

**پاسخ دوم** پاسخی است که حزب ما میدهد و مابعد از باره آن توضیح خواهیم داد.

**پاسخ سوم** از جانب کسانی است که کنفدراسیون کنونی را طرد میکنند، ولی به پاسخ حزب ماهنوز قانع نیستند. این پاسخ - که واحد نیست - بصورت سؤالها، تردیدها و استدلالها گوناگون در برابر حزب ما مطرح میگردد. از آنجا که گروه سوم از کسانی تشکیل میشود که دارای حسن نیت اند، به جنبش دانشجویی علاقمندند و در جستجوی راهی برای خروج از بن بست کنونی هستند، ما وظیفه خود میدانیم که نظریات آنها را بررسی کنیم، آنچه را که درست است بپذیریم و آنچه را که بنظرمان نادرست می آید، با استدلال منطقی رد کنیم. انجام این وظیفه بخاطر انجام وظیفه بزرگتر، یعنی کمک به تقویت و تکامل جنبش دانشجویی و جنبش عمومی ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران صورت میگیرد.

میگویند: کنفدراسیون با وجود مشی انحرافی و نادرستی که دارد، در زمینه افشا، رژیم و دفاع از زندانیان سیاسی نقش بازی میکند. در تقویت این نظر گفته میشود که غیرقانونی کردن کنفدراسیون از طرف رژیم نشانه موثر بودن این نقش است.

در واقع هم فعالیت کنفدراسیون در زمینه افشا، رژیم و دفاع از زندانیان سیاسی میتواند مفید و موثر باشد. ولی

**اولاً** چنین فعالیت مستلزم کشاندن توده دانشجویی مبارزان ضد رژیم به جلسات علنی، طرح مسائل سیاسی و ایدئولوژیک در این جلسات و وارد کردن افراد به اظهار نظر درباره این مسائل، روشن ساختن مواضع آنها و در نتیجه شناساندن آنها به پلیس نیست. اشکال

گونگون و امکانات وسیعی برای نیل به این هدف وجود دارد که باید آنها را یافت و از آنها استفاده کرد.

**ثانیا** فعالیت کنفد راسیون در این زمینه به دلائل زیرین مخدوش است :

(۱) افشا رژیم از طرف کنفد راسیون بر اساس تحلیلی غیر عملی و نادرست از شرایط مشخص کنونی ایران انجام میگردد. این تحلیل که انباشته از نظریات مائوئیستی، تروتسکیستی و آنارشیمیستی است موجب گمراهی و سردرگمی بوده و دانشجو میشود و شده است. بویژه چون کنفد راسیون به "افشاگری" بسند و نمیکند و به تعیین وظائف مبارزان نیز میپردازد، دانشجویان را به کوره راه میکشد و نیرو و انرژی آنها را بیهودار میکند.

(۲) کنفد راسیون در دفاع از زندانیان سیاسی **اولا** تبعیض میکند. از جمله تاکنون تنها یکبار در مورد رفقا حکمت جو و خاوری، رهبری کنفد راسیون **علیرغم ملی** خود مجبور شده است در جنبش بخاطر آزادی آنان شرکت کند. از این مورد که بگذریم، گردانندگان کنفد راسیون هرگز به دفاع از زندانیان توجه ای ننهادند. **ثانیا** کنفد راسیون دفاع از زندانیان سیاسی را با دفاع از مشی آنها - که در بسیاری از موارد مفاسد نادرست و زینبخت است - همراه ساختهاست. **ثالثا** کنفد راسیون بجای آنکه از هرگونه کوشش برای دفاع از زندانیان سیاسی پشتیبانی کند با فعالیتی که خارج از "رهبری" او باشد، مخالفت میکند. بعنوان نمونه چندی پیش دانشجویی در برلین غربی، در مقابل سکوت انجمن دانشجویان ایرانی در برلین غربی در زمینه امور دفاعی، سه ابتکار خود اعلامیه ای در دفاع از زندانیان سیاسی منتشر ساخت و زیر این اعلامیه ۳۰۰۰ امضاء جمع کرد. انجمن دانشجویان ایرانی بجای تشویق این دانشجو و پشتیبانی از این فعالیت، وی را بنسب این اقدام "خود سرانه" و بهانه های بی معنی نظیر از انجمن اخراج کرد. این تبعیض و جانبداری موجب تضعیف جنبش دفاع از زندانیان سیاسی - صرف نظر از نقایص سیاسی و اجتماعی آنها - شده و در این جنبش که میتواند و باید متحد باشد، شکاف و تفرقه ایجاد کرده است.

تشتت و تفرقه و گروهبندی داخلی کنفد راسیون، همراه با تبعیض و جانبداری در زمینه امور دفاعی، حتی همین فعالیت موجود را هم بحد اقل رسانده است. کنفد راسیون در این اواخر در زمینه امور دفاعی عطف ج شده است، تا جائیکه "کم کاری" در امور دفاعی حتی در داخل خود کنفد راسیون نیز مورد انتقاد قرار گرفته است.

واماد مورد غیر قانونی کردن کنفد راسیون از طرف رژیم باید گفت که واکنش رژیم در برابر مخالفان سیاسی خود، بخودی خود معنی صحت مشی آنها نیست. نمونه چریکها را بگیریم که در صداقت و شجاعت انقلابی خود قابل مقایسه با گردانندگان کنفد راسیون و سایر گروههای چپ رو و چپ نمای سیاسی در خارج از کشور نیستند و در همان حال با خشن ترین واکنش رژیم روبرو هستند، با اینهمه مشی شان نادرست و زینبخت است. گذشته از این رژیم در همان حال که شمشیر تیرید غیر قانونی بودن کنفد راسیون را بالای سر دانشجویان نگاه داشته است، چنانکه در عمل مشاهده میشود، از وجود این کنفد راسیون راضی است، زیرا تنها و تنها این وسیله است که میتواند مبارزان ضد رژیم و وابستگان به گروهها و سازمانهای مختلف سیاسی را بشناسد و هنگامیکه به آنها دست سترسی یافت، تحت تعقیب قرار دهد.

نتیجه اینکه حتی در زمینه افشا رژیم و دفاع از زندانیان سیاسی نیز نقیص کنفد راسیون، در ارتباط با مجموعه مشی و فعالیت کنفد راسیون و عواقب آن، بطور عمد و منفی است.



میگویند : شکست مشی کتفد راسیون و بن بست و بحرانی که با آن روبرو شده ، میتواند حتی همین فعالین کتونی کتفد راسیون را نیز به فکر و به تغییر روش وادارد .

مشعی انحرافی و نادرستی که به کتفد راسیون تحمیل شده کار این یان ویاچند نفر فعال نیست . گروههای چپ رو و چپ نما - که این فعالین نمایندگان آنها هستند - تعیین کننده این مشی هستند و اینهاد راساس سیاست ضد کمونیستی خود تغییری نداده اند . آنها با علل مختلف در ادامه این سیاست پایدارند و به اشکال و از راههای گوناگون خواهند کوشید که از میان دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ، که اکثریت بزرگ آنها از خانواده های غیرزحمتکش و مرفه و دارای گرایشهای ناسیونالیستی هستند ، غاصری راسیونی خود جلب کنند و به کتفد راسیون بکشانند .

بدیهی است که ما این امکان را نمیکنیم که در اثر روشن شدن ماهیت انحرافی مشی کتفد راسیون ، عده ای از فعالین کتونی بتدریج به اشتباهات خود و به ماهیت گروههایی که بد آنها وابسته اند ، پی ببرند و راه صحیح و اصولی مبارزه را تشخیص دهند . ما عقیده داریم که میزان نفوذ و تأثیر گروههای چپ رو و چپ نما روز بروز محدودتر خواهد شد . ولی هیچکدام از اینها تغییری در موضع اصولی ما درباره شیوه اصولی و صحیح کار و مبارزه نمیدهد .

شایان ذکر است که گروههای چپ رو و چپ نما نه فقط در اساس مشی و سیاست خود تغییری نداده اند ، بلکه حتی بعلا اینکه شکست و ورشکست خود را می بینند ، خشن تر و متجاوز تر شده اند . آنها که کتفد راسیون را تنها سازمان علنی برای پیشبرد نظریات خود میدانند ، هرگز نخواهند گذاشت که کتفد راسیون در مشی خود تغییر اساسی بدهد . حتی اگر آنها در اقلیت بمانند - چنانکه تجربه نشان داده است - انشعاب خواهند کرد و سازمان دانشجویی دلخواه خود را تشکیل خواهند داد . آنوقت کشمکش بر سر اینکه کدام سازمان قانونی است و تمام عواقب ناشی از این انشعاب ، عوامل منفی جدیدی را به جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور وارد خواهد کرد .

میگویند : باتوجه به شکست مشی کتفد راسیون و بن بست و بحرانی که با آن روبرو شده و باتوجه به تردیدها و متزلزلتها و مخالفتهایی که در داخل کتفد راسیون نسبت به مشی کتونی دید می شود ، اگر دانشجویان آگاه و مترقی تمام نیروی خود را به داخل کتفد راسیون بریزند ، خواهند توانست - لااقل بتدریج - اکثریت را در کتفد راسیون بدست آورند و در نتیجه مشی انحرافی ، نادرست و زیانبخش آنرا تغییر دهند .

این دوستان فراموش میکنند که جنبش انقلابی ما به دانشجویان آگاه و مترقی بیش از همه در داخل ایران احتیاج دارد . اگر قرار باشد که دانشجویان آگاه و مترقی برای بدست آوردن اکثریت کتفد راسیون شرکت کنند ، معنی اش اینست که شناخته شوند . و این شناخته شدن بدامنسی است که از وجود آنها برای ایران دیگر نمیتوان استفاده کرد . بنظر ما هدف اساسی کار در ایران است و کار در خارج باید در خدمت مبارزه ایران قرار گیرد . در اینصورت بدست آوردن اکثریت در کتفد راسیون ارزش این تلفات را ندارد . گذشته از این نباید فراموش کرد که مادشرایط مشخص کتونی ، حتی اگر کتفد راسیون رهبری مترقی و مشی صحیح هم داشته باشد ، باکشاندن - سوده دانشجو و همه مبارزان ضد رژیم به صحنه مبارزات علنی موافق نیستیم . چون در اینصورت هم مبارزان ضد رژیم شناخته خواهند شد و این نقض غرض است . علاوه بر این ، اگر درست است که منحرفان - در صورتیکه در اقلیت بمانند - ساکت نخواهند نشست و به خرابکاری واخلال و انشعاب بدست خواهند زد ، آنوقت تمام عواقب منفی ناشی از این جریان در این مورد هم بروز خواهد کرد .



میگویند : اگر قبول کنیم که کشاندن توده دانشجویان مبارزان دانشجو به صحنه فعالیت‌علنی زیان‌بخش است ، پس باید کنگد راسیون مخفی شود .

بهبیچوجه ! سازمان توده ای ، اگر می‌خواهد سازمان توده ای بماند ، علی‌الاصول نباید مخفی باشد . اتفاقاً در شرایط ترسور و اختناق و در زمانیکه سازمانهای سیاسی مخفی هستند ، علنی بودن سازمانهای توده ای اهمیت خاصی کسب میکند ، زیرا بدینوسیله هم میتوان به توده هاتماس داشت و هم فعالین سیاسی را از زیرضربه نجات داد . و از آنجاکه در شرایط ترسور و اختناق حتی امکان تشکیل سازمانهای توده ای واقعی هم وجود ندارد ، ضمن اینکه باید برای ایجاد آنها مبارزه کرد ، میباید در سازمانهای دولتی نیز شرکت کرد تا بتوان تماس با توده هاراحفظ نمود و آنها را به مبارزات جدی و واقعی سوق داد .

بحث درباره تفاوت بین سازمان سیاسی و سازمان حرفه ای و علنی و مخفی بودن آنها بحث کهنه ایست . یکی از اختلافات لنین با مخالفانش در همین زمینه بود که لنین به بهترین شکلی راه حل صحیح و اصولی را در کتاب معروف خود "چه باید کرد" توضیح داده است . لنین متذکر میشود که سازمان حرفه ای کارگران باید هرچه وسیعتر و حتی المقدور کمتر پنهان باشد . لنین میگوید :

" اگر اتحادیه های صنعتی سازمانهای بسیار وسیع نبودند آنوقت خود اتحادیه های صنعتی هم غیر قابل حصول میشد . و هر قدر که این سازمانها وسیعتر باشند همانقدر نفوذ و تاثيرمادر آنها وسیعتر میگردد . . . لیکن در صورت کثرتتعداد افراد سازمان مراعات پنهانکاری کامل (که آمادگی بمراتب بیشتری را از آنچه برای شرکت در مبارزات اقتصادی لازمست ایجاب مینماید ) غیر ممکن است . این تضاد بین لزوم کثرتتعداد افراد و پنهانکاری کامل را چگونه باید مساز کرد ؟ چگونه باید به این مقصود رسید که برای سازمانهای صنعتی هر قدر ممکنست کمترین پنهانکاری لازم باشد ؟ برای این منظور بطور کلی تنهاد و راه ممکنست موجود باشد : یا اتحادیه های صنعتی قانونا مجاز شوند . . . یا اینکه تشکیلات پنهان بماند ولی به اندازه ای " آزاد " و کمتر دارای صورت رسمی و بقول آلمانها *lose* باشد که لزوم پنهانکاری برای توده اعضا آن تقریباً بدرجه صفر برسد . " (منتخبات لنین بزبان فارسی ، ج ۱ ، قسمت ۱ ص ۳۶۳ ) آنچه که لنین بد رستی درباره اتحادیه های کارگری گفته است بطریق اولی درباره اتحادیه های دانشجویی صادق است .

لنین این اصول کلی را بر شرایط روسیه تزاری انطباق داد . ماهم با الهام از راهنمایی اصولی لنین باید بکوشیم این اصول را بر شرایط مشخص خارج از کشور انطباق دهیم .

انطباق این اصول بر شرایط مشخص خارج از کشور بدانمعنی است که اگر سازمان توده ای بخواهد در خارج از کشور علنی فعالیت کند باید خود راتابع این اصل سازد که بهبیچوجه امکان شناسائی مبارزان ضد رژیم بوجود نیاید . این کنگد راسیون چنین سازمانی نیست . بنابراین باید برای ایجاد چنین سازمانی و یا تجمع های گوناگونی که بهر حال بتواند وسیعترین توده دانشجویان و ایرانیان خارج از کشور را بشکلی از اشکال در برگیرد و برای مبارزان ضد رژیم پوششی باشد ، کوشش کرد . در همانحال میتوان وظایف انجام کارهای علنی ضد رژیم را به گروه کوچکی از مبارزان واگذار کرد که فعلا امکان بازگشت به ایران راندارند و از کشاندن همه مبارزان ضد رژیم و توده دانشجویان به کارهای علنی ضد رژیم پرهیز نمود .

صرف نظر از این اصل ، با توجه به اختلافات و تضاد های عمیق بین گروه های سیاسی فعال در کنگد راسیون ، عملاً امکان مخفی شدن برای این کنگد راسیون وجود ندارد ، زیرا بعلمت مخفی بودن ، اختلافات و تضاد ها شدید تر خواهد شد ، و در نتیجه خطر لور رفتن افراد و تلاشی سریع آن حتی است .

میگویند : آیا نباید از امکانات علنی موجود در خارج از کشور برای افشاگری ، دفاع از زندانیان سیاسی ، تشکل و تجمع دانشجویان استفاده کرد ؟ اگر این کنگد راسیون نباشد ، چگونه میتوان این کار را انجام داد ؟

مسلم است که از امکانات علنی موجود در خارج از کشور برای افشاگری ، روشنگری ، دفاع از زندانیان سیاسی ، تشکل و تجمع دانشجویان باید استفاده کرد . ولی این کنگد راسیون و یا هر سازمان دیگری شبیه به آن نمیتواند این وظایف را انجام دهد . بنابراین باید در جستجوی اشکال تازه برای استفاده از امکانات علنی بمنظور نیل به هدفهای فوق بود . بنظر ما بر اساس اصول زیر باید بکار علنی در خارج از کشور پرداخت :

- ( ۱ ) گروه کوچکی از کسانی که فعلاً امکان بازگشت به ایران را ندارند ، میتوانند وظیفه سازماندهی کار علنی ضد رژیم را بر عهده بگیرند .
  - ( ۲ ) این گروه کوچک باید از نمایندگان تمام سازمانها و گروه های سیاسی خارج از کشور ، که بمعنای واقعی ضد امپریالیست و ضد دیکتاتوری هستند ، بر پایه سیاست و برنامه مورد توافق ، تشکل شود .
  - ( ۳ ) این گروه باید از سازمانها و جمعیت ها و شخصیت های دمکرات در خارج از کشور استفاده وسیع کند .
  - ( ۴ ) سازمانها و گروه های سیاسی ، که نمایندگان آنها در سازماندهی کار علنی ضد رژیم شرکت دارند باید با کار مخفی سازمانی و تبلیغاتی خود از این فعالیت علنی ضد رژیم پشتیبانی کنند و کمکهای ممکن را به سازمان دهندگان کار علنی ضد رژیم عرضه دارند .
  - ( ۵ ) باید کوشید که اشکال تازه و تازه برای تجمع های اجتماعی ، فرهنگی ، هنری ، ادبی و ورزشی و نظائر آن پیدا کرد . شرط نخستین و اصلی در این زمینه آنست که بتوان بخشی از توده دانشجویان و سایر ایرانیان خارج از کشور را به این تجمع ها جلب کرد ، بدون آنکه امکان شناسایی مبارزان ضد رژیم برای پلیس بوجود آید .
- بدیهی است که این نظر اصولی ماست که در آینده باز هم درباره آن توضیح خواهیم داد . در باره عملی ساختن این اصول میتوان و باید با همه علاقمندان بحث و مشورت کرد و بهترین راه حل را یافت . ما بنوبه خود آمادگی خویش را برای این بحث و مشورت اعلام میداریم .
- ما امید داریم که این راه دشوار ، بفرنج و طولانی است . ولی بنظر ما راه دیگری موجود نیست و انقلابیون برای نیل به آرمانهای خود هرگز از دشواری و بفرنجی و طولانی بودن راه نهراسیده اند .

# از خون میهن پرستان شیلی

## نهال آزادی خواهد روئید



لوشیس کروالان دبیرکل حزب کمونیست  
شیلی و سناتور انتخابی در چنگال نظامیان  
فاشیست اسیر و جانانش در خطر است.

شیلی را از یوغ امپریالیسم و سرمایه داران و مالکان بزرگ داخلی و هموار کردن راه شیلی را بسوی  
استقلال و دمکراسی واقعی، بسوی سوسیالیسم در برداشت.

حکومت دکتر سالوادور آلینده طی سه سال گامهای جدی و بزرگی در راه اجرای برنامه جبهه  
یکانگی خلق برداشت. مؤسسات انحصارهای خارجی ملی شد. زمینهای مالکان بزرگ بین دهقانان

پس از سه سال حکومت خلقی، فاشیسم  
در شیلی سر بلند کرده است. و فاشیسم چنانکه  
در طبیعت اوست در شیلی نیز حمام خون بسراه  
انداخته است. تاکنون هزارهائیکه از انسان -  
های آزاده و میهن پرست شیلی، از رئیس -  
جمهوری - دکتر سالوادور آلینده - گرفته تا کارگر  
ساده بقتل رسیده اند، هزاران نفر دیگر به  
زندانیان افتاده اند، شکنجه و کشتار جمعی  
پیدا میکند، خانه ها غارت میشود و ویران  
میگردد، کتاب سوزان برآه افتاده است. نظا -  
میان کودتای اعلام کرده اند که در شیلی حالت  
جنگ حکمفرماست "آری! ارتجاع داخلی، با  
پشتیبانی امپریالیسم خارجی، به خلق شیلسی  
اعلان جنگ داده است.

برای نخستین بار در تاریخ شیلی رئیس  
جمهوری به اراده خلق برای دفاع از منافع خلق  
بروی کارآمد جبهه یکانگی خلق مرکب از کمونیستها،  
سوسیالیستها و دمکراتها، برنامه ای عرضه کرد  
که رئیس جمهور، دکتر سالوادور آلینده، معرف  
و اجراکننده آن بود. این برنامه آزادی خلق

تقسیم گردید. زحمتکشان از حقوق انسانی برخوردار گردیدند. برای نخستین بار در تاریخ شیلی - فرزندان طبقات زحمتکش هر روز برایگان نیم لیتر شیر دریافت میکردند. و هم اینها کافی بود که سردسته غارتگران جهان، امپریالیسم امریکا، و ارتجاع داخلی بخشم درآیند و وحشت زده شوند. توطئه برای سرنگون کردن حکومت جبهه یگانهی خلق - که حتی قبل از روی کار آمدن سالواد رآلینده، برای جلوگیری از انتخاب شدن او بریاست جمهوری آغاز شده بود - در تمام جبهه ها شدت یافت. ترور، خرابکاری، اعتصاب غیرقانونی، ابستروکسیون پارلمانی، تبلیغات زهرآگین برضد حکومت قانونی و خلقی سالواد رآلینده چنان شدت یافت که زندگی اقتصادی و سیاسی راتقریباً فلج کرد. با اینهمه زحمتکشان شیلی يك تنه در پشت سر حکومت خود ایستاده بودند. وقتی که توطئه های "قانونی" موثرنیفتاد، آنوقت امپریالیسم و ارتجاع به آخرین حربه خود، به کودتای نظامی فاشیستی متوسل شدند و با آتش و خون حکومت قانونی و خلقی سالواد رآلینده را سرنگون ساختند. حادثه شیلی یکبار دیگر پرده از چهره "جهان آزاد" برداشت. بار دیگر معلوم شد که وقتی میگویند "آزادی"، مقصودشان آزادی استعمار است. وقتی میگویند "دمکراسی"، یعنی حکومت سرمایه داران و مالکان. وقتی میگویند "قانون"، یعنی آن قانونی که حافظ منافع غارتگران آنها باشد. و اگر نیرویی باشد که بخواهد به این "مقدسات" خدشه ای وارد سازد، پاسخش زندان و شکنجه و اعدام است. و در این راه کوچکترین احترامی حتی برای قوانینی هم که خود وضع کرده اند، قائل نیستند. همه چیز در خدمت حاکمیت سرمایه! چنین است شعار بورژوازی امپریالیستی، که بقیعت اسارت و کشتار جمعی و جنگ باید بدست آید.

نظامیان فاشیست اعلام کرده اند که میخواهند "مارکسیسم را در شیلی ریشه کن سازند". ظاهراً بر این اساس است که انقلابیون شیلی را میکشند و کتب مترقی را میسوزانند. ولی این فاشیستها بهمان اندازه که در دمنش اند، ابله هم هستند. پیشوای آنها آدلف هیتلر هم وقتی چهل سال پیش روی کار آمد، همین ادعاراداشت و همینطور عمل کرد. او میخواست امپراطوری هزارساله فاشیسم را بر پا کند. ولی فاشیسم هیتلری فقط پس از ۱۲ سال حکومت، زیر ویرانه ای که بادست خود بوجود آورده بود، دفن شد. تردیدی نیست که سرنوشت مدعیان امروزی "ریشه کن ساختن مارکسیسم" نیز بهتر از این نخواهد بود. خلق شیلی روزهای غم انگیز و دشواری را میگذراند، ولی مسلم است که خلق شیلی دوباره بپا خواهد خاست و دوباره سرنوشت خویش را بدست خواهد گرفت، زیرا هم خلقها شکست ناپذیرند و هم امرحق!

در این روزهای غم انگیز و دشواری برای خلق شیلی، وظیفه همه بشردستان، میهن پرستان و ترقی خواهانست که بیاری خلق شیلی برخیزند، زیرا که همچنان جان هزاران نفر، جان بهترین فرزندان خلق شیلی و از جمله جان لونیس کروالان در بیرکل حزب کمونیست و نمانده مجلس سنای شیلی در خطر است. مردم میهن ما که خود طعم تلخ يك کودتای امپریالیستی را چشیده اند و هنوز هم سایه شوم امپریالیسم و ارتجاع بردوشان سنگینی میکند، با خلق شیلی تفاهم عیق دارند، جلادان وی را محکوم میکنند و همبستگی خود را با یکبارعاد لانه وی اعلام میدارند.

ما از خوانندگان گرامی "پیکار" و همه میهن پرستان و ترقی خواهان ایران میطلبیم که صدای اعتراض خود را برضد جنایات نظامیان فاشیست شیلی بلند کنند و آزادی لونیس کروالان و سایر میهن پرستان شیلی را بخواهند. ما میطلبیم که جوانان و دانشجویان مبارز ما همبستگی خود را با خلق شیلی به روشی که میتوانند، از جمله بپرداخت کمک مالی بحساب بانکی "پیکار" اعلام دارند.

بیاری خلق شیلی برخیزیم!

# کودتای فاشیستی در شیلی چرا و چگونه انجام گرفت؟

برای آنکه خوانندگان گرامی "پیکار" تصویر کاملی از علت و چگونگی تدارک و اجرای کودتای فاشیستی در شیلی بدست آورند، مهمترین وقایع سه سال گذشته را یاد آور میشویم:

چهارم سپتامبر ۱۹۷۰: دکتر سالوادور آلینده گوسنس (Dr. Salvador

Allende Gossens) کاندیدای جبهه یگانه‌ی خلق

(Unidad Popular) به ریاست جمهوری شیلی انتخاب گردید.

برابر خلتی، که از این پیروزی غرق در شادی بود، دکتر سالوادور آلینده چنین گفت: "این پیروزی بر اساس یک برنامه بسیار دقیق و روشن، بر پایه آگاهی عظیم ملی و موضع آشکار ضد امپریالیستی بدست آمده است. این پیروزی متعلق به یک شخص نیست، بلکه پیروزی خلق است، خلقی که برای استقلال اقتصادی و حاکمیت کامل سیاسی خود مبارزه میکند."

قبل از انتخابات شیلی، سازمان جاسوسی آمریکا "سیا" با همکاری مرتجعین داخلی کارزار ضد کمونیستی وسیعی را سازمان داد. برای جلوگیری از انتخاب آلینده، کنسرن امریکایی ITT (International Telegraph and Telephone Corporation) به تنهایی یک

میلیون دلار خرج کرد. استثمارگران خلق شیلی کارویران کردن زیربنای اقتصادی شیلی را آغاز کردند: کورس دلار در بازار سیاه بالا میرود، مؤسسات امریکائی و سرمایه داران محلی سرمایه های خود را از بانکهای شیلی بیرون میکشند و بخارج منتقل میکنند، بورژوازی بزرگ بانبرد اختن حقوق و دستمزد کارمندان و کارگران و پخش شایعات درباره اخراج جمعی کارگران و کارمندان تحریکات علیه حکومت خلق تشدید میکند. هدف آنها از این تحریکات و خرابکاریها جلوگیری از شروع بکار آلینده در چهارم نوامبر است. ولی صد هزار از مردم شیلی در یک میتینگ عمومی در سانتیاگو، باغزی جزم پشتیبانی خود را از آلینده و جبهه یگانه‌ی خلق تأکید میکنند.

روزنامه های شیلی خبر میدهند که قبل و بعد از انتخابات جمعا ۳۸۰ نفر از جاسوسان "سیا" به شیلی فرستاده شده اند. آلمان فدرال اعتبار ۵۰ میلیون دلاری شیلی را متوقف میکند.

اکتبر ۱۹۷۰: توطئه مشترک "سیا" و تشکیلات فاشیستی "Patria y Libertad" و ژنرال سابق "ویو" (Viaux) منجر به قتل ژنرال شنایدر (Schneider) فرمانده کل نیروهای مسلح شیلی میشود. هدف این قتل شورانگیز ارتش شیلی علیه جبهه یگانه‌ی خلق است.

نوامبر ۱۹۷۰: در برگزاری مراسم آغاز زمامداری آلینده، صد هزار نفر از مردم شیلی پیروزی آلینده و جبهه یگانه‌ی خلق را جشن میگیرند. سرود انترناسیونال در سراسر شیلی طنین انداز است. رئیس جمهوری در برابر توده ها چنین اعلام

میکند: "دولت خلق قدرت همه جانبه انحصارات راد رهم خوانند شکست، بانکهارا ملی خواهد کرد، اصلاح ارضی واقعی را عملی خواهد ساخت و بخشی از صنایع را نیز ملی خواهد کرد". بدین ترتیب بود که معادن مس، سنگ آهن، املاح مختلف در اختیار خلق قرار گرفتند. ساختمان ۴۵۰۰ خانه برای بی-خانمانان هلد رجنب سانتیاگو آغاز میگردد.

پیروزی بزرگ انتخاباتی  
جبهه یگانه‌ی خلق

شیررایگان روزانه  
برای همه کودکان

واقعه هیجان انگیزی که در سراسر امریکای لاتین بیسابقه است ، روی میدهد . کلیه کودکان کمتر از ۱۵ سال روزانه نیم لیتر شیر برایگان دریافت میکنند . در نتیجه این اقدام تاماها اوت ۱۹۷۱ مرگ و میر کودکان ۲۰ درصد کاهش می یابد . یک برنامه فوری برای رفع بیکاری بمرحله عمل درمی آید . قیمت لباس و کتاب دانش آموزان تقلیل می یابد .

**دسامبر ۱۹۷۰ :** دریک میتینگ همگانی ، دکتر آئینده قانون ملی کردن معادن مس و کارخانجات ذوب و تهیه مس را ، که بطور عمده در مالکیت انحصارات امریکائی بود ، امضا میکند . سود سالیانه این تا ۱۱۰ میلیون دلار است .

**ژانویه ۱۹۷۱ :** دکتر آئینده قانون ملی شدن بانکها را اعلام میکند که ۲۳ بانک خصوصی را در بر میگیرد . اداره معادن لوتا (Iota) و شوآگر (Schwager) به دولت واگذار میشود . دولت سال ۱۹۷۱ را "سال کارزار علیه بیسوادی" اعلام میکند .

**مارس ۱۹۷۱ :** کنسرنهای امریکائی توسط خود را بر ضد معادن مس شیلی - تدارک می بینند . یک شرکت سوئیس ۹۶۰۰۰۰ تن مس شیلی را در بازار بین - المللی عرضه میکند ، بدون اینکه با کشور شیلی قراردادی در این زمینه داشته باشد . هدف آنست که بهای مس بطور مصنوعی کاهش داده شود تا زیان سنگینی به اقتصاد شیلی وارد نگردد .

**آوریل ۱۹۷۱ :** "نقشه مارس" ارتجاع ، که میبایستی مانع انتخابات شهردار اربهاره آوریل شود ، فاش میگردد . "نقشه مارس" حاوی خرابکاری علیه تولید مس ، ترور سیاستمداران جبهه یگانگی خلق و تحریک تصادمات مرزی بین شیلی و همسایگان آن بود . در انتخابات شهردارها جبهه یگانگی خلق ۸۵ ر ۵۰ درصد مجوعه آرا را بدست آورد و توانست اتحاد خود را تحکیم بخشد . بدین ترتیب خلق شیلی پشتیبانی و اعتماد خود را به جبهه یگانگی اعلام نمود .

**مه ۱۹۷۱ :** بزرگترین کارگاه زیرزمینی معدن مس شیلی بنام التنی پنته (EL Teniente) ، که به کنسرن امریکائی برادن کوپر (Braden Copper) تعلق دارد ، تحت کنترل دولت قرار میگیرد . این کنسرن ۴٫۱ میلیون دلار به شیلی مقروض است . تمام کنسرنهای ناساجی خارجی ملی میشوند .

**ژوئن ۱۹۷۱ :** وزیر کشور و معاون سابق حکومت فری (Frei رئیس جمهوری سابق شیلی) کشته میشود . هدف از این قتل ایجاد اختلاف بین جبهه یگانگی خلق و دمکراتهای مسیحی است .

**اوت ۱۹۷۱ :** برای تحت فشار قراردادن دولت شیلی ، امریکا اعتبار ۳۱۰ میلیون دلار را شیلی را ، که برای بودجه سال ۱۹۷۲ پیش بینی شده بود ، حذف میکند .

**سپتامبر ۱۹۷۱ :** بایک محاسبه دقیق آشکار گردید که شرکتهای مس امریکائی خلق ید شده بالغ بر ۳۸۸ میلیون دلار به شیلی بدهکارند .

**اکتبر ۱۹۷۱ :** پرزیدنت آئینده دریک میتینگ همگانی در شهر کارگری کالاما (Calama) واقع در شمال شیلی ، ملی شدن کارخانه تولید مواد انفجاری را ، که به کنسرن امریکائی دوپن (Du Pont) تعلق داشت ، اعلام میکند .

**نوامبر ۱۹۷۱ :** بمناسبت نخستین سالروز برقراری حکومت پرزیدنت آئینده ، میتوان ترازنامه زیرین را ارائه نمود :

- معادن مس ملی شد ،
- معادن سنگ آهن و کارخانجات ذوب آهن ، کارخانجات ناساجی و سیمان ملی شدند ،
- مسئولیت اداره ۷۰ کارگاه مهم اقتصادی کشور به زحمتکشان سپرده شد ،



۳ - سهام بانکها و ۸۰ درصد مجموع اعتبارات جهت طرحهای اجتماعی ، تحت کنترل دولت قرار گرفت ،

- زمینهای هزار لاتیفوند یا (Latifundia) بین دهقانان و کارگران کشاورزی تقسیم شد ،  
- روابط دیپلماتیک با کوبا ، جمهوری توده ای مغولستان ، جمهوری دموکراتیک آلمان و سایر دولت‌های سوسیالیستی برقرار گردید .

نوامبر ۱۹۷۱ : دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعتباری به مبلغ ۴۲ میلیون روسل در اختیار شیلی قرار داد . دولت جبهه یگانگی خلق در چگونگی استفاده از این اعتبار کاملاً آزاد بود . **پرزیدنت** آئینده در یک سخنرانی رادیویی ، کمک دولت‌های سوسیالیستی را به رشد اقتصادی شیلی ستود و تأکید کرد که اعتبارات دولت‌های سوسیالیستی ، که به ۴۰۰ میلیون دلار بالغ میگردد ، با شرایط فوق‌العاده مناسب تعیین شده است .

یک حمله فاشیستی به کاخ ریاست جمهوری "Moneda" ترتیب داده میشود . عناصر ارتجاعی بزور وارد اطاق معاون وزارت کشور میشوند .

فوریه ۱۹۷۲ : محکمه فدرال امریکا اموال بانک مرکزی و تعداد زیادی از مؤسسات اقتصادی شیلی را در بانکهای امریکائی برخلاف قانون مصادره میکند . دولت جبهه یگانگی خلق این عمل را یک جنک اقتصادی علیه شیلی اعلام میدارد .

**پرزیدنت آئینده باید بقتل برسد**

مارس ۱۹۷۲ : توطئه کودتای دیگری ، که بوسیله "سیا" سازمان داده شده بود ، در سانتیاگو کشف میگردد . دکتر آئینده بایستی بقتل میرسد . عده ای از سردمداران این توطئه ، که از افسران سابق بودند ، بازداشت شدند .

مه ۱۹۷۲ : رشد مناسب اقتصادی سال ۱۹۷۱ در سه ماهه اول سال ۱۹۷۲ ادامه می یابد . تولید صنعتی بطور قابل ملاحظه ای افزایش می یابد . تولید مس ، محصولات املاح نیتروژن ، استخراج نفت ، تولید انرژی و تولیدات کشاورزی بالا میرود .

پرزیدنت آئینده مدارک خلق پداز کنسرن IITP را امضاء میکند .

ژوئیه ۱۹۷۲ : طبق نوشته "نیویورک تایمز" کنسرن IITP یک برنامه ۱۸ ماده ای در باره عمل هماهنگ علیه حکومت جبهه یگانگی خلق به رئیس جمهوری امریکا ارائه میدهد . این برنامه از محدودیت اعتبارات و بایکوت مس تاخرابکاری در داخل کشور را در برمیگیرد .

بانک بین المللی تحت تسلط واشنگتن ، تمامی اعتبارات شیلی را راکد میکند . ضربت بیکاری به ۳٫۷ درصد کاهش می یابد . این میزان کمترین رقم در تاریخ شیلی است .

اوت ۱۹۷۲ : لوئیس کروالان در پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست شیلی در باره مسائل کشاورزی اعلام میدارد که تاکنون ۳۳۷۴ لاتیفوند یا با ۸٫۹۹ میلیون هکتار زمین ( این مقدار ۴۸ درصد تمام اراضی شیلی است ) مصادره شده است .

اکتبر ۱۹۷۲ : عناصر فاشیستی به ساختمان حزب کمونیست شیلی حمله میکنند و خسارات مالی شدیدی را موجب میگردند .

چون مؤسسات کنسرتهای آلمان غربی بایر (Bayer) و هُست (Hoechst) در شیلی نمی - خواهند مزد تمام و کمال به کارگران بپردازند ، کارگران این مؤسسات راتصرف میکنند .

باتحریک عناصر ارتجاعی ، کامیون داران خصوصی کوشش میکنند که جاده های اصلی بین شمال و جنوب شیلی را سد نمایند و بدین ترتیب بایکوت حمل مواد غذایی آغاز میگردد . خواربارفروشیها در



سانتیاگو و سایر شهرها بسته میشود . کارگران ، به پیروی از پیام احزاب جبهه یگانگی خلق واتحاد مرکزی (CUT)، بریگاد هائی برای حمل ونقل کالاهاى مورد احتیاج فوری مردم تشکیل میدهند . کمیسیون سیاسى کميته مرکزی حزب سوسیالیست ، توده های وسیع خلق را به تشکیل دعوت میکند اتحادیه کارگران مس ۱۳۱ کامیون و ۵۰۰ راننده در اختیار دولت میگذارد . هجده اتحادیه از مجموع ۲۸ اتحادیه رانندگان تاکسى سانتیاگو از شرکت در بایکوت ارتجاع امتناع میورزند . یکصد هزار پسر و دختر ، از کارگران ، دانشجویان ، کمونیستهای جوان ، سوسیالیست ها ، اعضا اتحادیه کارگران و سایر میهن پرستان دائما در کارند تا تولید کارخانجات و قبل از همه وسائل معیشت محلات کارگری تأمین شود .

**نوامبر ۱۹۷۲ :** زحمتکشان با تقبل اضافه کار دو مین سالروز حکومت آئینده را آغاز میکنند . در عظیمترین معادن مس جهان ۶۰۰۰ تن مس اضافه استخراج میشود . رئیس جمهوری کابینه جدیدی تشکیل میدهد که در آن نمایندگان هر سه بخش نیروهای مسلح شرکت دارند . ژنرال پراتس (Pratts) بسمت وزیر کشور انتخاب میگردد . دولت بالاخره موفق میشود بوسیله مذاکرات به بایکوت کامیونداران خصوصی پایان دهد . این بایکوت ۱۳۰ تا ۱۴۰ میلیون دلار خسارت وارد آورد .

**دسامبر ۱۹۷۲ :** دوباره جریان حاد میشود . ارتجاع مبارزه انتخاباتی برای انتخابات پارلمانی را ، که باید در ماه مارس انجام گیرد ، با اصطلاح اعلام جرم در پارلمان علیه نقض قانون اساسی و تدارک بایکوت جدید آغاز میکند .

**ژانویه ۱۹۷۳ :** دولت جبهه یگانگی خلق میتواند ترازنامه موفقیت آمیزی را ارائه نماید :

- ۸۰۰۰۰۰ محل پذیرش نو برای دانش آموزان تهیه شده ،
- شش میلیون کتاب درسی برایگان بین دانش آموزان تقسیم گردیده ،
- تعداد پذیرش دانشجویان دو برابر شده ،
- ۱۴۰۰۰۰ خانه نوساخته شده است .

**مارس ۱۹۷۳ :** جبهه یگانگی خلق ۴۳۳۹ درصد آرا و بنا بر این ۶۳ کرسی (قبلا ۵۷ کرسی) در پارلمان بدست می آورد . ولی ارتجاع همچنان نیرومند است و به خرابکاری ادامه میدهد . عناصر فاشیستی موج جدیدی از کشتار و ترور را آغاز میکنند . آنها دانشجویان را علیه برنامه حکومت خلق برای ایجاد سیستم واحد آموزشی تحریک میکنند ، در سراسر کشور گروههای ضربتی مسلح بوجود می آورند و سفته بازان و رباخواران را تقویت میکنند .

**ماه مه ۱۹۷۳ :** تظاهرات عظیمی در سانتیاگو و ۱۰۰ شهر دیگر شیلی در پشتیبانی از دولت جبهه یگانگی خلق صورت میگردد . کامیونداران خصوصی بایکوت جدیدی خرابکاری و کودتا سازمان میدهند . طبقات استثمارگر حربه های کهنه خود را علیه خلق بکار میبرند : افزایش قیمت ها ، سازمان دادن بازار سیاه ، قاچاق وانفلاسیون .

**ژوئن ۱۹۷۳ :** "حرکت بسمت سانتیاگو" که از طرف ارتجاع سازمان داده شده بود ، بایستی با حمله به کاخ ریاست جمهوری پایان یابد . اتحادیه مرکزی کارگران اعتصاب عمومی اعلام میدارد . جوانان مارش علیه جنگ داخلی را آغاز میکنند . میلیونها نفر از مردم شیلی مصممانه از دولت آئینده پشتیبانی میکنند .

در ۲۹ ژوئن قسمتی از واحد تانکها کودتا میکند و پس از چهار ساعت سرکوب میشود . دهها هزار نفر از زحمتکشان در مرکز سانتیاگو دست به تظاهرات میزنند و پشتیبانی خود را از حکومت خلق اعلام میدارند .

**ژوئیه ۱۹۷۳:** پس از تلاش طولانی، جنبه یگانگی خلق توفیق می یابد بانبروهای دسکرات در داخل حزب دسکرات مسیحی د یالگ برقرار نماید. حزب کمونیست شیلی اعلام میدارد که: «مانعت از جنگ داخلی یک وظیفه میهن پرستانه است». ارتجاع این تلاش را با امواج جدیدی از ترور بیرحمانه پاسخ میگوید: آجودان رئیس جمهوری، سروان نیروی دریائی آریامارین (Araya Marin) در خانه اش را گلوله بقتل میرسد؛ اتحادیه ارتجاعی کامیونداران خصوصی اعصاب عمومی برپا میدارد و با حمله به اتومبیل ها، پمپ های بنزین، مراکز برق، لوله های نفت، پلها، خطوط راه آهن هرج و مرج ایجاد میکند. توطئه دو واحد نیروی دریائی بموقع کشف میشود.

خونتای نظامی راه خود را بصمت قدرت با بمب باز میکند

**اوت ۱۹۷۳:** در عرض مدت کوتاهی بیش از ۲۵۰ سو<sup>۲</sup> قصد صورت میگیرد. کاسبکاران در تهیه آذوقه مردم خرابکاری میکنند، اطباء از معالجه بیماران خود داری مینمایند. دولت یک برنامه فوق العاده بزرگ تهیه آذوقه برای مردم، کارخانجات و بیمارستانها تصویب میکند. هزاران کامیون مؤسسات باربری خصوصی، که در بایکوت شرکت داشتند، مصادره میشود. در سراسر کشور بریگاد های داوطلبانه برای عادی کردن زندگی مردم در تلاش اند. در کارخانجات کمیته های دفاع تشکیل میگردد.

**سپتامبر ۱۹۷۳:** تعداد سو<sup>۲</sup> قصد ها افزایش می یابد. رهبری حزب ارتجاعی " ملی " از اعضای

خود میخواهد که در بایکوت ها شرکت کنند و دست از کار بکشند تا رئیس جمهوری مجبور به استعفا شود. برزید نت آئینده برای خاتمه دادن به اوضاع موجود با سرفرماندهی هر سه بخش ارتش مشورت میکند. در ۱۱ سپتامبر نظامیان فاشیست حکومت قانونی جنبه یگانگی خلق را با یک کودتا سرنگون میکنند و برزید نت آئینده را بقتل میرسانند.

افسران ارتش شیلی چه کسانی هستند؟



از ۷۵۰۰۰ سرباز حرفه ای، ۵۰۰۰۰ از آنها جز<sup>۲</sup> سه بخشی ارتش یعنی نیروی زمینی، نیروی دریائی، و نیروی هوائی هستند. بعلاوه ۲۵۰۰۰ پلیس تربیت نظامی دارند و نظییر سربازان پیاده مجبزه<sup>۲</sup> از سال ۲۰۵۲ دولت امریکادرتا<sup>۲</sup> عمین تجهیز است و تعلیمات افراد ارتش شیلی شرکت دارد.

جلادان فاشیست شیلی، اجساد قربانیان خود را اینچنین بظلمت می سپارند

طبق بررسیهای ، که در هفت سال پیش صورت گرفته ، ۴۲ درصد از افسرانی که دانشکده پیاده نظام را تمام کرده اند ، به بورژوازی بزرگ ، ۳۹ درصد به قشر مرفه الحال طبقه متوسط و ۱۹ درصد به خرده بورژوازی تعلق دارند . ۶۵ درصد از افسران عالی رتبه از طبقه متوسط اند ، ولی بسیاری از آنها با رابطه خویشاوندی به طبقات بالا وابسته اند .

۴

## مائوئیستهار رژیم فاشیستی شیلی را بر سمیت می شناسند!

مائوئیست ها ، وقتی حکومت آینده بر سر کار بود ، کوشیدند آنرا بی اعتبار سازند . و اینک که نظامیان فاشیست ، با پشتیبانی امپریالیسم امریکا حکومت آینده را بایک کودتا ساقط کرده ، رئیس جمهوری قانونی و خلقی را بقتل رسانده و در شیلی حمله خون براه انداخته اند ، هنگامیکه در سراسر جهان پر شورترین و وسیع ترین اعتراضات علیه این کودتای فاشیستی صورت میگیرد ، مائوئیست ها ساکت اند . ولی نه ! اکنون هم مائوئیستها ساکت نیستند .

پس از کودتای فاشیستی در شیلی ، سفیر جمهوری شیلی در پکن طی اظهاریه ای ترور وحشیانه خونتای نظامی را محکوم کرد . بلافاصله پس از این جریان وزیر امور خارجه چین ، سفیر جمهوری شیلی را به وزارت خارجه احضار نمود و به وی اطلاع داد که دولت جمهوری توده ای چین دیگر او را بعنوان سفیر جمهوری شیلی برسمیت نمی شناسد . در همانحال دبیر دوم سفارت شیلی در پکن ، که خود را در خدمت خونتای نظامی قرار داده است ، اداره امور سفارت شیلی را در پکن به عهده گرفت . همین نماینده رژیم فاشیستی شیلی به ضیافتی که در ۱۱ اکتبر از طرف چوئن لای نخست وزیر جمهوری توده ای چین به افتخار نخست وزیر کانادا داده شد ، دعوت شده بود . بدینسان جمهوری توده ای چین رژیم فاشیستی شیلی را عملاً برسمیت شناخته است .



## «تاریخ از آن ماست»

آخرین سخنان دکتر  
سالواد رالینده رئیس  
جمهوری شهید شیلی

هم میهنان !

با احتمال قوی این آخرین فرصتی است که من میتوانم باشما سخن گویم. نیروی هوایی برج های فرستنده راد یوهای "پورتالس" و "کورپوراسیون" رابهاران کرده است. سخنان من حاوی اندوه نیست، ولی حاکی ارتاسف است. سخنان من برای کسانی که به سوگند خود خیانت کرد اند، یک کیفر اخلاقی است.

سربازان شیلی !

دریاسالارمرینو، که خود خویش رابعنوان سرفرمانده منصوب کرده، و آقای مندوزا، این ژنرال فرومایه که تا همین دیروز وفاداری و اخلاص خویش را به دولت ابراز میداشت - اینها هستند سوگند شکنان ! بنابراین واقعیات برای من کارد یگری باقی نمیماند بجز آنکه در مقابل زحمتکشان یکبارد یگرتاکید کنم :

من استعفانمید هم !

من در یک مرحله گذارتاریخی، به وفاداری خلق با اینارجان خویش پاسخ میدهم و به شما میگویم :

من مطمئن بذری راکه ما در وجود ان وآگاهی شایسته هزارها هزار مرد م شیلی کاشته ایم، نمیتوان ریشه کن کرد. آنها قدرت دارند، آنها میتوانند ما را بزیر یوغ خود درآورند، ولی باجنایت و اعمال قهرنمیتوان از سیرتکامل اجتماع جلو گیری کرد. تاریخ از آن ماست و صفحات انرا خلق هامینگارند

زحمتکشان میهن من !

من بمناسبت ابرازوفاداری دائمی شما، ازاعتمادی که شما نسبت به مردی که تجسم اشتیاق نسبت بعدالت بود، مردی که قول داد به قانون اساسی وقوانین

دیگر احترام بگذارد، و این کار را هم کرد، از شما تشکر میکنم. در این لحظه تاریخی، در این آخرین لحظه ای که من میتوانم باشما سخن گویم، باشد که این درس برای شما آموزنده باشد؛ سرمایه خارجی، امپریالیسم، در پیوند با ارتجاع داخلی چنان محیطی بوجود آوردند تا نیروهای نظامی بتوانند سنتی را که ژنرال شنایدر به آنها آموخت و مسروان آرایا انرا تعقیب کرد، بشکنند. این دو نفر هم قربانی همان بخشی از اجتماع شدند که امروز در کمین است با کمک خارجی قدرت از دست رفته را بازیس گیرد تا بهتر بتواند از اراشی و امتیازات خود دفاع کند.

من بویژه به زن های ساده کشورما، به زن دهقان که به ما اعتقاد داشت، به زن کارگر که پیش از پیش کار کرد، به مادری که از دلسوزی مناسبت به کودکان آگاه بود، رو میکنم. من به نمایندگان روشنفکران علمی و فنی کشورما و به افراد میهن پرست میان آنها رو میاورم که از روزها پیش علیه خرابکاری اتحادیه های مشاغل مبارزه کرده اند، همان اتحادیه هایی که تنها از امتیازاتی که جامعه سرمایه داری به عده معدودی عطا میکند، دفاع میکنند.

من به جوانان رومیکنم، به آنهایی که ترانه میخوانند و با شور و شوق و روح پیکار جوئی کار میکردند. من به مردان شیلی، به کارگران، دهقانان، روشنفکران، به کسانی که تحت تعقیب قرار خواهند گرفت، رومیکنم و میگویم: از ساخها پیش فاشیسم در کشور ما بتور، بانفجار پلها، با قطع خطوط راه آهن و نابودی لوله های نفت و گاز هاری خود را نشان میدهد.

در مقابل، آن کسانی که تعهد کرده بودند علیه فاشیسم مبارزه کنند، سکوت کرده اند. تاریخ در باره آنها قضاوت خواهد کرد.

مطمئناً رادیوی "ماکالانس" را خفه خواهند کرد تا آهنگ آرام صدای من به گوش شما نرسد. اهمیتی ندارد. شما رأینده هم صدای مرا خواهید شنید. من همیشه در میان شما خواهم بود. لاقلاً خاطر من، یعنی انسان با شرفی که به امر خدمت به خلق زحمتکش تا آخرین نفس وفادار ماند، زنده خواهد ماند.

خلق باید از خود دفاع کند، اما نباید خود را قربانی کند. خلق نباید در مقابل جور و ستم سرتسلیم فرود آورد ورنج بکشد، ولی به تحقیر و تحقیف هم نمیتواند تن در دهد.

زحمتکشان میهن من!

من به شیلی و آینده ایس اعتماد دارم. کسان دیگری بر این لحظات تاریک و تلخ که محصول خیانت است، فائق خواهند آمد. در بریزود شاهراه فراخی گشوده خواهد شد که در آن انسانهای واقعی برای ایجاد جامعه ای بهتر گام بر خواهند داشت. زنده باد شیلی! زنده باد خلق! زنده باد زحمتکشان! اینست باز پسین سخنان من. من اعتقاد راسخ دارم که ایثار جان من بی ثمر نخواهد بود. من ایستادگی کامل دارم که این فداکاری، حداقل یک درس اخلاقی خواهد بود و جین و خیا را کفیر خواهد داد.



## بزرگترین شاعر عصره که کمونیست بود درگذشت

پابلو نرودا درگذشت. و این يك خیرعادی نیست. زیرا جهان بامرگ او بزرگترین شاعر معاصر را از دست داد. ولی پابلو نرودا فقط برای آنکه هنرمندانه شعر میگفت، بزرگ نبود. او میهن پرستی پرشور و انترناسیونالیستی استوار بود. او میهن خود و خلق خود را دوست میداشت و برای آزادی آنها عمری مبارزه کرد. او هوادار برابری حقوق انسانها و مدافع منافع زحمتکشان بود. او مبارز راه صلح، دمکراسی و سوسیالیسم بود. او کمونیست بود. و پابلو نرودا همه این احساسات انسانی، همه این آرمانهای انقلابی، همه این شور میهن پرستی را در شعر خود میگجانند. و بدینسان بود که او را بزرگترین شاعر معاصر شناختند.

با اینکه پابلو نرودا بسختی بیمار بود، ولی مرگ او بطور طبیعی صورت نگرفت. در بستر بیماری بود که کودتای فاشیستی، حکومت قانونی و خلقی دکتر سالوادور آلنده را ساقط کرد. دوست و همزمن او دکتر سالوادور آلنده، که تا آخرین نفس به خلق خود و به آرمان انقلابی خود وفادار ماند، بقتل رسید و بدنیال این جنایت فجیع، بسیاری از دوستان و همزمان او، بسیاری از آن مردم زحمتکشی که وی تمام خلاقیت هنری خود را وقف دفاع از آنها کرده بود، زیر ساطور جلادان جان دادند و یسا به اسارت درآمدند. اشعار او همراه با آثار مارکس و انگلس و لنین و هرچه که نشانی از آزادی و ترقی داشت، سوزانده شد. افق روشن شیلی را سیاهی گرفت. میتوان حدس زد که همه این حوادث دردناک و غم انگیز چه اثری در روح حساس شاعر انقلابی داشته است. از اینجاست که میتوان بجزرات گفت که کودتا چنان فاشیست، مرگ پابلو نرودا را تسریع کردند. این جنایت آنها نیز هرگز فراموش نخواهد شد.

هنوز جسد پابلو نرودا در آرامگاه ابدی او قرار نگرفته بود که نظامیان فاشیست خانه او را غارت و ویران کردند و کتابهایش را سوزاندند. با اینهمه در آن اوج ترور فاشیستی، هزاران نفر از مردم سانتیاگو پابلو نرودا را تا گورستان همراهی کردند، بر او گل فشاندند و سرود انترناسیونال، صفیر

کلوله هارا، که برسینه میهن پرستان می نشست، خفه کرد • آری، شاعر و خلقتش، خلق و شاعرش نیروی جاوید اندند • و این حقیقت تاریخی را خلق شیلی، هنگام مرگ پابلو نرودا، یکبار دیگر، بشیوت رساند •

از پابلو نرودا

## پیروزی

پس چنین شده که همراه دستم آئینده

به ورزشگاه رفتم :

بسوی چیستان يك نظام رستاخیز

بسوی انقلاب قانونی شیلی

این دریای گل سرخ که از آن صدها بانگ برمیخیزد

و حزب کمونیست من نیز آنجا بود

(زیبا چون نمایش رنجبران )

چنانکه گوئی در تاریخ جهان

کام دیگری پیموده شد •

جام شراب را به ارتفاع زمان بر میدارم

و آنرا بسوی خلقها میبرم •

## یکبار دیگر آثر بر میلهم !

نشانه های خطر پدیدار شده !

• برای خلق پیروزمند ناقوس طوفان رامینوانم

• وجدان و نیرو را بهم ببینند

شیلی ناوردگاه زندگی است

نبردی برای شرف !

نبردی برای عشق !

## بد اندیشان

آمدند و تفنگها آوردند انبوده از باروت

به این سرزمین، و فرمان دادند، فرمان يك انهدام سهمگین •

و خلقتی را یافتند که سرود می خواند،



- وخلقى را یافتند که احساس وظیفه و نیروی عشق متحدش میکرد
  - و آن دوشیزه لاغراندام ، او نقش زمین شد ، پرچمش در دست
  - و آن جوان خنده رو ، او نیز در کنارش افتاد ، زخم دار
  - و مردم ، وحشت زده ، دیدند مردگان را که می افتادند
- باخشم و پا درد  
پس خم شدند آنحاکم کشتگان فرود افتادند با پرچمهای بخون رنگ  
تا بصد قاتلان باردیگر بالا بیاقرانند .

بنام این کشتگان ، بنام کشتگان ما  
کیفر می طلبم !

بنام این سرزمین میهن که بر آن لکه های خون است  
کیفر می طلبم !

برای خائنان که از گرداب خون بسوی مسند قدرت می تازند  
کیفر می طلبم !

برای کسانی که فرمان قتل عام داده اند  
کیفر می طلبم !

برای کسانی که از این سیه کاری دفاع میکنند  
کیفر می طلبم !

نمی خواهم که دستهای آلوده بخون خود را  
بسوی من بیازند

کیفر می طلبم !

نمی خواهم ببینمشان که چون فرستادگانی  
در خانه آریده اند

همین جاو در همین مکان  
میخواهم ببینمشان برچوبه مجازات

کیفر می طلبم !

ترجمه اشعار از متن آلمانی : ك

# ما سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه اسرائیل را بشدت محکوم می‌کنیم

شش سال پس از جنگ تجاوزکارانه اسرائیل در ۱۹۶۷، بارد یک سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه اسرائیل آتش جنگ جدیدی را در خاورمیانه شعله ورساخت. بدیهی است که طی این شش سال صلح بمعنای واقعی هرگز مستقر نشده بود. تجاوزکاران اسرائیلی، که در جنگ ۱۹۶۷ سرزمین‌های وسیعی از مصر و سوریه و اردن را اشغال کردند و بازم گروه‌های کثیری از مردم عرب فلسطین را از سرزمین خود راندند، نه فقط کوشیدند تا برتر حکومت خود را در مناطق اشغالی مستقر سازند، بلکه با حملات دائمی هوایی و زمینی به مصر و سوریه و اردن و لبنان در تلاش بودند که نیروی مقاومت کشورهای عربی هم‌جوار و جنبش آزاد ییخش فلسطین را درهم شکنند. آنها نقشه اصلی خود را برای قانونی کردن سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه خویش، الحاق سرزمین‌های اشغالی به اسرائیل، ساقط کردن حکومت‌های ملی عرب و نابود کردن جنبش آزاد ییخش فلسطین همچنان دنبال می‌کردند. آنها نه به اعتراضات کشورهای عربی و خلق‌های عرب اعتراض کردند، نه قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد را مبنی بر تخلیه سرزمین‌های اشغالی برسمیت شناختند و نه به اعتراضات افکار عمومی در سراسر جهان وقعی گذاشتند. آنها در این سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه پشتیبانی محافل امپریالیستی و در درجه اول امپریالیسم امریکارا با خود داشتند. و اینک بارد یکر گلوله‌ها سخن می‌گویند تا این سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ادامه یابد.

ولی دنیای ما تجاوزکاران را، اگرچه نیرومند هم باشند، اگرچه پیروزی موقت هم بدست آورند، بر سرچای خود خواهد نشانند. و یقیناً با بیاد بیاوریم که چگونه ملتی کوچک با قهرمانی خود، با کمک و پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی، و قبل از همه اتحاد شوروی، با حمایت همه نیروهای صلح‌دوست، د مکررات ضد امپریالیست در سراسر جهان، توانست بزرگترین نیروی امپریالیستی را بزانو درآورد. خلق‌های عرب نیز که از مبارزه خود علیه صهیونیسم و امپریالیسم درس می‌گیرند، متحد و نیرومند میشوند، آنها که از کمک و پشتیبانی بیدریغ کشورهای سوسیالیستی، و قبل از همه اتحاد شوروی، بر خود دارند و افکار عمومی جهان را بیش از پیش بسود پیکار عادلانه خود جلب می‌کنند، مسلماً سرانجام اسرائیل تجاوزکار را بر سرچای خود خواهند نشانند.

مردم میهن ما، جوانان و دانشجویان ایران، که با خلق‌های عرب در مبارزه بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم پیوند ناگسستنی دارند، سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه اسرائیل و پشتیبانان امریکائی آنرا شدیداً محکوم می‌کنند. آنها از دولت ایران می‌خواهند که از سیاست خودد دست بردارد، اسرائیل تجاوزکار را آشکارا محکوم کند و از پیکار عادلانه خلق‌های عرب پشتیبانی نماید.

## پیکار

برای آنکه خوانندگان گرامی "پیکار" منظره بهم پیوسته ای از سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه اسرائیل نسبت به کشورهای عربی هم‌جوار در برابر خود داشته باشند، وقایعی را که از جنگ تجاوزکارانه ۱۹۶۷ تاکنون روی داده است، یادآوری می‌کنیم.

اشغال سرزمینهای عربی  
توسط تجاوزکاران اسرائیل  
نیل چگونه انجام گرفت؟

۵ ژوئن ۱۹۶۷: تجاوز اسرائیل به مصر، اردن و سوریه با یک حمله ناگهانی آغاز شد. این تجاوز ناگهانی چندین سال پیش زیر نام مستعار "کبوتر" تدارک شده بود. ژنرال سمید رئیس سازمان امنیت

اسرائیل درواشنگتن پشتیبانی امریکارا در مورد حمله به کشورهای عربی جلب کرده بود.

۶ ژوئن ۱۹۶۷: دولت اردن اطلاع داد که بر اثر تجاوز اسرائیل به نواحی مختلف آن کشور ۱۵۰۰۰ نفر کشته شده اند. مصر و سوریه و اردن آمادگی خود را برای آتش بس، در صورتیکه اسرائیل هم عملیات جنگی را متوقف کند، اعلام کردند.

۱۰ ژوئن ۱۹۶۷: تجاوزکاران اسرائیلی شبه جزیره سینا، حاشیه ساحلی غزه، دهانه خلیج عقبه، بخش غربی کشور اردن و نیز قسمتی از خاک سوریه را در شمال شرقی دریاچه طبریه اشغال کردند. اسرائیل فقط پس از تصرف این نواحی اعلام کرد که حاضر است قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد را بپذیرد و عملیات جنگی را قطع کند. در عین حال اسرائیل برای سرزمینهای اشغالی استانداری نظامی منصوب کرد.

۱۲ ژوئن ۱۹۶۷: اشکول نخست وزیر سابق اسرائیل باگستاخی در پارلمان اعلام کرد که اسرائیل به "نواحی مرزی یک هفته پیش" بازخواهد گشت. نیروهای اسرائیلی بهنگام عملیات جنگی و پس از آن قوانین بین المللی را نقض کردند و بجنایات فجیعی دست زدند.

شبه جزیره سینا متعلق به مصر با ۶۰۰۰ کیلومتر مربع بیش از دو برابر تمام خاک اسرائیل است. ذخیره نفتی شبه جزیره سینا تا زمان اشغال آن از جانب اسرائیل ۵۰٪ مجموعه احتیاجات نفتی مصر را تأمین میکرد (سالانه ۴ میلیون تن) و از این لحاظ برای مصر اهمیت عظیم داشت. ارتفاعات جولان متعلق به سوریه که در شمال دریاچه طبریه واقع است، از لحاظ سوق الجیشی اهمیت فوق العاده دارد. دمشق میتواند از این نقطه مستقیماً مورد تهدید قرار گیرد. بعلاوه یک قسمت از لوله های نفتی میان دهران (در عربستان سعودی) و بنادر لبنان از این ناحیه میگذرد. ناحیه اشغالی غرب اردن حاصلخیزترین و پرحاصلترین قسمت ماوراء اردن است. در نقطه ای به مساحت ۶۰۰ کیلومتر مربع یک میلیون عرب زندگی میکردند. بیش از نیمی از اینها پناهندگان فلسطینی بودند که از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده بودند.

۲۰۰۰۰ اردنی ناحیه اشغالی بیرون رانده شدند و تمام اموال آنها بخت رفت. اشغالگران ۷۵۵۵ خانه مسکونی و ساختمانهای دیگر اردن را خراب کردند.

کانال سوئز بعزت حملات هوایی اسرائیل و غرق کشتیها غیر قابل عبور گردید. تا قبل از هجوم وحشیانه اسرائیل ۱۳ تا ۱۶ درصد تجارت جهانی ماوراء بحار از این کانال عبور میکرد. در این جریان در کنار منافع مستقیم اسرائیل تجاوزکار، منافع سیاسی، اقتصادی و استراتژیک امریالیسم نیز نقش دارد، بدینقرار:

۱- وضع جغرافیائی مهم خاور میانه برای پیمان تجاوزکار اتلانتیک؛

۲- جنبش آزاد بیخشم ملی در این منطقه بیش از صد میلیون نفرا در بر گرفته است؛

۳- ذخیره نفت جهان در حال حاضر ۷۱ میلیارد تن است و از این رقم ۵۹ میلیارد تن آن متعلق به خاور میانه است. ایالات متحده امریکا، بریتانیای کبیر، جمهوری فدرال آلمان و ژاپن غارت کنندگان اصلی این نفت هستند. سرمایه ای که از طرف انحصارها در تولید نفت این منطقه بکار افتاده

برای صاحبان آن ۷۵ درصد سود با خود می آورد ، در حالیکه همین سرمایه در آمریکا فقط ۱۰ درصد سود دارد .

۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ : شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه شماره

۲۴۲ را ، که هدفش استقرار صلح عادلانه و پایدار در خاورمیانه بود

تصویب کرد . محتوی اصلی این قطعنامه خواست خروج نیرو های

اسرائیلی از سرزمینهایی است که اسرائیل بهنگام تجاوز ژوئن ۱۹۶۷

اشغال کرده بود . او تانث دبیرکل سازمان ملل متحد دکتر گونار

چگونه اسرائیل حل  
مسأله آمیز مسئله  
خاور نزدیک را عقیم  
گذاشته است ؟

یارینگ رابعنوان نماینده ویره خود در خاورمیانه منصوب کرد .

دسامبر ۱۹۶۷ : دکتر یارینگ شروع بکار کرد . تاماه مه ۱۹۶۸ وی دهبایار در قاهره ، عمان و

تل اویمو مذاکره کرد ، ولی این مذاکرات بی نتیجه ماند ، زیرا اسرائیل از پذیرش قطعنامه شماره ۲۴۲

شورای امنیت بمثابه پایه برقراری صلح در این منطقه سرباز زد .

پاییز ۱۹۶۸ : ماموریت دوم یارینگ نیز بنا برخواست اولتیماتوم مانند اسرائیل برای " مذاکره

مستقیم " باکسانیکه قربانی تجاوز شده بودند ، در باره " مرزهای مطمئن " عقیم ماند ، زیرا در صورت

قبول این خواست ، کشورهای مصر و سوریه و اردن عملا به اشغال سرزمینهای خود صحه گذارده بودند

بهار ۱۹۶۹ ، پاییز ۱۹۶۹ و مارس ۱۹۷۰ : اسرائیل بیش از پیش مجاهدات صلحجویانه

یارینگ راعقیم گذاشت .

مارس ۱۹۷۰ : ژنرال ویتزمان اصطلاح "نواحی اشغال شده " راموگدا رد کرد و مدعی شد

که این نواحی " جز " الحاقی اسرائیل بوده و هست و خواهد بود .

اوت ۱۹۷۰ : بنابه پیشنهاد رئیس جمهوری مصر ، جمال عبدالناصر ، آتش بس در کانال

سوئز اجرا گردید . دکتر یارینگ قصد داشت که در نیویورک دوره نوین مذاکره را آغاز کند ، ولی " ته کواه "

نماینده اسرائیل در سازمان ملل متحد ، پس از اولین تماس به مسافرت رفت .

اکتبر ۱۹۷۰ : گرومیکو وزیر خارجه اتحا د جماهیر شوروی سوسیالیستی ، در سازمان ملل متحد

اعلام کرد که قدرتهای بزرگ باید سهم خود را در استقرار صلح در خاورمیانه ادا کنند . مذاکرات میان

اتحاد شوروی ، ایالات متحده آمریکا ، بریتانیای کبیر و فرانسه ، بعلت امتناع آمریکا ( در سال ۱۹۷۱ )

از ادامه آن ، بی نتیجه ماند .

فوریه ۱۹۷۱ : سادات رئیس جمهوری مصر بامتدید آتش بس موافقت کرد و پیشنهاد نمود بعنوان

گام اول برای حل صلح آمیز مسئله ، پس از خروج نیروهای اسرائیل از بخشی از سرزمینهای اشغالی

کانال سوئز دوباره افتتاح شود . اسرائیل این پیشنهاد را رد کرد .

پاییز ۱۹۷۱ : موشه دایان وزیر جنگ اسرائیل ، که ددمشئی او مشهور خاص و عام است ،

اعلام کرد : " ما باید خود را در مناطقی که از طرف ما اداره میشود ، بمثابه دولت ثابت بدانیم و در آنجا هر

کاری که امکان پذیر و قابل اجرا باشد ، انجام دهیم ، تا هیچ مسئله ای بازنماند . "

دسامبر ۱۹۷۱ : گلد امایر نخست وزیر اسرائیل شورای امنیت سازمان ملل متحد را بمثابه یک

" سازمان غیر صالح " تحقیق کرد و اعلام نمود که " قطعنامه ها و مصوبات سازمان ملل به اسرائیل مربوط نیست . "

دسامبر ۱۹۷۱ - فوریه ۱۹۷۲ : کوشش مجدد برای تجدید ماموریت یارینگ ، بمنظور حل

صلح آمیز مسئله ، بر اثر رفتار لجوجانه اسرائیل عقیم ماند .

مارس ۱۹۷۲ : اسرائیل برای تجدید ماموریت یارینگ این " شرط غیر قابل رد " را پیشنهاد کرد :

انصراف از پیشنهاد فوریه ۱۹۷۱ و نادیده گرفتن قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت .

سپتامبر ۱۹۷۲ : گلد امایر گفت : " عربها باید برای صلح جزیه بدهند ، بازگشت به مرزهای

قبل از ۴ ژوئن ۱۹۶۷ محال است."

نوامبر ۱۹۷۲: الازار رئیس ستاد ارتش اسرائیل گفت: "این در اختیار ماست که هرقت و هسر کجا که بخواهیم، به حمله بپردازیم؟"

اکتبر ۱۹۷۲: ۷۰۰۰ عرب در حاشیه ساحل غزه به زندان افتادند و یاد رار در نگاه — توقیف شدند. تل اوپو عربهارا از این نواحی راند و خانه های آنها را با خاک یکسان ساخت.  
کارنامه اشغال:

۱- خانه های بیش از ۱۶۰۰۰ عرب خراب شد،

۲- ۱۳۰۰ عرب بدون هیچگونه بازجوئی در زندان بصر میزند،

۳- اسرائیل از موسسات نفتی مناطق اشغالی مصر روزانه ۱۰۰۰۰۰ دلار سود میبرد،

۴- سالیانه ۱۰۰ میلیون لیره اسرائیلی از مردم عرب بعنوان مالیات مستقیم اخذ میشود،

۵- اسرائیل ببرکت نواحی اشغالی، عایدی ارزی خویش را از توریزم سه برابر کرده است.

ژانویه ۱۹۷۳: وزارت جنگ اسرائیل نقشه ساختمان يك بندر در شمال شبه جزیره اشغالی سینا منتشر کرد.

فوریه ۱۹۷۳: گلدامایر بهنگام دیدار خویش از امریکاتا بیید کرد که اسرائیل حتی "يك وجب" هم از نقاط اشغالی راپس نخواهد داد.

آوریل ۱۹۷۳: شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطعنامه ای مجددا سیاست ترور و تجاوز اسرائیل رامحکوم کرد.

سپتامبر ۱۹۷۳: حزب حاکم اسرائیل باتفاق آرا "برنامه ای رابرای ساختمان تعداد بیشتری "روستا های دفاعی"، موسسات صنعتی و حتی ایجاد شهرها در نواحی اشغالی تصویب کرد تا بدین وسیله اشغال رادائمی سازد.

از تجاوز ژوئن سال ۱۹۶۷ تاکنون، روزی نبوده است که اسرائیل به پرووکاسیون و اعمال قهر علیه کشورهای مجاور عربی دست نزده باشد. مادراینجا يك سیاهه ناقص از جنایات وحشیانه تجاوز-کاران اسرائیلی راذکر میکنیم:

چگونه اسرائیل پرووکاسیون و اعمال قهر میکنند؟

ژوئیه ۱۹۶۷: با حمله هواپیماها و توپخانه اسرائیل به اسمعیلیه در کانال سوئز ۱۰۶ نفر کشته و ۱۹۴ نفر زخمی شدند. در حمله دیگری به سوئز و بندرتوقیف ۴۳ نفر کشته و ۷ نفر زخمی شدند.

اکتبر ۱۹۶۷: در حمله به بنادر موسسات نفتی در سوئز ۶ نفر مصری کشته و ۳۷ نفر زخمی شدند.  
مارس ۱۹۶۸: نیروهای اسرائیل از اردن گذشته و به ناحیه ای در حدود ۱۱۰ کیلومتر در شرق اردن هجوم بردند.

اوت ۱۹۶۸: بر اثر حمله تجاوزکارانه هواپیماهای شکاری و تانکهای اسرائیل ۲۸ عرب اردنی کشته شدند.

سپتامبر ۱۹۶۸: در حمله به شهرهای منطقه کانال سوئز ۱۵ نفر کشته و ۴ نفر زخمی شدند.  
نوامبر ۱۹۶۸: نیروگاه برق سد آسوان در ناحیه دلتا بر اثر حمله نیروهای اسرائیلی خسارت سختی دید.

دسامبر ۱۹۶۸: يك سلسله حملات خونین نیروهای اسرائیلی به روستاهای اردن موجب قربانیهای فراوان شد. در روستای کفرآسد، ۶۳ خانه مسکونی، ۲ دبستان و يك بیمارستان با خاک یکسان شد.

هواپیماهای جنگنده و هلیکوپترهای اسرائیلی به فرودگاه بین‌المللی بیروت حمله کردند. ۱۳  
هواپیماهای مسافربری آسیب دید و به دستگاه رادار و خط پرواز خسارت وارد آمد. این هجوم سبب  
۵۶ میلیون دلار خسارت مالی گردید.

اوت ۱۹۶۹: هواپیماهای اسرائیل با پرتاب بمبهای ناپالم ۴ روستا را در جنوب لبنان به  
صحرا تبدیل کردند.

سپتامبر ۱۹۶۹: در حمله هوایی با بمبهای ناپالم به ۵ دهکده مرزی لبنان، ۱۰ نفر کشته و  
عده زیادی زخمی شدند.

ژانویه ۱۹۷۰: اهالی دهکده کفر قلعه مورد حمله ۲۰۰ نفر از سربازان اسرائیلی قرار گرفتند.

فوریه ۱۹۷۰: بمبهای ناپالم اسرائیلی ساختمان و مؤسسات کارخانه فولاد ریزی ابو زاهال  
را خراب کردند. هشتاد نفر از کارگران این کارخانه قربانی این حمله وحشیانه شدند.

آوریل ۱۹۷۰: در بمباران دبستان بحرالبکر در استان شارقیه (جمهوری عربی مصر) بوسیله  
یک اسکادران فانتوم ۳۰ کودک کشته شدند و ۳۶ دختر و پسر زخمی گردیدند.

مه ۱۹۷۰: یکصد تانک و ۲۰۰۰ سرباز پیاده نظام اسرائیل به ۲۰ روستا در جنوب لبنان  
حمله کردند. سی نفر از مردم عادی کشته شدند و ۶۰ نفر دیگر بمب‌سختی مجروح گردیدند. اکثریت این  
قربانیها زنان و کودکان بودند.

سپتامبر ۱۹۷۰: نیروهای اسرائیل با  
پشتیبانی تانک، هواپیما و توپخانه تا ۲۰ کیلومتر  
در لبنان پیش رفتند.

ژانویه ۱۹۷۱: در حمله کشتی‌های  
تندرو، هلیکوپترها و بمب افکن‌های شکاری  
اسرائیل به یک شهر بندری لبنان ۱۰  
نفر کشته و عده زیادی زخمی شدند.

سپتامبر ۱۹۷۱: دو بمب افکن اسرا  
از نوع فانتوم به حریم هوایی مصر حمله  
بردند.

ژانویه ۱۹۷۲: سربازان اسرائیل اکثر  
خانه‌های ۱۲ دهکده مرزی لبنان را با بمب  
خراب کردند.

ژوئن ۱۹۷۲: در اثر حمله ۲۰ هواپیما  
بمب افکن اسرائیلی برد دهکده‌های مرزی لبنان،  
۴۸ نفر کشته و ۵۵ نفر زخمی شدند.

سپتامبر ۱۹۷۲: هواپیماهای اسرائیلی  
به اردوی پناهندگان و نیز به دهکده‌های

لبنان و سوریه حمله بردند. در اثر این حمله  
تعداد رسوریه ۲۰۰ نفر، در اردوی پنا -

هندگان بنام سهم الجولان ۴ نفر، در  
سد یرب ۷۰ نفر و در هکده



تجاوزکاران اسرائیلی کودکان راهم بیرحمایه قربانی  
میکند. این عکس منظره کودکان مقول یک دبستان را در  
بحرالبکر (مصر)، پس از بمباران هوایی  
(۱۹۷۰) نشان میدهد.

ذی قعدة ۱۴ نفر قربانی شدند. در يك حمله ديگر به لبنان ۴۳ نفر كشته و ۸۹ نفر بسختی زخمی شدند. تقريباً ۵۰۰ خانه در ۱۶ ناحیه خراب شد و يا خسارت دید. متجاوزان بمبهای ناپالم و گاز زهرآلود استعمال کردند.

نوامبر ۱۹۷۲: نیروهای هوایی اسرائیل بکرات به نواحی پرجمعیت و مؤسسات نظامی در سوریه حمله بردند. در این حملات ۱۰۰ نفر از آنجمله زنان و کودکان كشته شدند، خانه های دهقانی خراب شد و به يك دبستان و يك مسجد آسیب رسید.

ژانویه ۱۹۷۳: هواپیماهای اسرائیل طبق نقشه به نواحی مسکونی شهرهای سوریه، از آن جمله به بنادر لاذقیه و طرطوس و همچنین به واحدهای اقتصادی و مؤسسات اداری حمله کردند. در این سخت ترین هجوم به سرزمین سوریه پس از جنگ تجاوزکارانه سال ۱۹۶۷، ۱۲۵ نفر كشته و ۸۰ نفر زخمی شدند.

فبریه ۱۹۷۳: در شبه جزیره سینا در اثر تیراندازی به يك هواپیمای مسافربری لیبی بوسیله دزدان هوایی اسرائیلی، ۱۰۸ نفر كشته شدند. ۳۲ نفر از آنجمله زنان، کودکان و پیران قربانی حمله نیروی دریائی و واحدهای هوایی اسرائیل به اردوی پناهندگان فلسطین در لبنان شدند.

آوریل ۱۹۷۳: در حملات تجاوزکارانه کماندوهای ضربتی به بیروت، بندر سعید و اردوی پناهندگان فلسطین، ۵۰ نفر كشته شدند که در میان آنها شخصیت های سازمان آزادی فلسطین نیز بودند.

مه ۱۹۷۲: کشتی های تندروی اسرائیل با پشتیبانی هلیکوپترها برای پیاده کردن نیرو در بندر سعید تلاش کردند، که بی نتیجه ماند.

ژوئن ۱۹۷۳: ناحیه جنوبی لبنان زیر آتش توپخانه قرار گرفت.

سپتامبر ۱۹۷۳: ۶۶ هواپیمای جنگی اسرائیل تقریباً ۱۰۰ کیلومتر در خاک سوریه نفوذ کردند.

• ح •

پیروزیان مبارزه متحده خلقهای ایران و عرب  
بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم!



## «آقای ایران» کیست؟

کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پادشاه و گماشتگانش "قیام ملی" می‌نامند و مردم را و امیدارند که سالگرد آنرا "جشن" بگیرند. بمناسبت بیستمین سالگرد کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، سروصدای دستگاه تبلیغاتی رژیم در تجلیل این "قیام ملی" از هر وقت بیشتر بود. به همین جهت ما مفید دانستیم برخی از مدارکی را که در این زمینه درگذشته، بطور عمده از جانب خود محافل امپریالیستی، انتشار یافته است، بویژه برای اطلاع نسل جوان، یادآور شویم.

پیکار

کودتای ۲۸ مرداد نخست از نظر سیاسی و تبلیغاتی تدارک شد.  
الول ساتن وابسته سابق سفارت انگلیس در ایران در کتاب خود بنام "نفت ایران" در این باره مینویسد:

"ناسیونالیسم افراطی ایران، که نماینده آن دکتر مصدق بود، بیش از آن خطرناک می‌نمود که بتوان آنرا بحال خود رها کرد تا بدون مانع رشد کند. بنا بر این اراده کارتل (نفت) به جلوگیری از آن تعلق گرفت. دستگاه تبلیغاتی بریتانیا، تا آنجا که در قوه داشت، کوشید که به حسن شهرت ملیون لطمه زند. در یک مدت طولانی ورد زبان مخصوصا توده های امریکائی این شده بود که مصدق بسرعت تحت سیطره کمونیسم قرار میگیرد. دلیلی که برای اثبات این مدعا اقامه میشد آن بود که کمونیستهای ایران نیز با سلطه بریتانیا در نفت آن کشور مخالفتند." (۱)

الول ساتن در جای دیگر همین کتاب تدارک سیاسی و تبلیغاتی امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی را برای ساقط کردن مصدق و روی کار آوردن شاه چنین بیان میکند:

"از موقعی که مذاکرات در باره حل مسئله نفت در تابستان ۱۹۵۲ به ناکامی انجامید، امریکا بنظریه انگلیس پیوست که دیگر مصدق سد قابل اطمینانی در مقابل کمونیسم نیست. باینجهت مشاهده میکنیم که دستگاه تبلیغاتی امریکاهم مانند انگلیس پیوسته از خطر کمونیسم در ایران دم میزد و اهمیت و لزوم تقویت شاه و بقدرت رساندن او را خاطر نشان میساخت." (۲)

در این زمینه ایزنهاور رئیس جمهوری امریکا از همه آشکارتر به میدان آمد. بعد از فرماندم

دکتر مصدق، ایزنهاور در یک مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت :

"صبح امروز در روزنامه ها خواند یک دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران سرانجام توانست خود را از زیر بار انتقادات مجلس ایران خلاص کند و آنرا منحل ساخت. ولی البته برای رسیدن به مقصود از کونستیمها مدد گرفت. لازم است دولت امریکا — برای جلوگیری از توسعه نفوذ کونسیسم در کشورهای آسیا و منجمله ایران اقدامات لازم بعمل آورد. هم اکنون تصمیماتی اتخاذ شده است. در پربازود راه توسعه کونسیسم را باید در آسیا محدود کرد. ماهه این کار مصمم هستیم. ۰۰۰ منابع مواد خام آسیا از جمله منسابع هند و چین و اندونزی و بوهانی و غیره برای حفظ امنیت دنیای آزاد ضرورت دارد. از جمله هند و چین است که اگر بدست کونسیستها بیفتد محصول قلع و تنگستن و بعضی مواد خام مهم دیگر در دنیای دمکراسی بطور موثری تقلیل خواهد یافت. ایران نیز از این لحاظ با سایر کشورهای آسیا در یک ردیف و دارای همان وضعیت است. ۰۰۰"

پس از این اقدامات امپریالیستهای امریکا و انگلیس، شاه و دربار و همه مرتجعین ایران برای حفظ امنیت دنیای آزاد، یعنی حفظ سلطه امپریالیسم و ارتجاع بر میهن ما وارد عمل شدند. اینسک اسنادی در این زمینه :

ابوالقاسم امینی وزیر سابق دربار، برادر دکتر امینی نخست وزیر سابق و وزیر ارائی کابینه کودتا و عاقد قرارداد خائنه نفت با کنسرسیسم، در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۶۱ در نامه ای بعنوان روزنامه یاسختر امروز ( شماره ۷ منتشره در خارج از کشور ) مینویسد :

"برای روشن شدن مطلب باید یکی از اسرار عالیله دولتی را فاش کنیم، زیرا اگر غیر از این با متاسفانه سری رابه گور برده ام که دور از انصاف و جوانمردی است. وقتی من در دربار بودم یکی از دوستان که نامش رانمیرم و فعلا در اروپاست حامل پیامی از یکی از سفیرای دول بیگانه بود و نزد من آمد. ۰۰۰ و عنوان کرد که آنها حاضر هستند پنج میلیون دلار برای مخارج یاد ستمزد، بشرط آنکه اقداماتی برای سرنگون کردن مصدق بشود، بپردازند و عقیده دارند که این کار باید بوسیله برادر شما سرتیپ محمود امینی، که رئیس ژاندارمری وقت بود، انجام شود. من عنوان کردم تصور نمیکنم سرتیپ محمود امینی این وظیفه را تعهد کند و او اصرار کرد که با مشاورانیه صحبت شود، زیرا باید جواب طرف داده شود. من با سرتیپ امینی مذاکره کردم و ایشان رد کرد. ۰۰۰ خلاصه جریان بعدی راهه می - دانند و امروز دیگر مطلبی نیست که بر کسی نهفته باشد و منجر به سقوط مصدق شد. من هم پس از حبس سیاسی و تبعید به رم آمدم تا زمانی که دکتر امینی بسمت سفیر ایران در امریکا منصوب شد و در عبور از رم دیداری دست داد و ضمن بحث از جریان من اشاره به مطلب کردم. ایشان گفت پنج میلیون دلار پرداختند و من از ترس اینکه لوطی خور بشود فوراً به خزانه دولت ریختم. بعد نخست وزیر وقت زاهدی از من پرسید این پنج میلیون دلار چه شد. گفتم به خزانه رفته است. ایشان فشار آورد که این مربوط به خزانه دولت نبوده است و برای مخارج بوده است. من ناچار شدم به پرداخت کننده مراجعه کنم. آنها دو میلیون دلار در پگرداند که به آقای زاهدی تحویل شد."

مجله معروف امریکائی نیشن (Nation) در شماره مخصوص خود مورخ ۲۴ ژوئن ۱۹۶۱ با استناد به مدارکی که طبق تأیید این مجله هر سطر آن در زیر نظر و با تأیید "سیا" انتشار یافته درباره تدارک کودتای ۲۸ مرداد مینویسد :

" در روز هم اوت سال ۱۹۵۳ آلف دالس با سفر مست و ظاهر با عنوان اینکه به همسر خود ، که ایام تعطیل خویش را در دامنه کوههای آلپ در سوئیس میگذرانید ، ملحق گردید ، بسوی اروپا روانه شد . حرکت وی درست مصادف با تغییرات و تحولاتی بود که در ایران صورت میگرفت . مصدق محمد رضا شاه را به خلع شدن از سلطنت و اخراج از ایران تهدید میکرد . نخست وزیر با حزب توده ایران در تهران موامف شده و تقریباً قدرت مطلقه ای بدست آورده بود . وی در این ایام با هیئت اعزای سیاسی روسیه سرگرم گفتگو بود و این امر نشان میداد که اینک دیکر لحظه اتخاذ تصمیم فرار سیده است . با وجود این لوسوی هندرسن سفیر امریکا در ایران هیچ مانعی ندید که ( در چنین لحظاتی ) ایران را برای چند روزی ترک کند تا به آلف دالس در سوئیس بپیوندد . مسافر دیگری که گوئی تحت تأثیر جاذبه میهمانخانه زیبای آلف دالس در جبال آلپ واقع شده و در این وقایع بحرانی و خطیر بنحو معجز آسایی به آن نقطه کشانیده شده است ، شاهزاده خانم اشرف پهلوی خواهر دوقلو و زیبا و قوی الاراده شاه بود ، که طبق نوشته ها کنس پس از جدال طولانی و آتشین با برادرش بر سر روش تردید آمیز او در قبال مصدق ، ایران را ترک گفته و بدین صوب رهسپار گردیده بود .

این اجتماع در دامنه جبال آلپ بین یک رئیس سازمان جاسوسی ، یک سیاستمدار و یک شاهزاده خانم ایرانی چنان مینمود که گفتی در آن واحد همه تارها به ارتعاش درآمده اند . این بدگمانی هنگامی تقویت شد که یک بازیگر رموز دیگر بعنوان چهارمین عنصر با تاسمی وارد این صحنه بین المللی گردید . این شخص ژنرال نورمان شوارتسکیف بود که ۱۰۰ اینک در خاور میانه آرام آرام از نقطه ای به نقطه ای پرسیه میزد . وی از پاکستان و سوریه و لبنان دیدار کرده و سپس به ایران آمد . او قبلاً از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۸ تخریب تشکیلات پلیس شاه را بعهده داشت . ادعای او این بود که گویا قصدش از این مسافرت " تجدید دیدار با دوستان در برین است " . وی توانست بدون هیچ رادع و مانعی باشاه ملاقات کند . وی در این مسافرت با سر لشکر زاهدی همکار در پرنش در اداره پلیس یک رشته مذاکرات محرمانه بعمل آورد . ناگهان با همان وضوح و پیوندی که بین علت و معلول وجود دارد ، لحن هانسبیت به مصدق بشکل خشنی تغییر یافت . . . .

ماجرای کاملاً محاسبه شده و طبق نقشه ای که بلافاصله به آن دست زدند تاکنون در هیچ جا مورد بحث واقع نگردیده و جزئیات آن کشف نشده است . همینقدر معلوم میشود که اداره اینتلیجنس سرویس مثل ریگ شروع به بذل و بخشش پول کرد . رقم قابل اعتماد ۱۹ میلیون دلار است و نوزده میلیون دلار میتواند بروی افراد بسیاری اثر بگذارد . آنچه که بعداً در ایران وقوع یافت خود دلیل صحت این موضوع است . . . .

سیمائی که از این جریان ترسیم گردیده بدیهی است که ساخته و پرداخته خود اداره جاسوسی امریکا بوده و برای تلقین این فکر ساخته شده است که گویا سقوط مصدق بدست " خود ایرانیان صورت گرفته است . . . این البته توجیه فریبنده ای است ، بشرط آنکه کسی مسائل را دقیقاً مورد بررسی قرار ندهد . در حالیکه متأسفانه جریان حوادث اصالت اینچنین سیما را تأیید نمیکند . در پرتو نوری که بعد ها برواقعیات موجود تابید و آنها را نمایان ساخت ، این حقیقت بطور کامل بشیوت رسید که تمام موفقیتهای سازمان جاسوسی امریکا در ایران خلاصه میشود است در یک کودتای سلطنتی از طراز کهنه بسا صرف مبالغ هنگفتی پول . . . نتیجه ای که عملاً عاید شد عبارت بود از ایجاد دستگاهی که

د سراسر خاور میانه برجسته ترین نمونه شاهواری است از فساد و تباهی\*  
 د یوید وایز (David Wise) و توماس ب. رس (Thomas B. Ross) در کتاب معروف  
 خود بنام "حکومت نامرئی" (The Invisible Government)، که در سال ۱۹۶۴ انتشار  
 یافته و به افشا فعالیت‌های سازمان جاسوسی آمریکا "سیا" (Central Intelligence  
 Agency) اختصاص داده شده، درباره نقش "سیا" در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مینویسند:

"... بهیچوجه تردیدی وجود ندارد که "سیا" کودتای ۱۹۵۳ را، که منجر به سقوط  
 نخست وزیر محمد مصدق و حفظ تاج و تخت محمد رضا شاه پهلوی شد، سازمان داده و  
 رهبری کرده است. ولی تعداد کمی از امریکائیها میدانند که این کودتا، که حکومت ایران  
 را ساقط کرد، توسط یکی از ما "موران" "سیا"، که نوه شوهر روزولت (Theodore  
 Roosevelt) رئیس جمهوری امریکاست، رهبری شده است. کریمت "کیم"  
 روزولت (Kermit "Kim" Roosevelt)، که هفتمین پسرعموی فرانکلین  
 روزولت (Franklin D. Roosevelt) رئیس جمهوری امریکانیز بود، در محافل  
 "سیا" بعلت عملیات برجسته اش در بیش از ده سال پیش در تهران، هنوز بنام  
 "آقای ایران" (Mr. Iran) معروف است..."

یکی از استانهائی که در محافل "سیا" نقل میشد، این بود که روزولت - بنا بر سنت سوار  
 کار بزرگی که بر اسبهای رام نشدنی سوار میشد - اسلحه بدست بر اسب تانکهای ایرانی،  
 که بموی تهران سرازیر میشدند، شورش علیه مصدق را رهبری کرده است. یکی از ما "موران  
 "سیا"، که با اوضاع ایران آشناست، این داستان را "کمی رمانتیک" دانست، ولی  
 گفت: "کیم کودتای ما، بلکه از یک زیرزمین در تهران رهبری میکرد" او با  
 تحسین افزود: "عملیات او واقعا مثل جیمز بوند بود" (۳)

ژنرال فضل اله زاهدی هم که از طرف "سیا" برای جانشینی مصدق انتخاب شد، ارزش  
 آنرا داشت که قهرمان یک داستان جاسوسی باشد. او که مردی زن پسند بود، با  
 بلشویکها مبارزه کرد، اسیر گردید و در ۱۹۴۲ بعلت آنکه مظنون بود که در تحریکات  
 نازیها شرکت دارد، از طرف انگلیسها دستگیر شد...

دول امریکا و انگلیس متفقاً تصمیم گرفتند که سقوط مصدق را سازمان دهند. ارزیابی "سیا"  
 این بود که کودتا موفق خواهد شد، چون شرایط مناسب است... وظیفه اجرای عملیات  
 بعهده کیم روزولت، که در آن موقع سر جاسوس "سیا" در خاور میانه بود، محول شد.  
 روزولت بطور علنی وارد ایران شد. او از مرز گذشت، وارد تهران شد و بعد از نظر  
 نا پدید گردید. او ناچار به پنهان شدن بود، زیرا اوسا بقادر ایران و در نتیجه شناخته  
 بود. او چندین بار ستاد خود را تغییر داد تا یک گام از ما "موران" مصدق جلوتر باشد.  
 روزولت عملیات خود را در خارج از سفارت امریکا رهبری میکرد. او پنج همکار امریکایی  
 داشت، که برخی از آنها از ما "موران" "سیا" در سفارت امریکا بودند. علاوه بر این هفت  
 ما "مورایرانی"، از جمله دو ما "مور عالی رتبه سازمان جاسوسی ایران، با او همکاری میکردند.  
 این دو نفر با واسطه با روزولت ارتباط داشتند و وی در تمام دوران عملیات آنها را ندید.

وقتی نقشه شورش آماده گردید، ژنرال شوارتسکف (H. Norman Schwarzkopf)  
 وارد تهران شد. شوارتسکف پلیس شاه را در سالهای ۴۰ تجدید سازمان داد... او

که از دوستان قدیمی زاهدی بود، مدعی شد که فقط برای "دیدار دوستان دیرین" به تهران آمده است. ولی او خود در این عملیات نقش معینی برعهده داشت.  
 در ۱۳ اوت شاه فرمان عزل مصدق را صادر کرد و زاهدی را به نخست‌وزیری منصوب نمود. مصدق سرهنگ بدشانسی را که حکم عزل وی را آورده بود، توقیف کرد. مردم در خیابانها شورش کردند. شاه ۳۳ ساله و ملکه اش (که در آن زمان ثریای زیبا بود) از کاخ خود در کنار دریای خزر به بغداد گریختند. طی دو روزی که هرج و مرج بود، رابطه روزولت با دو جاسوس عالی‌رتبه ایرانی قطع شد. شاه از بغداد به رم رفت. آلن دالس هم به رم پرواز کرد تا با او مشورت کند. شاهزاده خانم اشرف، خواهر خوش‌قیافه و دوقلوی شاه کوشید که در این توطئه بین المللی نقشی بازی کند، ولی شاه از صحبت با او امتناع کرد.

در ۱۹ اوت روزولت از مخفی‌گاه خود به جاسوسان ایرانی دستور داد که هر که رایافتند، به خیابان بفرستند. ما موران پلیس به باشگاههای ورزشی تهران رفتند و گروه عجیب و غریبی از هالترست ها و کشتی‌گیران را جمع کردند. اینها با فریاد زنده باد شاه براه افتادند. زاهدی از مخفی‌گاه خود خارج شد و قدرت را بدست گرفت. شاه از تبعید بازگشت. مصدق به زندان رفت. رهبران توده اعدام شدند.

ایالات متحده البته هرگز رسماً نقش "سیا" را در کودتای "مید" نکرده است. تنها تا "مید" که در این زمینه وجود دارد عبارتست از مصاحبه آلن دالس رئیس سابق "سیا" با مایکس تلوزیون سی. بی. سی. در این مصاحبه از آلن دالس سؤال شد که آیا درست است که "ما موران" "سیا" میلیونها دلار برای اجبر کردن کسانی که می‌آید در خیابانها شورش راه بیندازند، خرج کرده‌اند؟ تا از سر مصدق خلاص شوند؟ آیا می‌توانید در این باره چیزی بگوئید؟ دالس فقط گفت: "این نکته که ما میلیونها دلار برای اینکار خرج کرده‌ایم، بلکی نادرست است." (۴) علاوه بر این، رئیس سابق "سیا" به نقش "سیا" در ایران در کتاب خود بنام "تیروی جاسوسی" چنین اشاره کرده است: "طرفداران شاه از خارج حمایت می‌شدند." (۵)

وسرانجام آنتونی ایدن نخست‌وزیر سابق انگلستان در کتاب خاطرات خود نشان می‌دهد که چه کسی این "قیام ملی" را "جشن" گرفته است و چرا؟ ایدن مینویسد:  
 "هنگامیکه من در ۱۲ اکتبر ۱۹۵۰ پست وزارت امور خارجه را بعهده گرفتم در ونمای شرم‌آوری که من در باره آن می‌اندیشیدم چنین بود: ما از ایران خارج شده بودیم. ما با ابدان را از دست داده بودیم. قدرت و حیثیت ما در سراسر خاورمیانه بشدت متزلزل شده بود. من باید تصمیم می‌گرفتم که چگونه باید با این وضع روبرو شد. من مطمئن بودم که ما باید منشأ مشکلات کنونی خود، یعنی نفت را مورد بررسی قرار دهیم. من فکر می‌کردم اگر مصدق سقوط کند کاملاً محتمل است جای او را دولت عاقلمتری بگیرد که انعقاد قرار داد رضایت بخشی را ممکن سازد. " (۶) ایدن سپس می‌افزاید: "خبر سقوط مصدق در دوران نقاهت من، هنگامیکه با همسر و پسر من در دریای مدیترانه بین جزایر یونان در گردش بودیم، بمن رسید. من آنشب با خوشحالی خوابیدم." (۷)

(۴) Eric Seward, Columbia Broadcasting System, ۱۲ آوریل ۱۹۷۷, مصاحبه کننده

"CBS Reports: The Hot and Cold Wars of Allen Dulles" Sevard  
 Allen W. Dulles, "The Craft of Intelligence" P. 224, New York, 1963 (۵)

(۶) خاطرات ایدن، صفحه ۱۹۸ (۷) همانجا، صفحه ۲۱۴



توجه کنید!

مطالب و مقالات این شماره به ترتیب درج در نشریه مبادرت است از:

- x انبار
- x نفت و خیانت جدید شاه
- ( سرمقاله هیئت تحریریه )
- x رهنمود های حزب توده
- ایران تحت ضوان " نکاتی درباره
- وظائف ملی مبارزان انقلابی
- در ایران
- x اشاراتی کلی و کوتاه
- پیرامون جدیدترین رهنمود های
- حزب ( از هیئت تحریریه )
- x امصاب ها و مبارزات
- دانشجویان
- x سیاست ضد کارگری رژیم
- شاه در زمینه بیمه های اجتماعی
- کارگران در برنامه پنجم
- x اختصاص ۵۰ درصد از
- بودجه سال ۵۲ به مخارج نظامی،
- پلیسی و " امنیتی "
- x کارگران ، زحمتکشان و
- روشننگران! به رادیوی پیک ایران
- گوشه کنید
- x طل اسامی شکست جریسان
- سیاهکل ( از : زاخار )

نشریه " بسوی حزب " در داخل کشور نگارش و انتشار می یابد و به هیچ یک از سازمانهای سیاسی ایران در خارج بستگی ندارد.

x

ندار به شرایط پلیسی حاکم بر کشور و عدم آشناسی مبارزان با یکدیگر، و عدم دسترسی کافی به اماکن کارگری و دانشجوئی و غیره برای ما امکان ندارد که این نشریه را بدست دهه کثیری از مبارزان و افراد ارزنده و مورد نظر برسانیم ، لذا این را وظیفه مهم سیاسی خوانندگان برزنده این نشریه میدانیم که مهمترین مقالات آن در صورت امکان تمامی آنها با سر وسیلهای که پرايشان مقدور است از چاپ فوتوکی و پلی کپی تا تایپ و غیره تکثیر کرده و از راههای غیر مستقیم بدست اشخاص مناسب برسانند .

x

ندار به رعایت اصول پنهانکاری در شرایط فاشیستی موجود ، این نشریه بطور مستقیم به دست هیچکس داده نمی شود .

x

## علل اساسی شکست جریان سیاهگل

سرانجام نسخه ای از نشریه "بسوی حزب"، که توسط قهرمان شهید هوشنگ تیرایی انتشار می یافت، بدست ما رسید. بهمان اندازه که شهادت هوشنگ تیرایی ضایعه ای است و تاثر عمیق همه مبارزان انقلابی را برمی - انگیزد، فعالیت انقلابی او، که نمونه برجسته اش انتشار نشریه "بسوی حزب" است، مایه امید و دلگرمی است. ما برای آشنائی خوانندگان گرامی با برخورد نشریه "بسوی حزب" بایک از مسائل حاد مورد بحث در اپوزیسیون ضد رژیم، یعنی "عملیات چریکی"، مقاله ای را که تحت عنوان "علل اساسی شکست جریان سیاهگل" در شماره سوم نشریه "بسوی حزب" انتشار یافته تجدید چاپ می کنیم.

پیکار

در اواسط بهمن ماه سال ۴۹، گروهی از روشنفکران طرفدار عملیات "چریکی" که به قول خود ماهه پاره بررسی استراتژیکی مناطق شمال کشور و تدارک نظامی و غیره پرداخته بودند با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهگل، "مبارزه مسلحانه" خود را آغاز کردند. این مبارزه دیری نپایید و دوسه هفته بعد در اوائل اسفند ماه، پس از چند برخورد با کشته شدن دوفراز مبارزان و دستگیری بقیه پایان یافت و به دنبال آن ۱۱ نفر از مبارزان "چریک" که در محفل و یادرتهران بازداشت شده بودند در اوائل سال ۵۰ اعدام شدند.

شکست جریان سیاهگل تنها شکست مبارزینی که در راه آن شهید شدند نبود، این شکست در واقع آغاز شکست های علی پیاپی آن کسانی بود که بانظرات غیراصولی و ضد حزبی خود میکوشیدند و هنوز هم میکوشند تا بجای سوق دادن جوانان پرشور و فدآکار مابسوی مبارزه اصولی، به سمت مشی مبارزاتی کارگری، آنها را در سراسر اشیب لجام گسیخته ترین عملیات ماجراجویانه، خرد و بورژوا پسندانه و ضد کارگری بفلتانند.

طرفداران تروریسم و ماجراجویی که قبلا خوابهای طلائی میدیدند برای توجیه شکست مزبور اعلامیه هایی انتشار دادند. عده تلاش آنها این بود و هست که شکست واقعه سیاهگل را یک شکست تاکتیکی و تصادفی جلوه دهند.

در اعلامیه ای از "چریکهای فدائی خلق" تحت عنوان "علل شکست جنبش سیاهگل" که تاریخ نگارش آن خرداد ماه ۱۳۵۱ قید شده است چنین میخوانیم:

"بنظر میرسد دو عامل یکی عدم توجه به تحرك لازم و دیگری عدم رعایت بی اطمینانی مطلق



موجب شکست شد \*

"رفقای کوه تصور نمیکردند که دشمن تا این حد حساسیت نشان دهد و تا این حد برای سرکوب یک هسته چریکی نیرو بسیج کند".  
 "باین ترتیب، میتوان نتیجه گرفت که شکست هسته چریکی يك تعاد ف بود" (تکیه روی کلمات آزماست) \*

پیش از آنکه به ذکر نتیجه گیری دیگر نوشته فوق بپردازم تذکر يك نکته بسیار ضروری است و آن اینکه "چریکها" یکی از علل شکست رفقای خود را عدم رعایت اصل "بی اطمینانی مطلق" ذکر کرده اند. آنها باید بداند که در دست خود را کاملاً رو کرده و تلویحا به غیر خلقی بودن مشی خود اذعان کرده اند. آنها باید بداند که در دست برعکس، حتی در مساعدترین شرایط اجتماعی برای مبارزه چریکی هم، بدون کمک اهالی، بدون وجود پیوند عمیق بین اهالی و چریک و بدون وجود اعتماد و اطمینان آنها نسبت به همدیگر (و نه بی اطمینانی مطلق آنها نسبت به یکدیگر!) هیچ کاری از پیش نمیروید. حال اگر در شرایط فعلی ما این یان روستائی "چریکها"ی ما را گرفته و کت بسته تحویل زاندارم ه امید هند، این بهیچوجه گناه روستائیان ناگناه نبوده، بلکه گناه خود آن "چریکها"ی است که بجای مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی انقلاب در میهن خود، به بررسی با اصطلاح "استراتژیکی" کوه و جنگل می پردازند \*

اعلامیه سپس بکمک شیوه ایده آلیستی، "اگر چنین نمیشد، چنان میشد" به نتیجه گیری پرداخته و می نویسد: اگر این "اشتباهات" از ناحیه افراد "هسته چریکی" صورت نمیکرفت، شکست پیش نمی آمد و ".... چریک میتواندست جاپای خود را محکم کند، نیروی آتش خود را افزایش دهد و قابلیت های خود را ببالد". و آنوقت گویا جریان "چریکی" رشد پیدا میکند و آتش مبارزه مسلحانه جنگ توده ای سراسر روستاهای ایران را در خود میگیرد. بسخن دیگر، اینکه چرا "هسته چریکی" در روستا شکست خورد و اینکه چرانتوانست گسترش یافته و سراسر ایران را فراگیرد و همه و همه گویا صیرفا "معلول اشتباهات" شخصی مبارزان سیاهکل است و تقصیر "عدم توجه به تحرك لازم" از طرف آنها و نیز "عدم رعایت بی اطمینانی مطلق" آنها به مردم محلی است، البته، "حساسیت" دشمن را هم نباید فراموش کرد. و از فرار معلوم، شرایط اجتماعی - اقتصادی جامعه ما ماصلا و ابدا تا شهری در این قضیه نداشته است!

هرآینه کسی ولو اندکی هم با قواعد ماتریالیسم تاریخی و درک مادی تاریخ آشنا باشد باید رنگ به بطلان این استدلالات و نتیجه گیری های حاصل از آن بی خواهد برد.  
 تحلیل ها و استنتاجات اعلامیه فوق الذکر هم غیررفیقانه و هم ایده آلیستی است. غیررفیقانه است زیرا که "چریکها" همه کاسه و کوزه ها را سررفقای شهید خود می شکنند و برای حفظ ابروی بر بساد رفته نظرات و مشی نادرست خود از رفقای شهیدشان مایه میگردانند. حال آنکه هرگاه کسی شرح وقایع سیاهکل را حتی فقط از بلندگوهای رژیم هم شنیده باشد میداند که مبارزان سیاهکل بسیار فدکارانه جنگیدند و "تحرك لازم" را هم داشته اند. در مورد تماس با مردم محلی و اطمینان کردن به آنها نیز که عواقب وخیمی برایشان بار آورد بی تردید چاره ای نداشتند. زیرا صر فنظر از اینکه "بی اطمینانی مطلق" نسبت به اهالی محلی از نقطه نظر تعوری اساسا ضد خلقی و ارتجاعی است، از نقطه نظر عملی نیز غیر قابل اجرا و صد درصد تخیلی است.

و اما ایده آلیستی است به این دلیل که نویسند اعلامیه درست به شیوه مورخان ایده آلیست قرون گذشته به تحلیل قضا یا پرداخته است. این مورخان در تحلیل رویدادهای تاریخی، بجای آنکه

غل مادى يعنى شرايط اقتصادى - اجتماعى را موجود و علت اساسى بروز اين رويدادها و عامل تعيين کننده روند تکاملى آنها بداند ، سجايا و خصوصيات اخلاقى اين يا آن شخص يا اشخاص بيرجسته و فلان يا بهمان پدیده جوی و جغرافيايی را عامل تعيين کننده مسير و قايم می پنداشتند . اين مورخين ساده - لوحانه تصور میکردند که هرگاه مثلا فلان سرد ارتظامی در فلان جنگ "تحرك بیشتر"ی نشان میداد و یا دشمن "حساسیت" و شدت عمل کمتری بکارمیرد و یا مثلا "ریزش شدید باران اربابه های جنگی او را از حرکت بازماند" ، شکست پیش نمی آمد و در نتیجه تاریخ آن کشور مسير دیگری رامی پیوود و شرايط اجتماعى دیگری پدید می آمد . "چریکهای فدائى خلق" نیز درست همینطور به تحلیل جریان سياهکل میپردازند . آنها از غل اساسى و همانانتهای غل اساسى شکست جریان سياهکل يعنى از عدم تطابق شرايط روستای ایران با شرايط ضرور برای جنگ چریکى و مهتراران از فقدان شرايط عینى و ذهنى انقلاب در ایران سخنى هم به میان نمی آورند و غل شکست سياهکل رانه در ارتباط با عدم تربیت شرايط اجتماعى میهن ما ، بلکه صرفا در محدود و خصوصيات رزى و پسيکولوژیک افراد مبارز جستجو میکنند ! آیا "چریکها" واقعا خود به اين لاطائلات باور دارند ؟ آیا هراس از اعتراف به اشتباهات گذشته و نفرت از انتقاد از خود که خصلت روشنفکران خرده بورژواست آنها را وادار میکند تا برای دفاع از اعمال خود هر مزخرفی را بجای تحلیل اجتماعى به خورد خوانند به دهند ؟ اگر چنین باشد ، در این صورت ، این شیوه ایست ناپسند ، عوامفریبانه و اپورتونیستی . ولی این امکان نیز وجود دارد که آنها صادق بوده و به گفتار خود موهم باشند . در اینصورت شرم او راست که کسانی که مدام صحبت از انقلاب میکنند و خود را پیشاهنگ واقعى انقلاب ایران و رهبران میدانند و حتى حزب طبقه کارگر کشور خود را قبول نداشته و تمام وظائف و اختیارات آنرا هم خود سرانه به خود اختصاص میدهند اینچنین دچار کم سواک ایدئولوژیکى و سیاسى باشند .



حال ما میکوشیم غل اساسى این شکست را بطور کوتاه و نه بشیوه ایدئالیست های تروریست ، بلکه بشیوه ماتریالیستهای مارکسیست - لنینیست تشریح کنیم .  
 نخست توجه خواننده را به این نکته جلب میکنیم که شکل وابستگی ایران به امپریالیسم و شکل - بندى اقتصادى - اجتماعى آن بهیچوجه با شرايط ضرور برای جنگ چریکى در روستا که نیمه مستعمره - نیمه فئودال بودن کشور است تطابق ندارد .  
 وابستگی اقتصادى - سیاسى کنونى ایران به امپریالیسم به شکل استعمار و یانیه استعمار کهن نیست . استعمار یانیه استعمار کلاسیک اساسا از طریق تهاجم و اشغال نظامى و دستمک تهادید و فشار نظامى صورت میگرفت و بانقض غلنى و آشکار استقلال سیاسى کشور استعمارزده همراه بود ، مثل مناسبات استعمارى یانیه استعمار . انگلیس با ایران مثلا در ایام جنگ جهانی اول و سالهای بعد از آن . بدیهى است که در چنین شرايطى ، استعمار امپریالیستى از نظرهیچیک از اقتدار مردم و حتى گاه عقب مانده ترین آنها نیز پنهان نمی ماند و لذا شاید چند ان دشوار نبود که همه زحمتکشان و همه نیروهای ملی و مترقى و حتى نااگاهترین روستائیان را طبع این استعمارگران آشکار به مبارزه کشانند - و چنین بود عده ترین غل جنبشهای ملی و مکراتیک گیلان ، آذربایجان و خراسان در همان سالها . ولی اکنون سالهای سال است که سیستم استعمارى کهن امپریالیسم در مجموع در هم شکسته و امپریالیست ها بشیوه های نو استعمارى دست یازیده اند . در اینجا دیگر از نقض غلنى و رسمى استقلال ملی کشور استعمارزده و اشغال یانیه نظامى آن خبری نیست . استعمارنو ، استعمارست استعمار شد و بارعایت ظاهرى استقلال و حاکمیت سیاسى کشور استعمارزده که از طریق ساخت و پاخت با دولت

کشور وابسته و باد لالی بورژوازی بزرگ آن، کنترل غیر مستقیم اقتصاد و سیاست کشور وابسته را در دست میگیرد. این استعمار که از نظر بخشی از مردم شهرها (بعملت آگاهی اجتماعی و فرهنگی بالاتر) شناخته شده است از نظر اکثریت قاطع میلیونها روستایی استعماری است ناشناخته و ناپیدا. در چنین شرایطی، تصوراتی که روستائیان یعنی ناآگاهترین توده های مردم میهن ماصرفا باشندین خبرزد و خور شدنی روشنفکر با ژاندارم هایه عدد ترین تضاد جامعه خود (تضاد بین خلق و امپریالیسم) می برد و به مبارزه مسلحانه ضد امپریالیستی دست بزنند تصویری است صد درصد خیالافانه و باطل.

از طرف دیگر، خود "چریکهای فدائی خلق" که جریان سیاهکل راز انداخته اند اکنون مدت ها است که قبول دارند که ایران دیگر کشوری نیمه فئودالی نیست. در نوشته "شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی" منتشره توسط "چریکها" در اوائل سال ۵۱ - نویسنده پس از انتقاد به مائوئیستهای "سازمان انقلابی" بخاطر انکار "تغییر و تحولات اخیر" چنین مینویسد:

"نمی توان گفت که تغییری روی نداده، فئودالیسم اساسا از میان رفته است و الخ...". (تذکیه روی کلمان از ماست).

به این ترتیب، "چریکها" به رشد بورژوازی در روستا و به تجزیه و قشر بندی رعایای سابق و از هم پاشیدگی یکپارچگی آنان و تبدیلی آنان به خرده مالک جزو یا کارگر کشاورزی اعتراف میکنند ولی با این حال باز از جنگ چریکی در روستا دم میزنند یعنی جنگی که مضمون اساسی آن علاوه بر ضد امپریالیستی بودن، ضد فئودالی بودن است و مستلزم وجود روستای نیمه فئودالی و رعایای یکپارچه بوده و عدد ترین و بسیج کننده ترین شعاران علاوه بر کسب استقلال ملی و طرد امپریالیسم (البته امپریالیسمی که دهقانان از آن خبر داشته و اثر شناخته باشند) عبارت از تقسیم و اصلاح ارضی است.

اگر مائوئیستهای "سازمان انقلابی" از جنگ چریکی در روستا و محاصره شهرها توسط روستاها و از این قبیل حرفها جانبداری میکنند لاقلا از این جهت است که آنها تحت تاثیر یکرشته عوامل و از جمله تبلیغات و تلقینات رهبری مائوئی چین و مراوداتی که سالهاست بارهبری چین دارند هنوز ایران را کشوری نیمه مستعمره - نیمه فئودال و مناسب برای برآوردن جنگ توده ای میدانند! این البته یک اشتباه لیبی است. حال آنکه "چریکها" طیرغ قبول شکل نواستعماری وابستگی ایران به امپریالیسم و اعتراف آشکار به "از میان رفتن فئودالیسم" و رشد مناسبات تولیدی بورژوازی در روستا و غیره و غیره باز از آنجا که جنگ چریکی در روستا صحبت میکنند و خوابهای طلائی برای آن می بینند. به اعتقاد ما این دیگر نه یک اشتباه لیبی، بلکه حماقت محض است.

از طرف دیگر، در شرایط کشور ماکه دیگر از نیمه استعمار کلاسیک و مناسبات نیمه فئودالی که هنوز خبری نیست، در شرایطی که بخش عدد روستائیان ما را صاحبان قطعه زمین های کوچک تشکیل میدهند و نه رعایای فئودالی و نه حتی پرلتراریا، و در شرایطی که کمیت پرلتراریای روستا به پرلتراریای شهر به نسبت ۱ به ۱۳ است (تازه صرف نظر از برتری کیفی پرلتراریای صنعتی و حتی غیر صنعتی شهری نسبت به پرلتراریای روستا)، آری در چنین شرایطی، تذکیه اساسی روی روستای ایران برای مبارزه انقلابی چیزی نیست جز اولویت قائل شدن برای خرده بورژوازی نسبت به پرلتراریا و نشانه بازرسی است بر مشی خرده بورژوازی و ضد پرلتری.

گرچه همانطور که دیدیم شکل بندی اجتماعی - اقتصادی جامعه ما از یک طرف و شکل وابستگی آن به امپریالیسم از طرف دیگر، بهیچوجه عینی ضرور برای جنگ چریکی در روستا تطبیق نمیکند ولی کاملا اشتباه است اگر تصور شود که ما این عدم تطابق را بعنوان تنها علت شکست جریان سیاهکل می شناسیم. مطالعه دقیق شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران و همچنین توجه به

احکام مارکسیسم - لنینیم در باره عام‌ترین و عده‌ترین شرایط ضرور برای رویداد و پیروزی انقلاب اجتماعی، د یگرد لائل شکست واقعه سیاهکل و هرگونه اقدامات مشابه آنرا به ماعرضه میکند. این د لائل عبارتند از: فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب در جامعه ما.

در شرایط حاضر، شرایط عینی مبین مایعنی شرایط اقتصادی - اجتماعی آن که مستقل از اراده و خواست نیروهای انقلابی عمل میکند در وضع انقلابی قرارندارد. وضع انقلابی، وضعیتی است معلول آنچنان بحران عمومی و عمیق اقتصادی و سیاسی که از یکطرف ا دامه حکومت را برای طبقه حاکم غیرممکن میسازد و از طرف دیگر، وسیع‌ترین توده های کارگران و دیگرزحمتکشان را که د یگر نمیتوانند و نمیخواهند وضع موجود را تحمل کنند به مبارزه سیاسی میکشاند. لنین معتقد است که بدون وجود یک بحران عمیق اقتصادی - سیاسی و بدون پیدایش وضع انقلابی، انقلاب اجتماعی روی نخواهد داد. شرایط کنونی ما هنوز چنین وضعیتی را نشان نمیدهد.

از طرف دیگر، برای رویداد انقلاب و پیروزی آن علاوه بر وجود شرایط عینی (وضع انقلابی)، وجود شرایط ذهنی انقلابی نیز کاملاً ضروری است. این شرایط مربوط به خود انسانها و محمول اراده و فعالیت آگاهانه آنهاست. عده‌ترین این شرایط عبارتند از: آگاهی توده های وسیع کارگران و دیگرزحمتکشان به ضرورت انقلاب اجتماعی و آمادگی آنها و حداقل آگاهترین آنها برای جان بازی و فداکاری. راه آن و همچنین وجود حزب انقلابی و مجرب طبقه کارگر با سازمان های سراسری بالنسبه نیرومند.

شرایط عینی و ذهنی انقلاب مکل و لازم و ملزوم یکدیگرند و وجود هر دوی آنها برای رویداد انقلاب اجتماعی و پیروزی آن کاملاً ضروریست.

در مبین ما، در حال حاضر هیچک از عده‌ترین شرایط ذهنی انقلاب مبیان نیست. یعنی علاوه بر فقدان آگاهی سیاسی و ایدئولوژیکی کافی کارگران و سایر زحمتکشان و عدم آمادگی آنها برای پیکار فداکارانه در راه انقلاب، سازمانهای حزب انقلابی طبقه کارگر ایران یعنی تنها سازمانی که قادر است استراتژی و تاکتیکهای صحیح مبارزه انقلابی را تعیین کند و آنرا با اصولیت، قاطعیت و پیگیری تمام رهبری کرده و بسر انجام برساند هنوز بسیار ضعیف است.

بما این ترتیب، باتوجه به عدم تطابق اوضاع و احوال حاکم بروستای ایران با شرایط ضرور برای جنگ چریکی از یکطرف، و باتوجه به بطور کلی عدم آمادگی شرایط عینی و ذهنی انقلاب در مبین خود به این نتیجه میرسیم که در حال حاضر، هرگونه عمل مسلحانه، هرگونه اعمال قهرزاد که بمنظور راه انداختن انقلاب صورت گیرد خواه در شهرو خواه در روستا و خواه توسط زنده‌ترین جنگاوران و خواه توسط عادی‌ترین مبارزان از حمایت توده ها محروم مانده و محکوم به شکست حتمی و سرکوب قطعی خواهد بود.

حالا د یگر باید برای خواننده منطقی روشن شده باشد که هرگاه مبارزان سیاهکل تحرکی بسیار ریش از اینها هم داشتند و بی اطمینانی مطلق نسبت به مردم محلی را هم طبق آرزوهای رفقای خود بیش از اینها رعایت میکردند، در اصل قضیه تغییری حاصل نمیشد و منتهای مراتب اینکه چند روزی چند هفته د یتر نابود میشدند و احیاناً چند تا ژاندارم بیشتری میکشند، همین و بس، ولی اصل قضیه اینست که شکست آنها به د لائلی که شرح آن رفت پرهیزناپذیر بود. "چریکها" باید بدانند که "اگر شکست پیش نمی‌آمد، چنین و چنان میشد" خواب و خیال شاعرانه ای بیش نیست. این شکست حتماً پیش می‌آمد و پیش هم آمد.

شکست جریان سیاهکل یک شکست تاکتیکی و تهاذفی نبود، بلکه شکستی بود استراتژیکی، حتمی و الزامی و نتیجه جبری و ضرور جمیع شرایط عینی و ذهنی جامعه ما. " زاخار "

## در این گدار شبانه!

دستی پراز شیار و شرر  
حتی یکدست!  
- از تبار زخمی زحمت  
وان قامت ستبر برافراز  
و سینه ستون کن  
ای قامت استوار  
که از نشیپ شانه های تو و من  
ایلغارهای سیل واره ی مردم  
- بگذرند  
کاین مردم

- این دریاوار!

اگر بخشم نیاید  
تو آن شناور جنگاور  
بی آب چگونه توانی ...

گلگون کفن!

پس ریشه در محله های جنوبی فروفتن  
وز رنج و خشم خا رق مردم طلوع کن

تهران - رهرو

شهریور ۱۳۵۲

تو کیستی که میگذری تنها  
هراسان و بیقرار  
در این گدار شبانه  
در این غروب

گلگون کفن!

صدای کوچک تو،  
صدای عاصی تو، آیا  
خواب محله های جنوبی را  
چگونه می آشوبد؟

اگر که رعد هزاران فریاد

بجان شهر نریزد!

بحکم تجربه های بلند و سرخ  
نقیی بزن

به کوره ی آتشفشان کار

به کارخانه ی فولاد

به کارخانه ی نخریسی

به کارگاه فلزکاران

به کومه ی دهقان

نقیی بسزن

به قلب خونی مردم

و تصویرکن

نقش تمام ستم هارا

و بنما راه

وانگاه

دستی بگیر

# بحثی دربارهٔ روشنفکران

( مواضع ایدئولوژیک و سیاسی و نقش روشنفکران )

<p>موقعیت طبقاتی روشنفکران، مواضع ایدئولوژیک و سیاسی آنان را مشخص میکند. در این مورد باید در نظر داشت که چون روشنفکران طبقه مستقلی را در جامعه تشکیل نمیدهند، نمیتوانند مواضع ایدئولوژیک و سیاسی مستقلی نیز داشته باشند. چنانکه قبلاً گفتیم، روشنفکران از لحاظ موقعیت طبقاتی یکسان نیستند و قشر کاملاً ناهمگونی را</p>	<p>مواضع ایدئولوژیک و سیاسی روشنفکران</p>
--	---

تشکیل میدهند (\*) .

بخش فوقانی روشنفکران ( روشنفکران کارفرما و بورژوازی بورکراتیک ) که بخش ناچیزی از این قشر وسیع را تشکیل میدهد، از لحاظ ایدئولوژی و سیاسی در مواضع بورژوازی قرار دارد و منافع جناح-های مختلف بورژوازی را منعکس میسازد .

سایر گروه‌های روشنفکری ( صاحبان مشاغل آزاد - بعلت مالکیت بروساغل کار و استقلال نسبی در فعالیت انفرادی خود و روشنفکران حقوق بگیر، با وجود فروش نیوی کار - بعلت شرایط زندگی و ویژگی وظایف و خصلت کار و چگونگی مقام آنان در امورتولیدی و غیرتولیدی، منشا اجتماعی، روحیات و تمایلات ) از لحاظ ایدئولوژی و مواضع سیاسی بطور عمده در صف خرد بورژوازی قرار دارند. لنین میگوید :

" همراه با " محدود شدن " خرد بورژوازی در کشاورزی و صنایع، " قشر جدید " یا بقول آلمانیها قشر جدید خرد بورژوازی، یعنی روشنفکرانی پدید می‌آیند و رشد می‌یابند که زندگی در جامعه سرمایه داری برای آنان بیش از پیش دشوارتر میشود و به جامعه سرمایه داری از ریجه چشم تولیدکننده خرد پامینگرند . کاملاً طبیعی است که اشاعه وسیع و احیاء دائم اشکال گوناگون اندیشه ها و آموزش های خرد بورژوائی بنحوی کاملاً ناگزیر از همین جاناشی میشود . (\*)

خرد بورژوازی بعلت موقعیت اقتصادی و اجتماعی خاص خود در ارای ایدئولوژی و مواضع سیاسی مستقل نیست. خصلت دوگانه خرد بورژوازی که ناشی از مالکیت او بروساغل تولید ازسویی و شرکت مستقیم او در پروسه تولید ازسوی دیگر است، مهر و نشان خود را برای ایدئولوژی و موضعگیری سیاسی وی باقی میگذارد. کوشش در ایجاد پیوند میان دو قطب متضاد جامعه سرمایه داری، یعنی کار و سرمایه، کاری که لنین آنرا " غیرممکن " میشمرد و بصورت انواع نظریات التقاطی و درهم جوش نمودار میگردد، ماهیت ایدئولوژی خرد بورژوازی را تشکیل میدهد. خرد بورژوازی از لحاظ سیاسی

(\*) رجوع شود به بخش دوم این مقاله ( شماره اول، سال سوم " پیکار " )  
(\*\*) لنین . مجموعه کامل آثار بزبان روسی، جلد ۷، صفحات ۲۱۳ - ۲۱۴



د ستخوش نوسان بوده ، برحسب شرایط مشخص و تحول اوضاع ، گاه به جبهه بورژوازی و گاه به جبهه پرلتاریا گرایش پیدا میکند . لنین در این باره میگوید :

" خرد ه بورژوازی از لحاظ وضع اقتصادی و شرایط زندگی در چنان وضعی قرار دارد که نمیتواند فریب نخورد . خرد ه بورژوازی بنحوی اجتناب ناپذیر و غیرارادی گاه به بورژوازی و گاه به پرلتاریا میگراید . خرد ه بورژوازی بععلت وضع اقتصادی خود نمیتواند " خط مشی " مستقلی داشته باشد " (\* )

تمام این مشخصات ایدئولوژیک و مشی سیاسی خرد ه بورژوازی در میان روشنفکران نیز مشاهده میشود . لنین باتوجه به این واقعیت مینویسد :

روشنفکران " در میان سایر طبقات وضع ویژه ای دارند و از لحاظ پیوند ها و نظریات و غیره تا حدودی به بورژوازی گرایش دارند و هر قدر که سرمایه داری استقلال روشنفکران را بیشتر از آنان باز میستاند و آنان رابه حقوق بگیران وابسته مبدل میکند و سطح زندگی آنان راد معرض خطر قرار میدهد ، تا حدودی به کارگران گرایش پیدا میکند " (\*\* )

لنین ناپایداری و تضاد در موضعگیری سیاسی روشنفکران را انعکاسی از عقاید نیم بند و التقاطی آنان و کوششی که برای درامیختن اصول و نظریات متضاد بععل می آورد ، میداند (\*\*\*) .  
مارکس در باره روشنفکران دمکرات میگوید :

" عاملی که آنها را به نمایندگان خرد ه بورژوا بدل میسازد ، این است که مغز آنها نمیتواند از حدی که خرد ه بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست فراتر رود و بدینجهت در زمینه تئوریک به همان مسائلی و همان راه حلهائی میرسند که خرد ه بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پراتیک به آن میرسد " (\*\*\*\* )

خصوصیت خرد ه بورژوازی بامالکیت های بزرگ همراه با تعصب نسبت به مالکیت های کوچک ، همدردی آنان با استثمارشوندگان همراه با ترس از اندیشه های مارکسیستی ( که بنابه تبلیغ ارتجاع گویا میخواهد مالکیت های کوچک را همراه بامالکیت های بزرگ براندازد ) باعث پیدایش انواع اندیشه های رفرمیستی برای " تعدیلی " ناهنجاری های سرمایه داری و انواع جریانات سوسیالیسم خرد ه بورژوائی ( سوسیالیسم "ملی" ، " انسان گرا " ، " سنت گرا " ، " مذهبی " و غیره ) میان روشنفکران میگردد .

فردگرائی ( اندوید و آلیسم ) که از مشخصات جهان بینی روشنفکران در جامعه سرمایه داری است ، تا " شیرمنفی خود راد رتمام نظریات و کردار آنان باقی میگذارد . این فردگرائی ، نتیجه کار انفرادی و رقابت های صنفی ( در میان صاحبان مشاغل آزاد ) و مساعی فردی و هم چشمی های اداری ( در میان

(\*) لنین ، جلد ۳۴ ، صفحه ۴۰

(\*\*) لنین ، جلد ۴ ، صفحه ۲۰۹

(\*\*\*) همانجا

(\*\*\*\*) کارل مارکس ، " هجد هم برولوئی بنا پارت " ، ترجمه فارسی ، صفحه ۵۰



روشنفکران حقوق بگیر) است؛ و این واقعیت که خصوصیات شخصی و استعداد و قریحه فردی، در صورت یکسان بودن شرایط اجتماعی، نقش بسیار بزرگی در پیشرفت آنان در جامعه سرمایه داری ایفا میکند، بر شدت این فردگرائی میافزاید.

فردگرائی خرده بورژوازی روشنفکران همراه با پراکندگی نسبی، آنان را به تکروی سوق میدهد و اتحاد سازمانی و انضباط رامیان این گروه دشوار میسازد. لنین میگوید:

" روشنفکران در نتیجه شرایط اساسی کاروندگی خود در قیاس با پلتراریا فردگراترند و این فردگرائی مانع اتحاد وسیع نیروها و تربیت آنان در جریان کار مشترک و متشکل میگردد. با اینجهت برای عناصر روشنفکر دشوارتر است که با انضباط زندگی حزبی ... د مسازشوند." (\*)

د مکر تسم روشنفکران در نتیجه خودگرائی و فردگرائی، زمانیکه در قدرت نیستند، با روحیات آنارشیستی و یا اطاعت محض توأم میشود و بهنگام قدرت، در صورتیکه شرایط مناسب باشد، به د یکتائوری فردی مبدل میگردد.

میهن پرستی و تمایلات ضد امپریالیستی روشنفکران در نتیجه جهان بینی فردگرایانه آنان رنگ ناسیونالیستی و چه بسا شوینیستی بزبان خلقهای دیگر بخود میگیرد.

چون روشنفکران طبقه ای رابانیریوی اقتصادی خاص خود تشکیل نقش روشنفکران نمیدهند و دارای ایدئولوژی و مواضع سیاسی خاص خود نیستند، بتهنهای نمیتوانند نیروی اجتماعی مستقلی را در جامعه بوجود آورند و در مبارزات اجتماعی نقش مستقلی را ایفا نمایند. نیرو و نقش روشنفکران زمانی نمود ارمیگردد که به یکی از طبقات مبارز جامعه بپیوندند و دانش و تجربه خود را در خدمت منافع آن طبقه قرار دهند. روشنفکران علاوه بر اینکه بمثابة نیروی مادی در مبارزات اجتماعی شرکت دارند، در تنظیم و سیستماتیزه کردن جهان بینی و ایدئولوژی و تدوین خط مشی و برنامه عمل طبقات نقش بزرگی دارند. لنین در باره روشنفکرانی که به بورژوازی پیوسته اند، میگوید:

" خطاست اگر فراموش کنیم که این روشنفکران میتوانند منافع حیاتی تمام طبقه بورژوازی را بمعنای وسیع آن و نه بمعنای منافع گذرا و محدود فقط قشر " فوقانی" آن بهتریندکس سازند." (\*\*)

و یاد رباره روشنفکرانی که به توده مردم پیوسته اند، میگوید:

" روشنفکران با وجود تمام نااستواری خود در مبارزه انقلابی با حکومت مطلقه، بشرط نزدیک شدن به مردم، میتوانند به نیروی بزرگی در این مبارزه بدل شوند." (\*\*\*) (تذکبه از لنین است)

چنانکه دیده میشود، خصلت دوگانه روشنفکران در شرایط سرمایه داری، امکان استفاده از این قشر اجتماعی را هم برای نیروهای ارتجاعی و هم برای نیروهای مترقی، بالقوه فراهم میسازد. ولی تناسب میان دوگرایش متضاد در مواضع ایدئولوژیک و سیاسی روشنفکران، که ناشی از خصلت دوگانه خرده بورژوازی آنان است، وضع ثابتی ندارد و بر حسب شرایط تاریخی رشد سرمایه داری، اوضاع و

(\*) لنین، جلد ۹، صفحه ۱۵

(\*\*) جلد ۱۱، صفحه ۱۹۹

احوال مشخص کشورهای مختلف و تا<sup>۱</sup> ثیر عوامل بین المللی دستخوش تحول و تغییر است.  
 روشنفکران در شرایط سرمایه داری ماقبل انحصاری، در اثر نزدیکی با کارفرمایان و تماس ضعیف یا  
 کارگران، در نتیجه پراکندگی بیشتر درآمد های نسبتاً زیاد و زندگی بشیوه بورژوازی، به بورژوازی<sup>تبعین</sup> گرا  
 داشتند و باینجهت آنان را غالباً " روشنفکران بورژوازی " مینامیدند. ولی در شرایط سرمایه داری  
 انحصاری که روشنفکران در نتیجه تکامل تکنیک و تکنولوژی به پروسه تولید و کارگران نزد یکتر میشوند،  
 تمرکز تولید از شدت پرکندگی سابق آنان میگذرد و امتیازات اجتماعی و اقتصادی خود را بتدریج از دست  
 میدهند، گرایش بیشتری به طبقه کارگر و زحمتکشان پیدا میکنند و در مبارزات متشکل طبقاتی مستقیماً  
 شرکت میورزند.

در دوران ماروشنفکران به نیروی اجتماعی بزرگی تبدیل شده اند و به نقش آنان در مبارزه علیه  
 امپریالیسم و سرمایه داری و نیروهای ارتجاعی روز بروز افزود میشود. افزایش نقش روشنفکران  
 و گرایش آنان بسوی طبقات زحمتکش در نتیجه عوامل زیر انجام میگردد:

۱- افزایش وزن روشنفکران در جمعیت فعال؛

۲- افزایش نقش آنان در تمام رشته های حیات اجتماعی؛

۳- تغییر محسوس در وضع اجتماعی و اقتصادی روشنفکران؛

۴- و بالتبع، تحول در مواضع ایدئولوژیک و سیاسی آنان بسود زحمتکشان.

در ایران نیز در گذشته، صرف نظر از روشنفکرانی که در خدمت ارتجاع استبدادی قرون وسطائی و  
 امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری قرار داشتند، بخشی از روشنفکران بطور عده حاملین اندیشه های  
 صرفاً بورژوازی بودند. آنچه که این روشنفکران را از همقطاران غربی آنان متمایز میکرد، این بود که این  
 روشنفکران از همان آغاز علیه کشورهای مشخص امپریالیستی ( روسیه تزاری و انگلیس ) که در ایران  
 تسلط داشتند نیز مبارزه میکردند. این مبارزه هنوز بمعنای مبارزه با امپریالیسم بطور کلی نبود. تمایل  
 به امپریالیسم آلمان و سپس امریکابعنابه "نیروی سوم" و "بیطرف" که مدتی میان عده ای از روشنفکران  
 مشرقی ایران در آئزمان نفوذ نسبتاً وسیع داشت، حاکی بر این واقعیت است. یکی از مشخصات اساسی روشنفکران  
 مشرقی ایران در آئزمان نفوذ نسبتاً وسیع اندیشه های سوسیالیستی در میان بخش قابل ملاحظه ای از آن  
 بود. نزدیکی ایران به روسیه، کانون اصلی انقلاب در آغاز قرن بیستم، و ارتباطات نسبتاً وسیع ایران با  
 روسیه ( بخصوص با قفقاز ) علت اصلی این پدیده غالب را تشکیل میدهد.

اکنون نیز تمایلات ضد امپریالیستی بمفهوم وسیعتر از سابق و همچنین اندیشه های سوسیالیستی  
 میان روشنفکران ایران بسط بیشتری یافته است. ولی عوامل معین داخلی و خارجی ( آزاد نبودن فعالیت  
 علنی حزب توده ایران، یگانه حزب طبقه کارگر ایران، تبلیغات پر امانه ضد کمونیستی ضد شوروی امپریا-  
 لیسم در مقیاس جهانی همراه با انحرافات خرد، بورژوازی و فعالیت تخریبی رهبران کنونی چین ) برای  
 بروز جوانب منفی و انحرافات خرد، بورژوازی در میان عده ای از روشنفکران شرایط مناسبی فراهم آورد.<sup>۲</sup>  
 در تمام کشورهای در حال رشد نیز میتوان این تحول فکری را میان روشنفکران مشاهده نمود. اکنون  
 اندیشه های سوسیالیستی بنحویسابقای در میان روشنفکران این کشورها رسوخ یافته است. ولی در این  
 کشورها نیز عناصر خرد، بورژوازی در اندیشه عده ای از این روشنفکران تا " تیر منفی خود را نمودار میسازد. اشاعه  
 انواع سوسیالیسم ( افریقائی، آسیائی، هندی، اسلامی و غیره )، توسل به شیوه های دیکتاتوری فردی، تمایلات  
 ضد کمونیستی و روحیات ضد شوروی در میان عده ای از روشنفکران و برخی از مکرانهای انقلابی این کشورها از  
 مظاهر آنست. طبقه کارگر و حزب وی میباید در عین مبارزه اصولی و پیگیر این جنبه های منفی، بکوشند که از  
 نیروی قابل ملاحظه و جنبه های مثبت روز افزون روشنفکران بسود مبارزه در راه صلح، استقلال ملی،  
 دموکراسی و سوسیالیسم پیشروان استفاده کنند.

## «غرب زدگی»

«غرب زدگی» اصطلاحی است که این اواخر در نوشته های سیاسی و اجتماعی در کشور ما زیاد بکار می رود و رواج یافته است. گویا این اصطلاح را ابتدا دکتر احمد فردیدی از استادان دانشگاه با قیاس گرفتن از اصطلاح «برق زدگی» در فارسی بکار برده است. ولی رواج آن از زمانی است که جلال آل احمد آنرا عنوان جزوه ای قرار داد که طی آن محتوی این اصطلاح را از نظر خود بیان داشته است. خلاصه نظر آل احمد اینست که شرق، از جمله ایران، دچار بیماری غرب زدگی و تقلید کورکورانه از غرب شده است و این امر منجر به از دست دادن سنن و ویژگیهای ملی گردیده و شخصیت تاریخی ملی را از مردم شرق سلب کرده است و می کند. آل احمد با پیوستن کشیدن اندیشه «کلّیت اسلامی» (!) در مقابل غرب زدگی در واقع همان شیعیاری را طرح مینماید که شعار طرفداران «اتحاد اسلام» از زمان سید جمال الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی بوده است و در دوران ماناسیونالیست های معاصر عرب (که معمر قذافی از نوع افراطی آنهاست) آنرا احیا کرده اند. آل احمد توصیه میکند که با استفاده از کلّیت اسلامی بایست شخصیت از دست رفته شرق و از جمله ایران را احیا کرد.

پس از جزوه آل احمد اصطلاح غرب زدگی متداول شده، ولی هر کس آنرا با سایه روشن دلبخواه خویش بکار میبرد. از آنجاکه جزوه آل احمد متضمن یک افشاء گری نسبتاً موهومیت امیز از رخنه غرب استعماری و «شیوه زندگی امریکائی» در ایران معاصر نیز هست، برخیها «غرب زدگی» را با «استعمار زدگی» مترادف گرفته اند و این واژه را بایک محتوی مترقی بنام میزنند. این اواخر حتی سخنگویان رژیم بدین واژه متوسل میشوند، ولی منظورشان از آن برخی الگو برداریهای ناموفق از تجارب کشورهای غربی است که در شرایط ایران کارا و موثر نیست. از جمله بایست از سخنرانی پرفسور پویان یاد کرد. وی میگوید:

«مسئله برنامه ریزی آموزش فوق العاده حائز اهمیت است. از سنتی که در گذشته داشتیم و جنبه غرب زدگی داشت، باید پرهیز کرد. تجربه چند ساله دانشگاهی نشان داده که در دانشکده معماری تمام دوسر و اطلاعاتی که در مدارس غرب مطرح بوده عیناً کپی کرده بودیم.» (کیهان - ۳۰ - تیرماه ۱۳۵۲)

البته طبعاً حاکمه از اصطلاح غرب زدگی سوء استفاده های خاص خود را نیز میکند و در حالیکه خود تمام الگوهای نواستعماری ساخت غرب امپریالیستی را در سیاست و اقتصاد بنام میبرد، ایده غولوزی های علمی و انقلابی را «ایده غولوزی وارداتی» نام میگذارد و از «اصالت ایرانی» خود دم میزند؛ مطالبی که دروغ آن عیان است و محتاج به بحث نیست.

شرحی که دادیم نشان میدهد که اصطلاح «غرب زدگی» اصطلاحی است مبهم و یک اصطلاح یا Termin علمی نیست. قرار دادن شرق در مقابل غرب داربست بحث و نادرست. تمدن معاصر

بشری، دراد و از کوناگون تکامل: تاریخ، ساخته فرهنگ عمل هم شرق است و هم غرب. طی قرنهای اخیر، شرق بعللی که جای بحث آن در اینجا نیست، دچار رکود شد و از "زب انبساط" رنسانس به این سمت، با فراگیری بسیاری چیزها از شرق، کاروان مدنیت را بجلو راند. موارد مرحله تمدن صنعتی شد. آینده اخنوخ کشورهای عقب افتاده ام از شرقی یا غربی (در امریکای لاتین) باید تمدنی را که در اروپا و امریکای شمالی نضج یافته است بیاموزند و اخذ کنند، مطلبی است بلاتردید و ناکزیر، متعهد را خذ این تمدن باید تابع یک اسلوب و بینش علمی بود و باید توانست نیازمندیهای تکامل اجتماعی را در کشور خود تشخیص داد و ویژگیهای تاریخی و محلی را بازشناخت و این اقتباس و اخذ راهش یارانه و خردمندانه انجام داد و بدان در چارچوب منافع اکثریت زحمتکش خلق تحقیق بکشید.

این نیز مسلم است که روشنفکران اشرافی جامعه ارباب - رعیتی ایران از "فرنگ" و تمدن آن درک بسیار سطحی داشته اند و کار "تسخیر تمدن فرنگی" را از صورت ظاهر (لباس و اثاث خانه و ژست و رفتار) شروع کردند و با اصطلاح "سُرنا" را از سرکشادش زدند. بورژوازی، نوحاسته ایران هم بدنیال ان اشراف مستفرنگ بهمین روال عمل کرد، جز آنکه در سالهای اخیر و بنا به ضرورتهای گریز ناپذیر تاریخ و آنهم بشکلی نارس و نادرست، اقتباس صنعت و فرهنگ کشورهای پیشرفته را نیز بیشتر از پیش بسط داد. رژیم ایران که نماینده سرمایه داران و مالکان بزرگ است، اسلوب مغشوش خود را، چنانکه گفتیم، "شمره" "نبوغ ایرانی" نام می نهد، ولی عاریتی و نواستعماری بودن این "نبوغ" بر همه روشن است.

لذا این مسئله که کشور ما تمدن صنعتی و فرهنگی معاصر را چگونه باید اخذ کند و کدام شکل نظام اجتماعی را باید برای خود برگزیند، مسئله مهم مرکزی است که آنرا ابدانمیتوان با اصطلاحات "غرب زدگی" و "کلیت اسلامی" و "ایده ثلویزی وارداتی" و "بدسیت ایرانی، بفقرا ایرانی" و امثال این نوع عبارات کلی یا مبهم حل کرد. البته برای حفظ عدالت و عینیت در قضاوت هرچا که با اصطلاح غرب زدگی برخورد میشود، باید دید بکار برنده اش چه مضمون مشخصی را در آن جارح کرده است و هرگونه تلاشی که تحت این عنوان برای افشا، استعمار و نواستعمار بعمل آید مشکور است. ولی بهرجهت این اصطلاح مبهم و چند پهلو گمراهی آور و غیرعلمی است و چنانکه دیدیم گاه در نزد یک گوینده محتوی خاصی دارد که کاملاً مخالف محتوی گوینده دیگری است و لذا میتوان آنرا در جرگه مصطلحات جدی اجتماعی وارد نساخت.

# لنین در باره ترتسکی و ترتسکیسم

ترتسکیسم در سالهای اخیر بار دیگر به تشویق و کارکردنی محافل امپریالیستی تجدید قوا کرده و به میدان آمده است و بویژه در تلاش است تا جوانانی را که جویای حقیقت انقلابی هستند بدام اندازد .

وظیفه عده ترتسکیسم ایجاد تفرقه در جنبش کمونیستی جهانی، بهتان زدن به کشورهای سو-سیالیستی و احزاب انقلابی است، البته به بهانه دفاع از "حقایق ناب انقلابی" که گویا سردمداران مسلک یعنی لئون ترتسکی (برونشتاین) نیز در زندگی خویش برای آنها مبارزه کرده است! ولی اگر کسی واقعا به مارکسیسم - لنینیسم دل بسته است و به قضاوت نظری و سیاسی لنین باور دارد، در دام ترتسکیسم نمی افتد، زیرا لنین در زندگی انقلابی خود بارها با ترتسکی مبارزه و بکرات او را افشا کرده است و حتی در دورانی که ترتسکی به بلشویک ها پیوست و عضو حزب کمونیست بود، لنین در گفتگویی با گرگی در حق وی چنین گفت: "ترتسکی با ما است، ولی از ما نیست" (لنین و گرگی، اسناد مربوط به یک دوستی، برلین و وایمار، سال ۱۹۷۰، صفحه ۷۵) .

از همان کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، ترتسکی در مسائل حزبی و سیاسی متعدد در مقابل لنین می ایستاد. در دوران ارتجاع ستالی پین، حزب در شرایط دشواری بود و فراكسیون یعنی "تصفیه طلبان" که مخالف وجود سازمان مخفی بودند و "فراخوانندگان" ("یا" اتزیویست ها") که مخالف فعالیت علنی حزب بودند، آنرا تقسیم کرده و دچار اختلافات شدید درونی ساخته بودند. در این جریان ترتسکی با اصطلاح خود در موضع "سانتریستی" ایستاد، ولی علا با تصفیه طلبان و دیگر مخالفان مشی لنینی همراهی میکرد و بجای پیوستن به سیاست لنینی افشا، اصولی این فراكسیونها، سازش غیر اصولی را توصیه و تبلیغ میکرد .

در همین سالهاست (سال ۱۹۱۱) که لنین ترتسکی را "یهودا ترتسکی" نامید. در سال ۱۹۱۴ لنین در باره روش ریاکارانه و نفاق افکنانه ترتسکی چنین نوشت :

"ترتسکی که خوش خدمتی نشان میدهد، از همه خطرناکتر است. ترتسکی هرگز و در هیچیک از مسائل جدی مارکسیستی یک عقیده پابرجا نداشته و همیشه در داخل شکاف اختلافات "خزیده است" و گاه به اینطرف و گاه به آنطرف نوسان کرده است و در لحظه کنونی نیز با یونددیست ها (ناسیونالیستهای یهود) و گروه "تصفیه طلبان" همراهی میکند" (کلیات لنین بروسی، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۳)

در آستانه انقلاب اکتبر، ترتسکی که بر رأس گروه "بین منطقه ای ها" (مژرا پوندسی) قرار داشت، به بلشویکها پیوست، ولی او که هرگز لنینیسم را درک نکرده بود با تعبیر غلط و غیرمارکسیستی از مفهوم "انقلاب مدام"، انقلاب اکتبر را تنها بعنوان "تکان دهنده" انقلاب پرلتری در اروپای باختری توصیف میکرد . "انقلاب مدام" در مارکسیسم در شرایط تاریخی مورد بحث عبارت بود از سیر از

انقلاب بورژوا دموکراتیک بسوی انقلاب سوسیالیستی و اجرا " انقلابات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برای تحول بنیادی جامعه و نه یحتمای تازاندن مصنوعی انقلاب در قاره اروپا. ترسکی در این دوران نقش دهقانان را نیز انکار میکرد و بر آن بود که در روسیه، انقلاب طبقه کارگر مسلماننجر به پیدایش تصادم و تضاد بین کارگر و دهقان میشود. این نظریات ترسکی را لنین بعنوان نظریات "چپ روانه و نامعقول" (ج ۲۰، ص ۳۲۱) توصیف کرد و در انتقاد از آن نوشت:

نظریات ترسکی نظریاتی التقاطی است " که دعوت به مبارزه قاطع انقلابی از جانب پرلترایا برای تصرف قدرت حاکمه را از بلشویک ها اخذ میکند، ولی انکار و نفی نقش دهقانان را از منشیوها میگیرد." (ج ۲۱، صفحات ۳۸۱-۳۸۲)

پس از پایان جنگ داخلی (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) ترسکی بحثی را بر اتحادیه های کارگری تحمیل کرد. وی در مورد اتحادیه ها ضرورت اجرا " اسلوب فرماندهی، " تکان دادن " کادرها از طریق شیوه های اداری و سیاست " سفت کردن پیچ ها " را مطرح میساخت. در این ایام لنین خطای تئوریک و زیان و خطر سیاسی نظریات ترسکی را مطرح ساخت و نوشت که مختصات این نظریات ترسکی عبارت است از:

" ۱۰۰۰) فراموش کردن مارکسیسم، آنجا که رابطه سیاست و اقتصاد در یک تعریف از لحاظ تئوریک غلط و التقاطی بیان میشود؛ (۲) دفاع یا مستورد داشتن خطای سیاسی که در سیاست "تکان دادن" بیان شده، که اگر به این اشتباه بوقع اعتراف نشود و بوقع اصلاح نگردد، به سقوط دیکتاتوری پرلترایا منجر خواهد شد؛ (۳) گامی به عقب در عرصه مسائل صرفاتولیدی و اقتصادی از طریق طرح تزه های عمومی و مجرد و انتزاعی و " میان تهی " و از جهت نظری خطا همراه با فرمولبندیهای روشن فکرانه و فراموش کردن علی ترین و پراتیک ترین نکات." (کلیات، ج ۳۲، صفحات ۶۳ - ۶۴)

لنین در نامه به کنگره که آنرا در ۲۳ و ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۲ تنظیم کرده است، درباره ترسکی ارزیابی زیرین را میدهد:

" رفیق ترسکی، همانطور که چگونگی مبارزه او علیه کمیته مرکزی در مورد مسئله کمپساریای ملی نشان داد، خصوصیتش تنها استعداد های برجسته اش نیست. او شخصاً شاید با استعدادترین فرد کمیته مرکزی فعلی باشد، ولی در عین حال خود پسندی او نیز از حد و اندازه فزون است و به جنبه صرفاً اداری کارها شیفگی فوق العاده دارد." (لنین آثار منتخب بقارسی، ج ۲ ق ۲ صفحه ۹۱۰)

پس از رگدشت لنین، ترسکی به فعالیت خود، که از جهت سیاسی خطا و از جهت سازمانی تخریبی و فرآکسیون بود، افزود و همانطور که لنین بهمیم داشت، خنار انشعاب را در حزب بوجود آورد. روش ترسکی او را بشدت در حزب و رهبری منفرد کرد و منجر بدان شد که کنگره پانزدهم حزب بلشویک (۱۹۲۷) تبلیغ ترسکیسم را مخالف عضویت در حزب دانست. در سال ۱۹۲۹ ترسکی به خارجه تبعید شد. ترسکی در خارجه از فعالیت تفرقه آمیز علیه جنبش کمونیستی باز نایستاد و اینک با زماندگان او که با سازمانهای جاسوسی امپریالیستی پیوند یافته اند

به این سیاست تفرقه جویانه در جنبش کارگری و کمونیستی جهانی تحت شعارهای بظاهر چپ ادامه می دهند .

برای آنکه مضرات و خطرات نقش تفرقه افکنانه سفسطه های " چپ " از نوع ترسکیسم و مائوئیسم روشن شود ، سودمند می انیم به برخی سخنان لنین راجع به اهمیت نقش وحدت جهانی مجاهدان انقلابی اشاره کنیم .  
لنین بارها خاطر نشان میکرده است که مبارزه پرلتاریای یک کشور تنها به مبارزه او علیه بورژوازی داخلی آن محدود نمی ماند و بناچار با مبارزه پرلتاریای کشورهای دیگر علیه سرمایه داری جهانی پیوند می یابد . لنین مینوشت :

" بدینسان انقلاب سوسیالیستی تنها و بطور عمده مبارزه پرلتاریای انقلابی یک کشور جداگانه علیه بورژوازی خودی نخواهد بود . نه ، بلکه این مبارزه همه مستعمرات و سرزمینهای خواهد بود که از امپریالیسم ستم می بینند ، این مبارزه همه کشورهای امپریالیسم جهانی خواهد بود ." ( ج ۳۰ ، ص ۱۴۴ ) .

به همین جهت لنین پیوسته مسئله ضرورت تأمین وحدت و هم پیوستگی مبارزان راه سوسیالیسم را در مقیاس یک کشور و در مقیاس جهانی مورد تأکید مکرر در مکرر قرار میداد و میگفت :

" در مقابل جبهه غول آسای قدرتهای امپریالیستی ، ماکه با امپریالیسم مبارزه میکنیم جمعی هستیم که بیک بهم پیوستگی اکید نظامی نیازمندیم و ما هرگونه کوششی برای برهم زدن این بهم پیوستگی را پدید می آوریم . ای میشریم که بهیچوجه نمی باید تحمل شود ، انرا خیانت به منافع مبارزه علیه امپریالیسم جهانی می دانیم ." ( کلیات ۰ جلد ۳۰ ، صفحه ۳۱۶ ) .

لنین میگفت که امپریالیست ها بویژه توجه دارند که سیاست های حادثه جویانه با اصطلاح چپ راتشوئیک کنند ، زیرا این سیاست ها بر حسب ظاهر به جریاناتی شباهت دارد که

" از جهت عباراتی که بکار میرد بسیار انقلابی است ولی از جهت نظریات واقعی خود ایدئولوژی انقلابی نیست ." ( ج ۶ ، صفحه ۲۸۱ ) .

لنین می آموخت که :

" مبارزه علیه امپریالیسم به یک جمله پردازی توخالی و دروغین مبدل میشود اگر این مبارزه با مبارزه علیه اپورتونیزم با قوت تمام گره نخورد ." ( ج ۲۲ ، صفحه ۳۰۷ )

این تعالیم لنین دو نکته مهم را که فعلیت و وحدت کامل خود را حفظ کرده

است برجسته میکند :



اول - اتحاد همه پارتلاری ای انقلابی در مقیاس جهان و هم پیوستگی اکید آنها باید یک شرط ضروری مبارزه کامیابانه این پارتلاریا با امپریالیسم است که در مقیاس جهانی متحد شده است. هرگونه تفرقه ای در این اتحاد خیانت است. ترسکیمسم مدتهاست که به این خیانت مشغول است و نقشش عده و اصلی او تفرقه - اندازی در صفوف انقلابیون است؛

دوم - امپریالیسم بویژه ارتزوربه‌های ماورا<sup>۱</sup> چپ و از عارت پردازیهای توخالی و تجریدی انقلابی مایانه برای ایجاد تفرقه در جنبش انقلابی و جلب عناصر ناستوار و سطحی و بی تجربه در این جنبش بسود خود استفاده میکنند. مبارزه با انواع اپورتونیسیم از "چپ" و راست شرط ضروری تحکیم ایده‌ئی صفوف مبارزان انقلابی، شرط مقدماتی اثربخش کردن مبارزه علیه امپریالیسم جهانی است. ترسکیمسم یکی از اشکال اپورتونیسیم "چپ" است که سازمان - های جاسوسی امپریالیستی آنها برای ایجاد شکاف در نهضت انقلابی ضد امپریالیستی تغذیه و تقویت میکنند. طرد آن از شرایط ضروری مبارزه پیگیر علیه امپریالیسم است.

پ • پیام

حزب مادر مبارزه انقلابی خود با انواع شیوه های خطا و یاروشهای انحرافی و تخریبی که در درون نهضت رخنه میکند، مقابله و مبارزه میکند. حزب ما روش تسلیم - طلبان و سازشکاران را که ضرورت مبارزه انقلابی رانفی و با آراستن وضع موجود، همکاری با رژیم را موعظه میکنند، طرد و با آن مبارزه میکند. حزب ما روش کسانی را که بدون وجود شرایط لازم تحول انقلابی شعارهای غیرواقعی مطرح میسازند و مراحل استرا - تریک و تاکتیک مبارزه را با هم مخلوط میکنند، به بازی باقیام میپردازند، صرف نظر از نیات این افراد، بطور عینی معارض با مشی انقلابی و منافی با مارکسیسم - لنینیسم میدانند و با این روشها مبارزه میکند. حزب ما دعاوی جمله پردازی را که با تبلیغات انقلابیگرانه کاذب، ایجاد گمراهی میکنند و مانع میشوند که عده ای از جوانان پرشور ولی کم تجربه انرژی خود را در راه مبارزات متشکل توده ای بکار برند، طرد مینماید و مواضع نادرست این چپ نمایان را افشا<sup>۲</sup> میکند. در جریان این مبارزه، نبرد ایدئولوژیک حزب برای پاکیزه نگاه داشتن مارکسیسم - لنینیسم از دستبرد های "چپ" و راست و افشا<sup>۳</sup> تئوری های کاذب انقلابی و نظریات انحرافی فریبنده اهمیت بزرگی کسب میکند.

(از طرح برنامه حزب توده ایران)

درباره فعالیت  
نخستین گروه‌های  
دانشجویان کمونیست ایرانی  
در خارج از کشور

رفیق ایرج اسکندری دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران هم زمانی دانشجویی بوده است. و شاید لازم به تأکید نباشد که زندگی کسی که از دانشجویی به مقام دبیر اولی حزب طبقه کارگر ایران رسیده است، سرشار از تجارب سیاسی و اجتماعی است. برای آنکه این تجارب، که بویژه برای نسل جوان رزمنده کنونی ایران میتواند آموزنده باشد، در اختیار نسل جوان قرار گیرد و همچنین در انجام وظیفه ای که "پیکار" برای روشن ساختن تاریخ جنبش دانشجویی در ایران در برابر خود قرار داده است، هیئت تحریر "پیکار" از رفیق اسکندری خواست که خاطرات دوران دانشجویی خود را برای "پیکار" برشته تحریر درآورد. با سپاس از رفیق اسکندری، که از انجام این خواست استقبال کرده اند، اینک نخستین بخش این خاطرات را به اطلاع خوانندگان گرامی "پیکار" می‌رسانیم.

پیکار

رفقای گرامی هیئت تحریر پیکار!

از من خواسته اید که خاطراتی از دوران دانشجویی خود در اروپا برای خوانندگان "پیکار" بنویسم. چون یقین دارم منظورتان فقط آن خاطراتی است که جنبه عمومی و اجتماعی دارند، از میان یادمانده‌های شیرین و تلخ آن دوران، تنها آنهایی را می‌آورم که شاید بتوانند در این مقطع اطلاعاتی به خوانندگان "پیکار" بدهند.

بدواً این نکته را متذکر می‌شوم که در سال ۱۳۰۴، هنگامیکه برای تحصیلی به فرانسه میرفتم، جامعه ایران محیط جوشانی بود. حوادث انقلابی گیلان، آذربایجان و خراسان و جنبش عظیم ضد امپریالیستی خلق که متعاقب قرارداد ننگین ۱۹۱۹ سراسر ایران را فراگرفت، مهر و نشان خود را در مجموع اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران بجای گذاشته بودند. پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و ازگون شدن حکومت امپریالیستی و استبدادی تزارها، پیام برادرانه لنین و لغو همه قرارداد های تحمیلی حکومت تزاری روسیه چنان شور و هیجانی در میان مردم میهن پرست ایران بوجود آورد که بود

که وصف آن در این نوشته نمیگنجد. این اوضاع و احوال بسیاری از جوانان ایرانی و از آنجمله مرا بطور ناخود آگاه بمسوی جنبشی انقلابی کشانده بود. من بدون آنکه چیزی از تئوری انقلاب اجتماعی بدانم، بی آنکه کمترین اطلاعی از نهضت سوسیالیستی جهان و تاریخ جنبش کارگری داشته باشم، بی اختیار خود را موجد و بی آن میدیدم. از مارکس و لنین جز نام چیزی نمی شناختم. عکس لنین را، که یکی از جراید آن زمان ( گمان میکنم روزنامه ناهید ) در یک صفحہ بزرگ انتشار داده بود، برید و در بالای اطاق خود کویید. بودم و بدون آنکه کوچکترین اطلاعی از نظریات او داشته باشم خود را پیووی می-شمردم. روزی در کلبه فروشی بروخیم، که آنوقت جنب مدرسہ دارالفنون در خیابان ناصریه بود، چشم به کتابی بزبان فرانسه افتادم که در بالای آن نام کارل مارکس نوشته شده بود. بی اختیار آن کتاب را خریداری کرد. به باشتاب به منزل رفتم. هر چه کوشیدم با فرانسه کمی که در مدرسہ متوسطه یاد گرفته بودم و بکمک فرهنگ از "فقر فلسفه" چیزی سرد راورم، نشد که نشد. ناچار از خواندن آن صرف نظر کردم و به بیماری خود تا "سف خوردم".

برای من "انقلاب" بطور مطلق مطرح بود. بین انقلاب فرانسه ( که در دبیرستان مجلی از تاریخ آنرا به مامی آموختند ) و انقلاب روس ( که جز نامی از آن ذکر نمیشد ) تفاوتی قائل نبودم و تصور میکردم یک روز مردم خود بخود برمی خیزند و مانند مردم فرانسه "قلعه باستیل" را تصرف کرده، استعگران را تا رومار نموده حکومت را بدست میگیرند. ولی در پاسخ به این سؤالات که چگونه مردم با هم شورش میکنند، انگیزه آنها چیست و چه سازمان حکومتی و اجتماعی را جانشین نظم موجود میکنند، عقل قد نمیداد. فقط طوطی وار جمله ای را که روزی امکان یافته بودم در منزل عوی خود ( سلیمان میرزا اسکندری ) با مطالعه مرانامه حزب اجتماعین بخاطر بسپرم، تکرار میکردم: "تبدیلی تملکات خصوصی به تملکات عمومی" ! ولی هیچگونه تصور روشنی از مفهوم این شعار، لزوم طرح آن در شرایط ایران آنروز و حدود و چگونگی تحقق آن نداشتم. معضد از سنگتیره ای بود که بعد از آن میکوشیدم در مباحثاتی که بین همد رسان در مدرسہ علوم سیاسی و یا خارج از آن در میگریفت، شرکت کنم و چیزی بگویم که دیگران هم سرد زنی آوردند.

باری با چنین توشه ناچیز سیاسی، ولی بادل آکنده از احساسات انقلابی و سری پراز شور آموختن و فراگرفتن مسائل اجتماعی، راهی فرنگستان شدم. روز عزیمت را از تهران هرگز فراموش نمیکنم. پدر - بزرگم ( محسن میرزا اسکندری ) مرا تا دم در خانه مشایعت نمود و با چشممانی گریان به من گفت: "خرسند؟ که زنده ماندی و توانستم وصیت پدرت را در مورد اعزام تو به فرانسه انجام دهم. بقیه با خودتوست که با راه و روشی که انتخاب میکنی روان پدر شهیدت راشاد سازی".

اینرا مدتها پیش از مادرم، عوهایم، پدر بزرگم و دیگر خویشاوندان مکرر شنیده بودم که پدرم ( یحیی میرزا اسکندری ) در بستر مرگ تنها وصیتی که کرده بود این بود که مراد رسن هر چه سالگی برای تحصیل به فرانسه بفرستند. بعد ها که به اوراق و یادداشتهای بازماند از پدرم دست یافتسم، دانستم که او، مانند اکثر انقلابیون صد مشروطه، کشور فرانسه را بعنوان مهد انقلاب اجتماعی و آزادی و ترقی تلقی میکرد و بدین سبب در اوپاسین دم خواسته است که پدرش در آن "مکتب انقلا بی" تربیت شود.

چند روز از ورود من به پاریس نگذشته بود که در زیر زمین مترو نام ایستگاه باستیل نظرم را جلب کرد.

بی اختیار یکمک نقشه و راهنمایی ما مورین مترو، راه آن ایستگاه را در پیش گرفتم. هنگامیکه در میدان بزرگ سرد راوردم سرگردان بهر طرف می نگریستم تا بلکه ویرانه های آن قلعه را پیدا کنم. چون چیزی نیافتم بیکی از ما مورین پلیس، راهنمایی مراجعه کرده از او پرسیدم: قلعه باستیل کجاست؟ وی بسا تبسم پرمعنائی سر تا پای مرا ورناد از کرد و گفت: "آقا، این قلعه را ملت ویران ساخته و اثری از آن بجای نگذاشته است". از نادانی و بی سواد ی خود شرمند شدم و با خود قرار گذاشتم که یکبار درست

تاریخ انقلاب فرانسه را بخوانم تاد یگرچنین "روسباهی" بارنیاورم \*

در کتابخانه دانشکده حقوق غرق مطالعه کتاب حقوق رم بودم ( یکی از دشوارترین مواد سال اول دانشکده حقوق، بویژه برای کسی چون من که يك كلمه لاتینی نمیدانست ) که دانشجویی هسته سر به گوش من گذاشت و گفت : اگر ممکن است آن جزوه های پلی کی شده تاریخ حقوق را که اکنون لازم ندار یک ساعت به من قرض دهید ، پس از مطالعه بشما برمیگردانم . جزوه هارا به او دادم . پس از يك ساعت آمد و آنها را باتشکر زیاد برگرداند . من به او گفتم اگر بخواهید میتوانی نزد خود نگاهدارید ، تا فردا لازم ندارم . خیلی ممنون شد و خود را کی سه لف اهل بلغارستان و دانشجوی حقوق معرفی کرد . این آشنائی با جوان بلغاری تاحدود زیادی به پیشرفت افکار من در جهت مارکسیسم - لنینیسم کمک نمود . بعد ها که بیشتر با هم رفیق شدیم و وی از احساسات و تمایلات انقلابی من آگاه شد ، بدون اینکه مستقیماً مراتبلیخ کند ، مطالبی را به میان میکشید که برای من بسیار آموزنده بود . نخستین درسی که او به من داد این بود که دوران انقلاب بهای خود بخودی مانند انقلاب فرانسه سپری شده است ، زیرا اکنون ، بویژه پس از پیروزی انقلاب اکتبر ، ارتجاع برای مقابله با انقلاب مجبزه تراگذشته شده است و بدون سازماندهی نود هان نمیتوان بر ارتجاع غلبه کرد . روزی به او گفتم قصد دارم کتاب کاپیتال را مطالعه کنم . گفت کتاب نفیسی است ، ولی گمان میکنم بهتر است از مانیفست شروع کنی . یکی دو اثر اسانتتر را بخوان و بعد سراغ کاپیتال برو . خلاصه آهسته آهسته ، ولی سر بسته مرا راهنمایی میکرد . دانشجویان سوسیالیست فرانسه اتحادیه ای داشتند " شبی کی سه یف " را به همراه خود به یکی از جلسات آنان برد . بحث درباره ماتریالیسم دیالکتیک و مقایسه نظریات ژان ژورس و کارل مارکس بود . گزارش دهنده جوان دانشجویی بود خوش زبان و مجلس آرا . پس از آنکه بقول خود بطور عینی عقاید مارکس و ژورس را بیان کرد ، به رد برخی از نظریات فلسفی مارکس پرداخته سرانجام با قرائت قسمتی از اثر ژورس درباره " واقعیت جهان محسوس " بسود او نتیجه گیری کرد . سپس دوست من اجازه صحبت خواست و با فرانسه ای مغلوط ، ولی روشن ( لاقول برای من ) یکی پس از دیگری استدالات ناطق وارد کرد و گفت باتمام احترامی که برای انقلابی بزرگی چون ژورس قائلیم ، نباید نقاط ضعف او را فراموش کنیم . از بین العلل اول و نظریات مارکس شمه ای گفت و سپس اشتباهات سران بین الملل را پیش کشید و ریاپان باکمال احتیاط گریزی هم به انقلاب اکتبر و نظریات فلسفی لنین زد . البته دیگران به مغالطه پرداختند او را متهم به کمونیست بودن کردند و جلسه پایان یافت . در راه از او پرسیدم چرا پاسخی به اظهارات دیگران نداد . گفت وضع او طوریست که اگر پلیس فرانسه بفهمد او کمونیست است ، ممکن است او را از فرانسه تبعید کند و او بدلائی نمیتواند به بلغارستان برگردد .

این جلسه نقطه عطفی در زندگی سیاسی من بود . زیرا از یکسویایی بردن به حق نادانی سیاسی خود از آن پس باتمام نیرو به مطالعه آثار مارکسیستی - لنینیستی موجود بزبان فرانسه پرداختم و از سوی دیگر دریافتم که به سخن زیبا ، هر قدر هم بزرگ انقلابی باشد ، باید پنحو انتقاد ی و بر پایه عمل انقلابی برخورد نمود .

کم کم راه خود را میافتدم و بتدریج دورنمای روشنتری در برابر من گسترده میشد ، بطوریکه وقتی در سال ۱۹۲۷ بمناسبت فشار مالی ( خرج تحصیلی من فقط مبلغ ۵۴ تومان بود ) از پاریس به شهر گرونوبل رفتم ، خود را کمونیست و در مسائل سیاسی صاحب نظر میدانستم . کم کم با سازمان دانشجویان کمونیست ارتباط یافته بودم ، در جلسات مختلف دانشجویی شرکت داشتم و محرمانه در حوزه حزبی فعالیت میکردم .

در این سال اطلاع یافتم که عویم سلیمان میرزا اسکندری برای شرکت در مراسم دهمین سالگرد انقلاب اکتبر به مسکو دعوت شده است و از آنراه به فرانسه خواهد آمد . این خبر برای من ، هم از نظر

عقیده ای و هم از لحاظ شخصی، مسرت بخش بود، بویژه آنکه اطلاع یافتم دو نفر (سلیمان میرزا و فرخی یزدی مد یرطوفان) شخصا از طرف حزب کمونیست اتحاد شوروی دعوت شده و دو نفر دیگر دولت شوروی به انتخاب دولت ایران واگذار شده بود. اگر اشتباه نکنم یکی از منتخبین دولت ایران برای شرکت در این جشن علمی دشتی بود و نفر دوم شیروانی مد یر روزنامه میهن.

پس از آنکه سلیمان میرزا در آغاز سال ۱۹۲۸ به پاریس آمد، اطلاع یافتم که وی پس از برگزاری مراسم جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر سفری به برلن کرده و پس از یکماه توقف در آنجا به همراهی رفیقی بنام مرتضی علوی، به نمایندگی از جانب مردم ایران در کنفره خلقهای موردم (Congrès des peuples opprimés) که در بروکسل انعقاد یافته بود، شرکت نموده است.

سلیمان میرزا کتابی را که درباره چگونگی برگزاری این کنفره بزبان فرانسه چاپ شده و حاوی نطق او هم درباره اوضاع ایران بود، برای مطالعه به من داد. آنرا با دقت خواندم. دیدم نمایندگان از احزاب و تعاملات مختلف سیاسی در این کنفره شرکت کرده اند، ولی قطعنامه های کنفره به اتفاق آرا "تصویب رسیده است. از او پرسیدم این توافق چگونه انجام یافته است؟ گفت مسئله اساسی کنفره این بود که دشمن مشترک خلقهای عقب مانده امپریالیسم و استعمار است و بنابراین در مبارزه برای استقلال ملی و آزادی همه میهن پرستان این کشورها، صرفنظر از مسلک سیاسی و عقیده اجتماعی، وظیفه دارند با هم علیه استعمار متحد شوند و لذا کلیه نمایندگان غیر کمونیست کشورهای دیگر و حتی آنها که دارای معتقدات دینی بودند، به همراه کمونیستها و سوسیالیستها یکدل به قطعنامه های کنفره را می دادند.

مسئله نوبی برای من مطرح شده بود. پس از اعتقاد راسخ به لزوم مرز بندی عقیده ای و مبارزه جدی ایدئولوژیک علیه مخالفان جهان بینی مارکسیستی، عقل انزوی من اتحاد با آنان را مطلقاً نفی میکرد. آخر چگونه ممکن بود مبارزه و اتحاد را با هم یکجا جمع کرد؟ با این وجود سکوت کردم و نزد خود تصمیم گرفتم که این مسئله را با رفقای کمونیست گرونیول در میان بگذارم. از عمو خود پرسیدم: این مرتضی علوی که به همراه شمدارین کنفره شرکت نموده کیست؟ یک دفعه مثل اینکه چیزی فراموش شده به خاطرش رسیده باشد، دست به جیب های خود برد و مانند کسی که دارد چیزی گم شده ای را جستجو میکند، گفت: در برلن بایک عده جوانان خوب ملاقات کردم. واقعا افکار روشنی دارند و با حشرات تمام بکار مشغولند. از دیدن این جوانان لذت بردم و امیدوار شدم که نسل جوان ایران با وجود این شکست های متوالی، پرچم آزاد یخواهی را بدور نیانداخته و با عزمی راسخ بکار مشغول است. مرتضی علوی هم یکی از بهترین آنهاست. دارم عقب همین نوشته میگردم. آنها آدم رس خود را داده اند که به تو بد هم تا اگر خواستی با آنها مکاتبه کنی. و سپس ناگهان به جستجوی خود پایان داد و از کیف بغلی خود کاغذ کوچکی را که روی آن فقط آدرسی نوشته شده بود، بیرون آورد. به من داد و گفت: شاید مفید باشد با این جوانان پاکیزه و فعال ارتباط بگیری. من که بشیوه عمل عمومی خود آشنا بودم و میدانستم که هیچگاه او مستقیماً مسئله ای را بصورت امریانه بیان نمیکرد و همواره طوری مسائل را مطرح مینمود که شنونده خود از آن نتیجه مثبت بگیرد، از اظهارات او دریافتم که وی جد امایی است مریاباگسروه دانشجویان برلن در ارتباط قرار دهد، بدون اینکه خواسته باشد از احترام بی پایانی که نسبت به او داشتیم سوء استفاده کرده علی رابه من تحمیل کرده باشد. وقتی فردای آنروز به او گفتم که نامه ای به آدرس مذکور نوشته فرستاده ام، بدون آنکه چیزی بگوید آثار خرسندی و رضایت از قیافه او نمایان بود.

این نامه سرمشأ ارتباط من با گروه کمونیست های برلن گردیده که مرتضی علوی و دکتر ترقی ارانی از بهترین اعضا آن بشمار می آمدند. علاوه بر این، آمدن سلیمان میرزا به پاریس برای من این قائده

بزرگ راداشت که در جریان اوضاع سیاسی ایران قرار گرفتم. در واقع برای نخستین بار فرصتی دست داد که با عوی خود درباره اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران بی پروا گفتگو کنم. میگویم "بی پروا"، نه از آن جهت که گویا سلیمان میرزا حاضر به بحث درباره مسائل سیاسی نبود، بلکه برای آنکه قبل از آمدن به اروپا در ملاقاتی تهائی که خواه در منزل پدر بزرگ و خواه در منزل خود سلیمان میرزا دست میداد، آنقدر اشخاص مسن تراز من گوش تا گوش می نشستند و درباره مسائل گوناگون صحبت میکردند که مرا یارای مدخله نبود و اگر گاهی هم بخود جرئت سوالی میدادم، ولو اینکه جواب مراقبت نمیگردد، به احترام عوی که او را جانشین پدر خود میدانستم، سکوت میکردم.

باری، گفتگوهای ما، اگرچه بصورت پراکنده انجام میگرفت و جوابهای عویم تا حدودی جنبه حکایت گوئی داشت، معذک اطلاعات فراوانی که در مورد اوضاع ایران آنروز و بویژه درباره رجال سیاسی آنزمان، دسته بندیهای درون هیئت حاکمه، سرسپردگی بسیاری از آنان به سیاست استعماری انگلستان و سوابق هر یک میداد، باندازه ای روشن کننده بود که حتی بعد هائیز در موارد بسیاری مورد استفاد من قرار گرفت.

ضمن همین گفت و شنود ها بود که روزی جزوه چاپ شده ای را از چندان خود بیرون آوردم و به من داد و گفت: این کتابچه را در برلین بدست آورده ام. مطالب بسیار جالبی درباره اوضاع کشور در آن نوشته شده که آموزنده است. چون متأسفانه نمیتوانم آنرا به ایران ببرم به تو میدهم. خیلی مفید بود اگر میشد از این کتابچه هاینجوی به ایران فرستاد که بدست مردم برسد.

این جزوه، که متأسفانه عنوان آنرا فراموش کرده ام، ولی خوب بخاطر دارم که در ابتدا آن نوشته شده بود: "تقدیمی فریدون"، واقعاً نوشته جالبی بود. انطور که بیاد دارم پس از آنکه ناپسامانی توده های مردم و فلاکت و بدبختی کشور را تشریح کرده بود، شرح مفصلی درباره سیاست استعماری انگلستان و غارتگریهای وی، بویژه در مورد نفت جنوب (با ارقام و اطلاعات جالب) داشت و سپس به داستان شاه شدن رضاخان بکک سیاست استعماری انگلستان پرداخته و کسانیکه در این ماجرا به او کمک کرده بودند، افشا مینمود. در پایان این جزوه کاریکاتوری در یک صفحه رسم شده بود که هر می رانشان میداد. در قاعده هرم دهقانان و کارگران و توده های مردم که زیر فشار قد خم کرده بودند، میگفتند: ما زحمت میکشیم. بلافاصله بالای سر آنها نظامیها، مأمورین پلیس و امنیه قرار داشتند که باتازیانه و تفنگ "امنیت برقرار میکردند" و پس از آن مالکین و اعیان بودند که به سر میبردند و سپس رجال سیاسی که بسلامتی پشیمانان استعمارگر مینوشتند و در پله بالاتر روحانیانی که تسبیح بدست داشتند و برای این نظم دعا میکردند و در رأس هرم رضاشاه جلوس کرده بود و میگفت من بر این اوضاع سلطنت میکنم.

چندی بعد تعداد زیادی از این جزوه ها از برلین رسید و بوسیله من به ایران فرستاده شد. ولی بعدها هر چه جستجو کردم نسخه ای از آنرا باز نیافتم و غیر از آنچه ذکر شد چیز دیگری درباره محتویات آن بخاطر من نمانده است. همینقدر یاد دارم که بعد از برگشتن به ایران روزی درباره آن از عوی خود سؤال کردم. گفت: سرتیپ درگاهی رئیس شهربانی وقت پس از مراجعت من به شاه گزارش داده بود که این نوشته را سلیمان میرزا تهیه کرده است و اجازه خواسته بود که مرا بازداشت کند. رضاشاه پرسید: بود آیا امضا؟ هم دارد؟ درگاهی جواب منفی داده بود، دستور توقیف من داده نشد، ولی در خانه من چندین پارچه تفتیش کردند، کتابها و نوشتهجات مرا بردند و چون چیزی از این بابت نیافتند به این اکتفا کردند که خانه و رفت و آمد های مرا تحت نظر گیرند.

در مدت اقامت سلیمان میرزا در ریاریس، بنا به تقاضای او، ملاقاتی با مارسل کاشن دیبرکل آتوروی حزب کمونیست فرانسه و سردبیر روزنامه اومانیه دست داد. در این ملاقات من بعنوان مترجم عوی خود



شرکت داشتم. این ملاقات در محیط بسیاریدستانه ای انجام گرفت. کاشن که از شرکت سلیمان میرزا در مراسم دهمین سالگرد انقلاب اکتبر و درکنگره ملت‌های مورد ستم استحضار داشت، باگر می‌آید از او پذیرایی نمود و بخاطر دارم که ضمن صحبت از جمله گفت: مبارزه‌ی ایران احزاب سوسیالیست اروپائی که به انقلاب و به مارکسیسم خیانت کرده اند، شدیدا مبارزه میکنیم، ولی سوسیالیست‌ها و مکرانتهای کشورهای مستعمره و وابسته، از جمله ایران را، یاران و متحدین جنبش کارگری جهانی میدانیم و برای آنان احترام عمیق قائلیم. سلیمان میرزا از این فرصت استفاده کرده پرسید: پس چرا روزنامه اومانیه شرحی علیه حزب اجتماعیان ایران نوشته آید؟ ما رسل کاشن تعجب کرد و با اطمینان گفت هرگز چنین چیزی در روزنامه اومانیه نوشته نشده است. سلیمان میرزا نسخه ای از روزنامه طوفان را که بعد بیست و هفت روز منتشر میشد و چنین خبری را درج کرده بود، از جیب بیرون آورد و به کاشن داد. من آن خبر را عیناً ترجمه کرده به ما رسل کاشن دادم. فوراً دستور داد شماره مورد استفاده طوفان و همچنین شماره های یکماه قبل و بعد آنرا آورند. مطلقاً چنین خبری در آن نبود. سلیمان میرزا پیشنهاد کرد که در اومانیه این مسئله تکذیب شود. فردای آنروز شرحی مبنی بر تکذیب در روزنامه اومانیه تحت این عنوان: «در ایران هم جاعلین یافت میشوند!» منتشر گردید.

چیز دیگری که از دوران اقامت عمویم در پاریس بخاطر من ماند، شرکت در دعوت ناهاری است که از جانب دکتر قدیمی کاردار سفارت ایران در پاریس بعمل آمده بود. در این ضیافت همه از شخصیت‌های ایرانی که در پاریس بودند نیز حضور داشتند. از میان همه آنها نام عباس اقبال و ذکاء الدوله غفاری بخاطر من ماند است. در پایان ناهار ذکاء الدوله نطقی ایراد کرد که ضمن آن با تمجید از سیاست انگلستان «که مانع از نفوذ بلشویسم در ایران است» و تجلیل از تقی‌زاده که آنوقت در لندن بود، اشاراتی به شرکت سلیمان میرزا در جشن انقلاب اکتبر نمود. خطاب بوی گفت: «از شخصی مانند شما که بوطن خواهی و دینداری معروف هستید، چنین کاری بعید است». سلیمان میرزا که از آغاز نطق ذکاء الدوله و تعلق‌های وی از سیاست استعماری انگلستان سخت برآشفته بود، پس از پایان اظهارات وی برخاست و در پاسخ وی بدواً باشواهد و قرائن غیرقابل انکار سیاست استعماری و غارتگرانه انگلستان را در ایران فاش ساخت (بطوریکه عده ای از مدعوین از جمله مرحوم عباس اقبال را به تحسین و تایید واداشت). سپس مطالبی گفت که عین آنها را بخاطرندارم، ولی محتوی عده آن بدین قرار بود: همه میدانند که من در زمان حکومت تزاری باچه شدتی علیه سیاست ظالمانه و تحمیلات اقتصادی و سیاسی آن دولت نسبت به کشور ما مبارزه کرده‌ام. نطق‌های من چه در مجلس و چه در خارج از آن علیه سیاست استعماری روس و انگلیس نسبت به ایران و اقدامات من در رأس حزب دمکرات علیه نیروهای این دو دولت که خاک ما را بین خود تقسیم کرده بودند، بهترین شاهد این واقعیت است. ولی آنروز شما و امثال شما زیر پرچم این دو دولت سینه میزدید و غنایماد خله آنانرا علیه جنبش مردم طلب میکردید. اکنون که توده‌های مردم روسیه حکومت جابر تزاری را برانداختند و تمام امتیازات اقتصادی و سیاسی تحمیلی به کشور ما را لغو کرده اند، یکباره وطن پرست شده و تحت عنوان دین و مذهب دست بردارند از انگلستان که بزرگترین دشمن اسلام و مسلمانان است، زده آید. خیراقایان، نخستین شرط دینداری وطن پرستی است و نخستین شرط وطن پرستی اقدام در جهت منافع توده‌های محروم و مظلوم است. بهمین جهت امروز که مردم روسیه حکومت جابر را سرنگون کرده و در همسایگی کشور ما دولتی بوجود آورده اند که با هرگونه ستمگری و استعمار مبارزه میکند، وظیفه همه وطن خواهان و آزادی طلبان ایران، اعم از هر عقیده و مذهبی که دارند، اینست که با اتکال به دوستی انسان شرافتمند و گران انگلیسی را از سر مملکت و مردم ما بکنند. وظیفه ای که علی بن ابی طالب در مقابل تمام دینداران قرار داده اینست: کن للظالم خصماً و



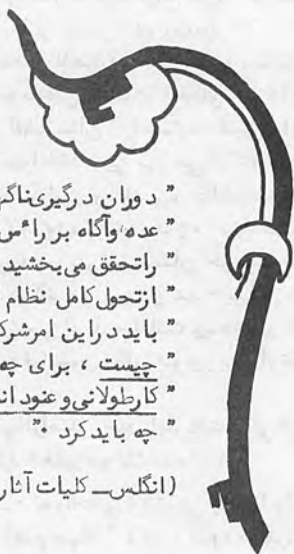
للمظلوم عونا ( خصم ظالم و یار مظلوم باش ) \* ، ولی تقی زاده ها و کسانی مانند شما برای حفظ منافع خود با ظالمین استعمارگرانگلیسی همدست میشوند تا به مردم مظلوم ایران بیش از پیش ظلم روا دارند . این روش نه تنها وطن پرستی و دینداری نیست ، بلکه خیانت و کافری است و نگاه مرا ملامت میکنند که چرا دعوت دوستان مردم مظلوم ایران را پذیرفته ام . سکوت بهت آمیزی این مجلس را فرآ گرفت و کم کم هریک از مهمانان بعنوانی سالن مهمانی راترک کردند و رفتند . من به اندازهای تحت تاثير اظهارات منطقی عوی خود رفته بودم که بمحض خروج از مهمانخانه بی اختیار هر دو دست او را گرفته بوسیدم .

ط  
در زمستان سال ۱۹۲۸ مرتضی علوی برای ملاقات با من به پاریس آمد و در نتیجه این دیدار ، ارتباط من با گروه دانشجویان کمونیست ایرانی مقیم المان جنبه سازمانی یافت . شرح این ملاقات و چگونگی ارتباط با گروه دانشجویان کمونیست ایرانی مقیم المان را در شماره های آینده " پیکار " خواهم نوشت .

### انقلاب و توده ها

" دوران درگیری ناکهانی انقلابات ، هنگامیکه اقلیت کم  
" عده ، واگاه بر رأس توده های ناآگاه قرار میگرفت و انقلاب  
" راتحقق می بخشید ، گذشته است . در جائی که صحبت  
" از تحول کامل نظام اجتماعی در میان است ، خود توده ها  
" باید در این امر شرکت جویند و درک کنند که مبارزه بر سر  
" چیست ، برای چه خون میریزند و جان می بازند .  
" کارطولانی و عنودانه لازم است تا توده ها درک کنند که  
" چه باید کرد ."

( انگلس - کلیات آثار بزبان روسی ، جلد ۲۲ ، صفحه ۵۴۲ )



# د افغانستان

## درخت امید به شکوفه نشسته است

صبح روز ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ (۲۶ تیرماه ۱۳۵۲) ورق تازه ای در تاریخ افغانستان، کشور همسایه، همزیان و دوست ماگشوده شد. جنبش افسران جوان برهبری محمد اودنخت و ز پیر پیشین این کشور، تخت و تاج محمد ظاهرشاه رابه موزه تاریخ سپرد. د افغانستان جمهوری اعلام شد، حادثه ای که حد اقل تصور وقوع آن باین زودی دشوارمینمود.

تاشامگاه ۱۶ ژوئیه (۲۵ تیرماه) محمد ظاهرشاه، چون محمد رضاشاه، سلطنت خود را "ابدی" میخواند، هرچند آگاه بود که د سرزمین او طوفان حوادث تخت و تاج های بسیاری رابر باد داده است. تا آنوقت غرب نیز "ثبات سیاسی افغانستان" رامینمود. شیوهای تبلیغاتی واشنگتن برای ارتجاع افغانستان نغمه های شورانگیز مینواختند. بی بی سی از "تمایلی مسئولین کشور برای پیوستن به پیمان سنتو" سخن میگفت. خبرگزاری یونایتد پرس ظاهرشاه رابه "سیتو" فرامیخواند. تایمز لندن دوهفته قبل از وقوع حادثه ۱۷ ژوئیه نوشته بود: "د افغانستان هیچ بادمخالفی از هیچ سوی نیوزد". از اینهمه ستایش، دربار افغانستان خرسند بود.

تغییر رژیم د افغانستان باتأیید همگانی مردم رو برو شد. بویژه زحمتکشان شهروده ایمن حادثه رابه فال نیک گرفتند. باسقوط رژیم پرادبار سلطنت پرده تزویر افتاد. زندانیان سیاسی آزاد شدند. مردم زبان گشودند. روزنامه فرانسوی فیکارو دو روز بعد از تغییر رژیم د افغانستان نوشت:

"کشور کوهها و عقابها آرامش خود رابازیافت. ولی طوفانی که این حادثه در دربار ایران برپاکرد، هنوز فرونشسته است."

مخالفت بارژیم جمهوری اندک بود. نه واحدی از ارتش به دفاع از سلطنت برخاسته. نه قبيله ای قیام کرد و نه جامعه روحانیت "اطلام جهاد" داد. آنچه ظاهرشاه در رم منتظران بود، به وقوع نپیوست. فریاد کوتاه یکی د افسر درباری بی گلوله خاموش شد. وزیر که مردم را به دفاع از "استقلال" فراخواند، زودتر از انتشار اعلامیه اش به ایالتیاریخت و مجتهدی که "افغانستان بدون شاه راناممکن میدانست" از نامیدی خود راحلق آویز کرد. ولی کودتای ۲۱ سپتامبر، که با موفقیت سرکوب شد، نشان داد که امیرالایسم و ارتجاع داخلی مانند همیشه آرام نیستند و آرام نخواهند. نشست و بهمین جهت هشجاری واتحاد مردم د دولت جمهوری شرط اساسی تحکیم پیروزی بدست آمده است.

راه دشوار استقلال

افغانستان در شمال غربی آسیای مرکزی در میان کشورهای شوروی، ایران، پاکستان و چین قرار

گرفته است. مجموع خاک آن ۶۵۵ هزار کیلومتر مربع است که ۸۰ درصد آن کوهستانی است. جمعیت افغانستان را بین ۱۲ تا ۱۷ میلیون نفر اعلام میکنند. علت ناآگاهی از جمعیت واقعی کشور پراکندگی روستاها، وجود کوههای صعب العبور، زندگی قبیله ای و عقب ماندگی عمیق اقتصادی و اجتماعی است که سرشماری دقیق را عملاً غیرممکن میسازد. در پهنه خاک افغانستان اقوام گوناگونی در کنار هم زندگی میکنند. زندگی دشوار کوهستانی، جدال دائم با طبیعت افغانها را مردمی پرتحمل و بی باک بارآورده است.

تاریخ افغانستان مانند سرزمین آن کهن و پرحادثه است. در قرن چهاردهم میلادی مناسبات فئودالی در آن شکل میگیرد، جنگهای داخلی گسترش می یابد، هجوم به سرزمینهای نزدیک فزونی میگیرد. خانهای افغان بارها سرزمینهای همجواریا بخون کشیده اند و خود بارها مورد تهاجم قرار گرفته اند. نخستین دولت افغانستان در قرن هجدهم (۱۷۴۷) پای میگیرد.

استعمار انگلستان برای دست یابی بر افغانستان دو بار به این کشور هجوم برد. در جنگ ۱۸۳۸-۱۸۴۲ افغانها استعمارگران انگلیسی را بشدت گوشمالی دادند ولی در جنگ ۱۸۷۸-۱۸۸۰ مغلوب آنها شدند.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر جنبش ضد استعماری افغانستان را شدیداً تحت تأثیر قرار داد. مقاومت مردم فزونی یافت، درگیری بانظام استعماری انگلستان بیشتر شد. طغیان همگانی مردم پیروزی ۱۷ مه ۱۹۱۹ راهمراه آورد. در این روز افغانستان استقلال خود را باز یافت. دولت جوان شوروی اولین کشوری بود که دولت جوان افغانستان را بر رسمیت شناخت. در سال ۱۹۲۱ بین دولت - های شوروی و افغانستان موافقتنامه دوستی امضاء شد. این موافقتنامه استقلال افغانستان را تحکیم کرد.

محمد ظاهر شاه، که تخت و تاج او در جنبش ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ بر باد رفته، از سال ۱۹۳۳ بر این کشور حکومت میکرد. او حاکم مطلق افغانستان بود. محمد ظاهر شاه چون محمد رضاشاه شفته خود بود، از تعلق و چالپوسی لذت میبرد و پیش خود می اندیشید "از جانب خدا رسالتی برای هدایت و رهبری مردم افغانستان" بعهده دارد. محمد ظاهر شاه، چون محمد رضاشاه، با "شجاعت" خود را "عقل کل" میخواند و تمام کسانی را که در "درایت" او تردید میکردند، بی تأمل نابود میکرد. این گفته اوست: "من هستم که افغانستان هست!"

### مظاهر نخبیت با رسلطنت

افغانستان يك کشور عقب مانده کشاورزیست. صنایع آن نهایت ناتوان و کم وسعت است. بیش از ۸۰ درصد درآمد ملی کشور از کشاورزی و دامپروری بدست می آید. بیش از ۵۸ درصد مردم سواد خواندن و نوشتن ندارند. کشور بدون راه، راه آهن و وسایل مدرن نقلیه است. حمل و نقل کالاهای مسافر بیشتر با شتر صورت میگیرد. از مجموع ساکنین کشور تنها کمی بیش از ۱۰ درصد در شهرها بسمیرند. قسمت مهم صادرات کشور فراورده های کشاورزیست. در حالیکه سرزمین افغانستان غنی است. آب و هوای آن امکان ایجاد يك کشاورزی گسترده را فراهم میسازد. در سینه آن انواع مواد معدنی - زغال سنگ، نمک، آهن، مس، سرب، فیروزه، نقره، طلا و نفت یافت میشود. این ثروت هنوز دست نخورده باقی مانده است.

در فاصله سالهای ۱۹۵۳-۱۹۶۳، در آن ایام که داود خان نخست وزیر این کشور بود، برای جلب کمک های اقتصادی و فنی شوروی کوشش چشمگیری آغاز شد. اتحاد شوروی که در دوستی خود با

کشورهای درحال رشد، بویژه همسایگان خویش بی ریاست، آمادگی خود را برای دادن هر نوع کمک اقتصادی، فنی و فرهنگی به افغانستان اعلام کرد. با کمک اتحاد شوروی تاکنون بیش از ۶۰ واحد اقتصادی در افغانستان ایجاد شده است.

در سال ۱۹۶۴ بر اثر فشار افکار عمومی، دربار محمد ظاهر شاه باید پیش نخستین قانون اساسی کشور موافقت کرد. تصویب این قانون با تمام نقص ها و کمبودیهای آن گاهی به پیش بود. ولی عدم اجرای مواد مترقی آن بزودی آتش خشم مردم را شعله ور کرد. قانون اساسی جدید در همان حال که آزادی احزاب و جمعیت های سیاسی، آزادی بیان و قلم را اجازه میداد، چیزی که فقط بطور محدود اجراء شد، برای دربار و شخص شاه اختیارات نامحدود قائل شده بود. قانون اساسی جدید افغانستان به دیکتاتوری سلطنتی ظاهر شاه صورت قانونی میداد.

محمد داود با طرح این قانون مخالفت کرد. او میخواست دربار دامنه اختیارات خود را محدود سازد، بین قوه مقننه و قوه اجرائیه خط فاصل کشیده شود، رئیس دولت تابع دربار نباشد، مجلس سنا منحل شود و نمایندگان مجلس شورای ملی بدون دخالت دربار و با رأی واقعی مردم انتخاب گردند. شاه پیشنهاد های محمد داود را "گستاخی" خواند و او را مجبور به کناره گیری از نخست وزیر کرد.

### موضوع پشتونستان

اختلاف میان افغانستان و پاکستان بر سر پشتونستان يك اختلاف قدیمی است. کشمکش بر سر پشتونستان از آن زمان آغاز شده که میان نمایندگان استعمار انگلستان در هند و دولت دست نشانده افغانستان در تعیین سرحدات غربی امپراطوری بریتانیا در شبه قاره هند وستان موافقت نامه ای امضا شد. این موافقت نامه به قرارداد و یا خط "دوراند" معروف است. در آنوقت "سرتیمور دوراند" نماینده دولت انگلستان، در تعقیب يك سیاست "تفرقه انداز و حکومت کن" تمام مناطق پشتون نشین قاره هند وستان را دونیم کرد. نیمی را در داخل پاکستان نگه داشت و نیم دیگر را به افغانستان داد.

بعد از استقلال هند و پاکستان خط مرزی افغانستان و پاکستان همان "خط دوراند" تعیین شد.

افغانها همواره برای بازگرداندن آن قسمت از پشتونستان، که در خاک پاکستان قرار گرفته است، کوشیده اند. در سال ۱۹۴۷ به اشاره دولت انگلستان، از طرف دولت پاکستان در پشتونستان پاکستان فرزند می انجام گرفت که نتایج آن از قبل معلوم بود. بعد از پایان فرزند م دولت پاکستان اعلام کرد که پشتوها خواسته اند در پاکستان باقی بمانند!

امید هایی که دولت جدید برانگیخته است

محمد داود که جنبش ۱۷ ژوئیه را به پیروزی رساند، چهره سرشناسی است. او در میان مردم و افسران جوان هواخواهان بسیار دارد. اقدام جسورانه او در سرنگون کردن رژیم قرون وسطائی محمد ظاهر شاه از طرف مردم افغانستان با کرمی استقبال شد.

از عمر رژیم جدید هنوز مدت زمانی نمیگذرد. جمهوری خواهان هنوز از تصفیه دستگاه های اداری و انتظامی فارغ نشده اند. سلطنت پران مردم افغانستان کوه باری از مصائب برجای نهاد ه است. جمهور جوان افغانستان ایجاد شرایط مساعد برای زیست، مبارزه با گرسنگی، بیکاری، بیسی

سوادی، بیماری راهد فهای نخستین خود قرارداد ه است. محمد د اود خود پنهان نمیکند که کشورش هم اکنون باکوھی از مشکلات اقتصادی واجتماعی روبروست، که رژیم مستبد ه سلطنتی باقی گذاشته است؛ با اینحال افغانستان با سرعت چهره خود را تغییر مید هد. فرستاده تایمز لندن اعتراف میکند که

"همه جا جنب و جوش تازه ای بچشم میخورد. در دیدگان مردم شعله امید زبانه میکشد. نام و نشانی از سلطنت نیست. گوئی "خدا یروی زمین" چون تکه ای یخ در آفتاب تند هند وکشر آب شده است. مردم باجرات تا غید میکنند که رژیم سلطنت برای آنها کابوس وحشتناکی بوده است."

روزنامه فرانسوی لوموند نوشته است:

"نخستین گام رئیس جمهوری افغانستان در تعدیل هزینه زندگی، در جلوگیری از اجحاف و احتکار، مردم را به آینده بهتری که در پیش است امید وار کرده است. سقوط سلطنت استبدادی محمد ظاهر شاه بیشتر از همه روشنفکران جوان را بوجد آورد ه است. آنها با شور و هیجان آمادگی خود را برای گشودن راه تکامل آزاد کشور اعلام کرده اند."  
دومین گام مهم در میدان آموزش و پرورش کشور برداشته شد. روز ۲۴ اوت ۱۹۷۳ دولت افغانستان فرمان آموزش همگانی و رایگان را برای همه کودکان وجوانان صادر کرد. د فرمان دولت گفته شده است:

"از این پس آموزش ابتدائی، متوسطه، فنی - حرفه ای و عالی بطور کامل در دست دولت قرار میگیرد. دولت افغانستان از این پرازکار مراکز آموزشی خصوصی جلوگیری خواهد کرد. تمام مراکز آموزشی جزو ابواب جمععی دولت درمی آید. آموزش مجانی است و دولت جمهوری افغا - نستان بر سر تکاملی آن دقیقاً نظارت خواهد کرد."

روزاواول سبه امبراعلام شده که دولت افغانستان در اندیشه تدوین قانون اساسی: از ه ایست که شرایطا د مکرراتیک راد رکشور فراهم خواهد ساخت. این قانون آزاد بهای فردی واجتماعی را تضمین خواهد کرد. برای ما ایرانیها، که بار سنگین مصائب ناشی از دیکتاتوری محمد رضا شاه را بردوش خود عمیقاً احساس میکنیم، هر پیروزی برادران افغانی خرسندکننده است. باشد تا جوانه های امید در کشور همسایه دوست ما افغانستان بیشکدوماد رساله های نزدیک آینده افغانستان بهتری راد رکنار خود ببینیم."

نوید

### بدون تفسیر

دانشجویان افغانی مقیم مونیخ (آلمان غربی) بنسبیت استراری رژیم جمهوری د افغانستان جشنی برپا کردند. انجمن دانشجویان ایرانی د مونیخ به این "دلیل" که رژیم جمهوری افغانستان نیز "ارتجاعی" است، با شرکت دانشجویان ایرانی در این جشن مخالفت کرد. یکی از دلایل گرداننده ها نوشت است انجمن دانر - جویان ایرانی د مونیخ مبنی بر "ارتجاعی" بودن رژیم جمهوری افغانستان این بود که اتحاد شوروی اولین کشوری بوده است که آنرا برسمیت شناخته است!



\*\*\*\*\*  
 در باره اثرمارکس و انگلس  
 \*\*\*\*\*

## «خانواده مقدس»

( یا : « انتقاد از انتقاد انتقادی، علیه برونو باوئر و شرکا » )

« خانواده مقدس » نخستین اثریست که مارکس و انگلس آنرا مشترکاً نگاشته اند و تاریخ تا ۱ سپتامبر - نوامبر ۱۸۴۴ است. این اثر اولین بار در فوریه ۱۸۴۵ در شهر فرانکفورت آلمین انتشار یافت.

مارکس و انگلس هر یک جداگانه و مستقل از یکدیگر از ایده آلیسم و دمکراتیسم انقلابی به نتایج ماتریالیستی و کمونیستی رسیدند و در تابستان ۱۸۴۴ عقاید خود را با هم مقایسه کردند و چنانکه انگلس تصریح میکند به « توافق کامل خودشان در کلیه زمینه های تئوریک » متوجه شدند ( کلیات مارکس و انگلس - ج ۲۱ - صفحه ۲۲۰ ) پس از بی بردن بوجود این « توافق کامل »، مارکس و انگلس آغاز کردند به تنظیم مشترک جهان بینی علمی و انقلابی خود. اولین کاری را که در این زمینه لازم شمرند آن بود که در باره عقاید و نظریات متحدان سابق خود، و در میان آنها مقدم بر همه برونو باوئر و دستیارانش، اظهار نظر مصرح کنند و مرز افکار خود را با آنان مشخص سازند. کتاب « خانواده مقدس » بخاطر اجرا همین مرز بندی فکری نگاشته شده است.

موضوع کتاب مناظره ایست انتقاد آمیز اولا با مقاله ای که ادگار باوئر در باره پروند نگاشته ثانیا با نظریات برونو باوئر در باره تاریخ، سوسیالیسم و کمونیسم که وی طی سه مقاله در باره مسئله یهود بیان داشته؛ ثالثا در باره تقریظی که شلینگ در حق کتاب « اسرار پاریس » تاگلیف نویسنده فرانسوی اوژن سو نوشته و رابعا در باره روابط « روزنامه همگانی ادبی » با خبرنگارانش، بحثابه شکلی از مناسبات علمی « انتقاد » نسبت به « توده ها ».

برای آنکه جهت مناظره آمیز و پولمیک کتاب قوی تر شود، مارکس و انگلس بر آن شدند که آنرا بالحنی طنز آمیز بنگارند. و نیز از آنجاکه « انتقاد » در نزد برادران باوئر، شکل مطلق شده

"خود آگاهی" بمعنای هکلی این کلمه است و این "انتقاد" مدعی است که رهاگر معنوی "توده ها" منجمد است، لذا مارکس و انگلس بر آن شدند که نقادی از این نظریات رایشل "تعود شناسی روح مقدس" و بشیوه هکلی عرضه دارند: بدین معنی که "انتقاد مقدس" از وجود خود جدایی - شود و با مسائل روز مره زندگی انگلیسی و آلمانی و فرانسوی آشنا میشود و واقعیت رادیکال کتیک محض و نظری مستحلی میگردد و سپس این "انتقاد"، مقامات و اسرار پیرومه معکوس راطی میکند که عبارت باشد از آفرینش جهان از دیاکتیک محض، و آنگاه "انتقاد" چشم بر خویش میدوید و در خود فرو میرود و "مطلق" میگردد و تجسم انفرادی خود را در وجود ذی وجود جناب بیرونو باوثر باز می یابد و سپس "توده ها" را، البته این بار بصورت "توده های انتقادی"، در وجود خود کشف میکند و آنگاه از آنها جدا می شود و بخاطر کسب آرامش بدیعی (سته تیک) در یک تصویر یا چهره هنری متمرکز میشود و بدینوسیله کفاره گناهان خود را می - پردازد و سرانجام بعنوان دومین مسیح ظفرمند "محررانقادی" را بر پامیدارد و بعد از غلبه بر اژدها، باشکوه تمام به آسمان میرود و بدینسان "انتقاد محض" از عرضه گناه الود زمین محسوس میشود و دلیلی این محو نیز قوانین تکاملی درونی خود اوست. این مطالب که گفتم طه فصل و یک بی گفتار بیان شده است.

مارکس و انگلس در این شکل طنزآمیز هگل مآبانه، محتوی علمی ژرفی را درج کرده اند. مارکس و انگلس در مقابل این حکم اساسی باوثر که میگفت: " دشمن حقیقی روح را باید در توده ها جست"، بر پایه واقعیات تاریخی، مبرهن میکنند که فکرواندیشه، هر بار که از منافع توده ها دوری جست و از آنها گسست، کارش به رسوائی و فلاکت کشید. مارکس و انگلس از این بحث به نتیجه مهمی میرسند که از احکام بزرگ ماتریالیسم تاریخی است. آنها مینویسند:

" هر قدر عمل تاریخی اساسمند تر باشد، حجم توده های که آن عمل تاریخی امر آنهاست، افزایش می یابد." ( ج ۲ - ص ۹۰ )

مارکس با استفاده از پژوهشهایی که در سالهای ۱۸۴۳ - ۱۸۴۴ انجام داده بود، ثابت میکند که کمونیسم از جهت حلی رادیکال ترین محصولات انقلاب بزرگ بورژوائی فرانسه در پایان قرن هجدهم است و ماتریالیسم دوران معاصر از جهت نظری و تئوریک چنین محصولی است. سپس مارکس مینویسد که " در ماتریالیسم فرانسه دو گرایش یا جریان وجود دارد که یکی از دکارت سرچشمه میگردد و دیگری لاک" ( همانجا - صفحه ۱۳۹ )

اندیشه کمونیسم بالضروره از تکامل علم اقتصاد ناشی میگردد. مارکس نتیجه تحقیقاتی را که ضمن " دست نویسه های اقتصادی - فلسفی سال ۱۸۴۴ " کرده است، تعمیم میدهد و به این نتیجه میرسد که در تضاد بین ثروت و فقر، مالکیت خصوصی باثروت جهت محافظه کارانه و زوال یابنده تضاد و پرتاریا جهت ویرانگر و انقلابی آن است. مارکس قبلا در مقاله خود موسوم به " در باره انتقاد از فلسفه حقوق هگل " به نقش تاریخی پرتاریا اشاره کرده بود، و لسی در " خانواده مقدس " با تحلیلی وضع اقتصادی کارگران این نتیجه گیری باسراحت و تأکید بیشتری مطرح میگردد.

در " خانواده مقدس " یک سلسله احکام مهم مطرح گردیده است که نشان میدهد مارکس ادراک خود را از سرشت و ماهیت " مناسبات اجتماعی " نسبت به گذشته عمیقتر ساخته است. مارکس در سال ۱۸۴۳ به توصیف کلی مناسبات بین اعضا " جامعه مدنی " رسیده بود و تصریح کرده بود که این مناسبات، مناسباتی است واقعی که فعالیت سیاسی و دولتی این جوامع را تعیین میکنند.



ولی در "خانواده مقدس" به این توصیف کلی مناسبات اجتماعی بسند و تعین نماید و توجه خود را به اندیشه خصلت عینی و مادی مناسبات تولید که مستقل از شعور انسانی است، معطوف میسازد. به همین مناسبت مارکس صنعت را "شیوه بلاواسطه تولید خود زندگی" مینامد (ص ۱۱۶). نظریات مارکس درباره نقش پرلتراریا و نقش مناسبات تولید گامهای برجسته است در تکامل مارکسیسم. مارکس در "خانواده مقدس" از نظر جامعه شناسی به تحلیلی خصلت وارثگونه و مغلطه - آمیز مناسبات ایده و تولدیک در جامعه بورژوازی میبرد از دو بویژه مبانی اسلوبی پدیدایش این نظریات وارثگونه و مغلطه آمیز درباره واقعیت را که به ایده الیسم و سوپرکتیویسم منجر میشود، مورد پژوهش قرار میدهد. مارکس میگوید که محتوی این اسلوب عبارت است از یک سفسطه ایده - الیستی، یعنی: آن خصلت مشترکی که به اشیاء مختلف متعلق است و بصورت مفهوم معینی درآمده، مثلا مانند "شعور" و "اندیشه"، نتیجه معلول خود این اشیاء اعلام نمیکرد، بلکه بصورت شعور مطلق و "اندیشه محض" علت اشیاء اعلام میشود و نتیجه حرکت فکری از کل به جزء، از مجرد به مشخص، به عمل خلقت واقعیت بوسیله موجودی که صاحب شعور و اندیشه است، تبدیلی میشود.

در "خانواده مقدس" مارکس و انگلس همراه در هم کوفتن بینش ذهنی - ایده الیستی با وثر و هواد ارانش، نظریات خود را درباره مسائل مربوط به کمونیسم علمی و فلسفه و زیباشناسی و روانشناسی و آتیه نسیسم علمی گسترش دادند. ولی بنای بینش مارکسیستی هنوز در این اثر یکدست و تمام و کمال نیست و اندیشه های بنیادی کمونیسم علمی با مصطلحات انتروپولوژی یا انسان شناسی ماتریالیستی بیان میگردد، یعنی تحلیل طبقاتی مسائل بدست داده نمیشود، و نیز با آنکه نظریات پرودن و فویرباخ در این اثر مورد انتقاد قرار میگیرد، هنوز به این نظریات پیش از حد لازم ارزش نهاده میشود. چنانکه میدانیم تنها رساله های ۱۸۴۵ - ۱۸۴۶ مارکس و انگلس بشکل نهائی مرز بین بینش خود از سوئی و پرودن و فویرباخ را از سوی دیگر برقرار میسازند.

اهمیت و فایده تاریخی "خانواده مقدس" از چارچوبی که مؤلفانش در نظر داشتند (یعنی انتقاد و بر ملا ساختن خطای فکر برادران با وثر و دیگر همفکران آنها) بعضی بیستراست این اثر نقش بویژه فلسفه رادربینش مارکسیستی برجسته میکند و به همین جهت در سالهای ۹۰ قرن نوزدهم که بحثی در گرفت، درباره آنکه آیا مارکسیسم اصولا فلسفه ای دارد یا نه، باردیگر نام "خانواده مقدس" بمیان آمد و لنین این اثر را با دقت مطالعه و خلاصه برداری کرد و درباره این حکم مارکس که با افزودن شدن اساسی عمل تاریخی، حجم توده هائی که آن عمل تاریخی امر آنها و متعلق به آنهاست، افزایش می یابد، چنین نوشت:

" این حکم یکی از ژرف ترین و معروف ترین احکام بنیاد گزاران کمونیسم معاصر است." (کلیات لنین - ج ۲۸ - صفحه ۲۹۷)

## آخساملارین باتقین چاغیندا

بو بیر قیسا زمان اوچون اولسادا  
جانلان دیریر گوزلریمین نونونده  
آجی آجی چیرکین حقیقت لری  
آخیر گوزلریمین یاشی  
اما

بو صحنه لرین آرخاسیندا  
بیردن کوزوم دوشنده  
گویون قانا بولاشمش کوبنگینه  
هیجاندان بوغازیم بیجیلیر  
چیرپیندیر نوره کیم آغزیم کلید له نیر  
بیلیمیره... بو حاللاری یارادان ندیر؟!  
کدرمی؟ قورخومو؟ امیدمی؟!  
بلی.. امید

چونکی اینانیرام بونونلا بئله  
ظفر گونشین دیر  
بنه او بوتون جلال شوکت وعظمتیله  
صباح دوغاجاغدیر  
آبدین

آخساملارین باتقین چاغیندا  
دولور هیجانلایچیم  
اوجا اوجا داغلارین آرخاسیندا  
گونشین باتماسینی کوردوکوم زمان  
هر گون

سوروشورام ایستمه دن  
ئوز ئوزومدن  
گونش ندن باتیر؟!  
آخساملارین باتقین چاغیندا

دولور هیجانلایچیم  
کسیلیر نفسیم  
دالغالی فیرطینالی دئیز لرده  
گونشین بوغولماسینا باخدیقیم زمان  
بوخ اولورام بو صحنه لرین ایچینده  
ئوزومی اونوتموش کیمی  
ینه سوروشورام  
ندن؟  
ندن گونش بوغولور؟!  
زمان دورمادان گمشچیر  
گونشی قوران  
دهشلی قاراللیق ئوز قارا پرده سینی  
گونشین و اوندان دوغان  
آبدینلیقلارین  
اوزوله چکیب ئورتور

## مرگ و زندگی خورشید

و سرشك از دیده ام فرو می ریزد

اما

آندم که آنسوی این منظره ها  
چشم به جامه ارغوان آسمان میدوزم  
گلوم رانشاط میگیرد  
دل می‌طپد ، زبانم بند می‌آید  
نمیدانم چیست

نمیدانم چه چیزی این حال را در من برمی‌انگیزد  
آیا ندوه است یا ترس یا امید ؟

آری امید

زیرا باورمندم که  
خورشید پیروز بارد یگر  
با همه شکوه و بزرگواری خود  
بمسوی آسمان بر خواهد خاست .

ترجمه از آذ رایجانی بفارسی  
از: ك

شبیگر

دل از هیجان انباشته میشود  
هنگامیکه نظرمیکنم به آنسوی کوهسار بلند  
و مینگرم فروخفتن خورشید را .  
هرروز از خویش  
بیخودانه میپرسم :  
از چیست که خورشید غروب می‌کند ؟

شبیگر

دل از هیجان انباشته میشود  
نفسم میرد  
آندم که به غوطه زدن خورشید  
درد ریای موج طوفان زا  
مینگرم .

دراین منظره هامحو میشوم  
همانند کسی که خود را فراموش کند  
باز میپرسم :  
از چیست که خورشید غرقه میشود ؟

زمان بید رنگ درگذاراست  
تیرگی ترس آور  
که بدنبال خورشید میخزد  
پرده تاری را

برآن نوری که فرزند اوست میگسترد  
این زمان ، گرچه کوتاه است  
حقایقی زشت را در برابر دیدگانم نمودار میسازد

# زندگی دانشجویان

## در جمهوری دمکراتیک آلمان

هفتم اکتبر ۱۹۷۳ (۱۵ مهرماه ۱۳۵۲) ۲۴ سال از تشکیل جمهوری دمکراتیک آلمان میگذرد. جمهوری دمکراتیک آلمان، نخستین دولت کارگری - دهقانی آلمان، که بر ویرانه های فاشیسم پایه - گذاری شد، در این دوران از نظر تاریخی کوتاه به یک کشور شکوفان و پیشرفته سوسیالیستی مبدل شده است. تظاهر این شکفتگی و پیشرفت را، که نتیجه استقرار حاکمیت طبقه کارگر و رهبری خردمندانانه حزب وی، حزب سوسیالیست متحد آلمان است، از جمله میتوان در زمینه فرهنگ و زندگی دانشگاهی مشاهده کرد.

ادامه و تکامل سنت مترقی و انقلابی بی دانشگاههای آلمان

دانشگاهها و برخی از مدارس عالی جمهوری دمکراتیک آلمان دارای تاریخ چندین صد ساله هستند. دانشگاه لایپزیک (Leipzig) سال تأسیس ۱۴۱۹، دانشگاه رستک (Rostock) سال تأسیس ۱۴۱۹، دانشگاه گرایفزوالد (Greifswald) سال تأسیس ۱۴۵۶، دانشگاه ویتنبرگ (Wittenberg) سال تأسیس ۱۵۰۲، دانشگاه هاله (Halle) سال تأسیس ۱۶۹۴، که با دانشگاه ویتنبرگ یکی شد و دانشگاه ویتنبرگ - هاله نام گرفت، دانشگاه ینا (Jena) سال تأسیس ۱۵۵۸، آکادمی معدن فرایبرگ (Freiberg) سال تأسیس ۱۷۱۵، دانشگاه فنی درسدن (Dresden) سال تأسیس ۱۸۲۸، و دانشگاه برلین (Berlin) سال تأسیس ۱۸۱۰ از قدیمیترین و مشهورترین دانشگاههای آلمان و سراسر اروپا هستند. در این دانشگاهها دانشمندان برجسته ای که شهرت جهانی داشته اند، تدریس کرده اند، مانند: امانوئل کانت (Immanuel Kant)، هگل (Hegel)، برادران هومبولت (Humboldt)، یوستوفن لیبیگ (Justus von Liebig)، ربرت کخ (Robert Koch)، روننگ - رونتگن (Röntgen)، ماکس پلانک (Max Planck)، آلبرت اینشتاین (Albert Einstein)، بزرگترین فرزند خلق آلمان، بنیادگذار سوسیالیسم علمی، کارل مارکس، از دانشگاه برلین فارغ التحصیل شد و دکترا را از دانشگاه ینا گرفت.

روشن است که دانشگاهها هرگز در مبارزه طبقاتی بیطرف نبوده اند. برعکس، دانشگاهها یکی از عرصه های مهم مبارزه بین نیروهای ترقیخواه و نیروهای ارتجاعی، بین کهنه و نو، بوده اند. در نخستین دولت سوسیالیستی آلمان، سنت ترقیخواهانه و انقلابی بی دانشگاههای آلمان نه فقط حفظ شد، بلکه این سنت ترقیخواهانه و انقلابی با استقرار و بسط و تکامل فرهنگ سوسیالیستی به مرحله عالیتری ارتقاء یافت. برای نخستین بار در تاریخ آلمان، دانشگاهها از افزایش خدمت به طبقات حاکمه استثمارگر، از قید و بند ارتجاع و محافظه کاری آزاد شده اند و تماماً در خدمت خلق، در خدمت جامعه نوین سوسیالیستی، در خدمت تکامل همه جانبه انسان آزاد از قید استثمار و استثمارگرفته اند.

بسط دانشگاهها

نیاز روزافزون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه سوسیالیستی، تأسیس دانشگاهها و مداری عالی جدید و افزایش تعداد دانشجویان، یعنی دانشناسان آینده را ایجاب میکند. دولت جمهوری دمکراتیک آلمان در این زمینه کار بزرگی انجام داده است. تاکنون علاوه بر تکمیل دانشگاهها و مدارس عالی موجود، بیش از ۲۵ دانشگاه و مدرسه عالی جدید تأسیس شده است. تعداد دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی و حرفه ای از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰ بشرح زیرین افزایش یافته است:

سال	تعداد دانشجویان دانشگاهها	تعداد دانشجویان در هر ۱۰۰۰ نفر	تعداد دانشجویان مدارس حرفه ای	تعداد دانشجویان مدارس حرفه ای در هر ۱۰۰۰ نفر
۱۹۴۹	۲۸۵۰۰	۱۵٫۱	۱۶۰۰۰	۸٫۵
۱۹۵۰	۳۰۰۰۰	۱۶٫۳	۲۱۰۰۰	۱۱٫۹
۱۹۵۵	۷۴۷۴۲	۴۱٫۷	۸۵۲۸۵	۴۸٫۸
۱۹۶۰	۱۰۰۷۷۳	۵۹٫۰	۱۲۶۰۱۸	۷۳٫۱
۱۹۶۵	۱۰۸۷۹۱	۶۳٫۸	۱۱۱۸۲۲	۶۵٫۷
۱۹۷۰	۱۳۸۵۴۱	۸۱٫۲	۱۶۴۵۷۱	۹۶٫۶

در سال ۱۹۷۲ تعداد دانشجویان تمام وقت ۱۱۳۶۰۰ و تعداد دانشجویان شبانه و یا از راه کاتبه ۳۹۷۰۰ نفر بود. تعداد دانشجویان تمام وقت مدارس حرفه ای ۶۷۵۰۰ و تعداد دانشجویان شبانه و یا از راه کاتبه مدارس حرفه ای ۱۰۸۷۰۰ نفر بود. یعنی در سال ۱۹۷۲ جمهوری دمکراتیک آلمان، با ۱۷ میلیون نفر جمعیت، رو بهیم ۳۲۹۵۰۰ نفر دانشجویان داشت. بدیهی است که همزمان با افزایش دانشجویان تعداد معلمان دانشگاه نیز میباید افزایش یابد، که بشرح زیرین این افزایش صورت گرفته است:

سال	تعداد معلمان دانشگاهها	تعداد معلمان برای هر معلم دانشگاه
۱۹۴۵	۱۱۸۰	-
۱۹۴۹	۱۴۰۰	-
۱۹۵۵	۷۷۴۰	۹٫۸
۱۹۶۴	۱۳۰۶۰	۸٫۵
۱۹۷۱	۲۲۱۳۰	۶٫۹

درهای دانشگاه به روی فرزندان زحمتکشان باز میشود

محرومیت فرزندان زحمتکشان از تحصیلات عالی هنوز یکی از مسائل حاد جوامع پیشرفته سرمایه - دار است. کافیت گفته شود که در جمهوری فدرال آلمان تنها ۸٪ از دانشجویان از فرزندان کارگران هستند. جمهوری دمکراتیک آلمان این سد طبقاتی را شکست و درهای دانشگاه را به روی فرزندان کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان گشود. برای از بین بردن نابرابری ناشی از تبعیض نسبت به فرزندان کارگران و دهقانان تا مدتی سهم خاصی به فرزندان کارگران و دهقانان در دانشگاهها

داده میشود و این سهم مرتباً افزایش می‌یافت. این واقعیت رادار راقم زیرین میتوان مشاهده کرد :

سال	درصد دانشجویان پامنشأ کارگری و دهقانی
۱۹۶۴	۱۷٫۳
۱۹۵۱	۴۰٫۹
۱۹۵۵	۵۳٫۶

در نتیجه این سیاست دمکراتیک بود که تعداد کادرهای علمی و فنی، که دارای منشأ کارگری بودند، سال بسال افزایش یافت :

سال	تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهها پامنشأ کارگری در هر هزار کارگر	تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهها پامنشأ کارگری
۱۹۴۹	۲۱٫۸	۱۲۹۹۴۹
۱۹۶۵	۳۰٫۹	۱۸۶۱۳۹
۱۹۷۰	۴۲٫۲	۲۶۰۰۲۷

سال	تعداد فارغ التحصیلان مدارس حرفه ای پامنشأ کارگری در هر هزار کارگر	تعداد فارغ التحصیلان مدارس حرفه ای پامنشأ کارگری
۱۹۶۱	۳۹٫۰	۲۳۲۵۹۳
۱۹۶۵	۵۴٫۸	۳۲۹۷۶۱
۱۹۷۰	۷۲٫۲	۴۴۴۶۳۱

یکی از همزاد های سرمایه داری تبعیضی است که در تمام شئون اجتماعی از جمله در زمینه فرهنگ در مورد زنان وجود دارد. در جمهوری دمکراتیک المان نه فقط برابری حقوق زن و مرد قانوناً تثبیت شده، بلکه زمینه مادی این برابری حقوق نیز فراهم گردیده است. تظاهرات این برابری حقوق و این ایجاد زمینه مادی را از جمله میتوان در فرهنگ مشاهده کرد. سهم زنان در آموزش عالی سال بسال افزایش می‌یابد، بطوریکه اکنون تعداد کادر علمی و فنی زن تقریباً بامرد برابر است :

سال	تعداد دانشجویان زن	درصد نسبت به کل
۱۹۵۰	۶۵۱۰	۲۰٫۷
۱۹۵۵	۱۷۶۵۰	۲۹٫۳
۱۹۶۰	۲۱۹۰۰	۳۱٫۷
۱۹۶۵	۲۲۳۵۴	۳۱٫۲
۱۹۷۰	۴۳۳۹۲	۴۳٫۳

کمک همه جانبه به دانشجویان

کمک به دانشجویان، بویژه فرزند ان کارگران و دهقانان، فقط در زمینه پذیرش به دانشگاه و تأمین آموزش عالی نیست؛ در دوران تحصیلی در زمینه مسکن، غذا، بهداشت، تعطیلات و نظائر آن کمکهای همه جانبه ای از طرف مقامات دانشگاهی و دولت به دانشجویان میشود و این کمکها همواره روبه افزایش است.

آموزش عالی در جمهوری دموکراتیک آلمان رایگان است. علاوه بر این بیش از ۹۰ درصد از دانشجویان کمک تحصیلی میگیرند و این کمک تحصیلی بر اساس درآمد خانواده، تعداد افراد خانواده و نتیجه فعالیت آموزشی دانشجویان تعیین میگردد:

د رآمد خانواد ه	مبلغ کمک تحصیلی
تا ۱۰۰۰ مارک	۱۹۰ مارک
از ۱۰۰۱ تا ۱۲۰۰ "	" ۱۷۰
از ۱۲۰۱ تا ۱۴۰۰ "	" ۱۴۰
از ۱۴۰۱ تا ۱۵۰۰ "	" ۱۱۰

کمک در نتیجه فعالیت آموزشی از ۴۰ تا ۸۰ مارک است که شامل ۴۰ تا ۵۰ درصد دانشجویان میشود. دانشجویان از خانواده های که ۴ یا بیشتر فرزند دارند، از ۱۰ تا ۴۰ مارک اضافه کمک میگیرند.

بیش از ۷۰ درصد از دانشجویان در منازل دانشجویی زندگی میکنند و ماهانه فقط ۱۰ مارک میپردازند. تمام دانشجویان میتوانند با ۶۰ فینیک تا یک مارک در غذا خوریهای دانشجویی ناهار صرف کنند. تمام دانشجویان بطور رایگان در مقابل امراض و سوانح بیمه هستند. امکانات فراوانی برای گذراندن ایام تعطیلی وجود دارد. از جمله دانشجویان بر اساس مبادله میتوانند تعطیلات خود را در سایر کشورهای سوسیالیستی بگذرانند.

دانشجویان در اداره امور خود شرکت دارند

سازمان جوانان آزاد آلمان (Freie Deutsche Jugend)، که تنها سازمان توده ای جوانان و دانشجویان در جمهوری دموکراتیک آلمان است، نقش مهمی در زندگی جوانان و دانشجویان دارد. این سازمان هم در زمینه پرورش سیاسی جوانان بر اساس تنها جهان بینی علمی و انقلابی، مارکسیسم - لنینیسم، و متشکل ساختن جوانان در امر ساختمان سوسیالیسم و هم در زمینه دفاع از حقوق جوانان در مؤسسات مختلف و کمک به تکامل همه جانبه آنان وظایف سنگینی بر عهده دارد و این وظایف را با کمک ارگانهای دولتی و زیر رهبری حزب سوسیالیست متحد آلمان با موفقیت انجام میدهد. سازمان جوانان آزاد آلمان نماینده دانشجویان در ارگانهای دانشگاهی است. بدینسان دانشجویان بر اساس دمکراسی سوسیالیستی در اداره امور دانشگاهها و مدارس عالی و در اتخاذ تمام تصمیماتی که مربوط به زندگی و تحصیل آنهاست، شرکت برابر حقوق، مستقیم و فعال دارند.

همبستگی بین المللی

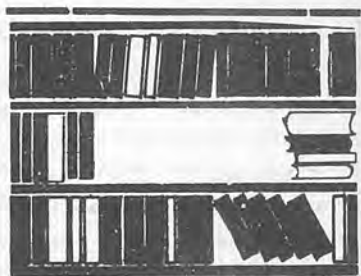
دانشجویان جمهوری دموکراتیک آلمان، که با فرهنگ سوسیالیستی پرورش می یابند، وظیفه



انترناسیونالیستی خود را بی‌هترین وجهی انجام می‌دهند. تظاهرات همبستگی دانشجویان جمهوری دمکراتیک آلمان با جنبش‌های آزاد پیخشر ملی و جنبش‌های ضد امپریالیستی و دمکراتیک در سراسر جهان و پشتیبانی مادی و معنوی آنها از این جنبش‌ها نمونه است. این پشتیبانی مادی و معنوی دانشجویان در انطباق با سیاست جمهوری دمکراتیک آلمان در دفاع از جنبش‌های ضد امپریالیستی است. در دانشگاه‌ها و ارس عالی و حرفه ای جمهوری دمکراتیک آلمان دانشجویان ۱۱۷ کشور خارجی تحصیل می‌کنند. از ۱۹۵۱ تاکنون هزاره‌انفر از دانشجویان کشورهای سه قاره تحصیلات خود را در جمهوری دمکراتیک آلمان به پایان رسانده و اکنون بصورت کادر فنی و علمی و پارچل سیاسی در خدمت خلق‌های خود هستند. نکون وان تانگ (Nguyen Van Thang) دانشجوی دانشگاه فنی درسدن، در ضیافتی که کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان در تاریخ ۶ فوریه ۱۹۷۳ به افتخار دانشجویان ویتنامی داد، بنماینده‌گی بیشتر از ۱۰۰۰ دانشجوی ویتنامی مقیم جمهوری دمکراتیک آلمان نطقی ایراد کرد که بیانگر احساسات همه دانشجویان خارجی در باره همبستگی بین-المللی و کمک مادی و معنوی بید ریخ جمهوری دمکراتیک آلمان به جنبش‌های ضد امپریالیستی است. وی از جمله گفت:

"مشکل است بتوان همبستگی پیکارجویانه مردم جمهوری دمکراتیک آلمان را، که با روح انترناسیونالیسم پرلتری، در دهات دوردست و در شهرهای بزرگ نسبت به ما ابراز میشود، با بیان مناسبی تشریح کرد. مادر هر جابود یسم، ارگان‌های دولتی و اجتماعی، معلمان و دوستان، بهترین فرصت‌ها را برای تحصیل به ما دادند و در زندگی روزانه مانند اعضا خانواده خود با ما رفتار کردند. در سال‌هایی که دوران میهن و خانواده خود بسمیریم، مادر کشور برادر جمهوری دمکراتیک آلمان، میهن جدید خود را یافته ایم."

جمهوری دمکراتیک آلمان با چنین سیاستی است که احترام و تحسین ترقی‌خواهان و همه نیروها ضد امپریالیستی را در سراسر جهان به سوی خود جلب کرده است.



## از زندگی

# دانشجویان جهان

چشم انداز پیکار دانشجویان برای دانشگاه دمکراتیک

## در جمهوری فدرال آلمان

پیکار برای دانشگاه دمکراتیک، دانشگاهی که در آن موازین دمکراسی رعایت شود و دانش و آموزش را به خدمت اکثریت مردم بگمارد، وظیفه رزمجویانه جنبش دانشجویی در کشورهای سرمایه - دار است. دانشگاه دمکراتیک خود پیخود به دامن دانشجویان نمی افتد و تحصیل آن نبرد با سیطره انحصارهای فئول پیکر برد انش و آموزش و طیه فرمانروائی سرمایه بزرگ را ایجاب میکند. دانشجویان به تنهایی قادر به ایفای این وظیفه نیستند. حل این مسئله مستلزم مبارزه همگانی نیروهای دمکراتیک، طبقه کارگر و سندیکاهاست.

امروزه جنبش دمکراتیک دانشجویان در جمهوری فدرال آلمان به یکی از عناصر مهم پیکار ضد امپریالیستی مبدل شده است. انگیزه پیدایش این جنبش را که نخست بشکل نهضتی اعتراضی پدید آمد و سپس هرچه بیشتر به نیروی آگاه ضد امپریالیستی و ضد انحصارها تبدیل یافت، باید در سرشت سیستم اجتماعی جمهوری فدرال آلمان و ناتوانی زمامداران کشور در حل مسائل اجتماعی کنونی و آینده جستجو کرد.

جنبش دانشجویی پاسخ دانشجویان به سیاست آموزشی فلاکت بار طبقات فرمانروای جمهوری فدرال آلمان و نشانه استادگی آنها در برابر استفاده جویی روز افزون سرمایه بزرگ از همه گستره های اجتماعی، از جمله بخش آموزش و تحدید هرچه بیشتر حقوق و آزادیهای دمکراتیک است. جنبش دانشجویی همچنین واکنش دانشجویان جمهوری فدرال آلمان را در برابر استراتژی جهانی و ددمنشانه امپریالیسم ایالات متحده و پیکار نهضت آزاد بیخشن ملی بازمی تابد. این واکنش در پرخاش های دامنه دار علیه تجاوز ایالات متحده در هندوچین و در همدوردی با خلق های که باستم امپریالیستی میزمنند، آشکار میشود. یکی دیگر از انگیزه های پیدایش جنبش دانشجویی را در بحران عمیق آیدئولوژی بورژوائی باید جستجو کرد.

جنبش دانشجویی در جمهوری فدرال آلمان نتیجه تضاد میان دعاوی انسان دوستانه جهان باختر و تجاوز ایالات متحده در ویتنام و تباین هرچه بیشتر آیدئولوژی بورژوا - دمکراتیک با واقعیت سیاسی و اجتماعی جمهوری فدرال آلمان است. دوران حیات جنبش دانشجویی در جمهوری فدرال آلمان با تحولاتی بس مهم همراه بوده است. در واقع میتوان گفت که این جنبش سرپا تاغییر

پذیرفته است. دانشجویان امروزه هرچه بیشتر به دفاع از منافع اجتماعی و تحصیلی خود می پردازند و در راه تأمین مالی دوران تحصیل، مشارکت برابری در مورد انشگاهی و آموزش حرفه ای همه جانبه مبارزه میکنند.

در میان نبرد با فلاکت فرهنگی، برای آموزش عالی و تضمین مخارج تحصیلی، دانشجویان به این حقیقت پی برده اند که در این پیکار تنها نیستند. کارگران، کارمندان و کارآموزان نیز همچنان از حق تصمیم در باره امور خود محرومند. سند یکاها برای آنانند از آنکه از حقوق اعضا خود در برابر قدرت کارفرمایان دفاع کنند. تصمیم در باره محل کار و چگونگی تولید به عهده سرمایه داران بزرگ است. همانگونه که دانشجویان در راه اصلاح شرایط تحصیلی، برنامه فرهنگی، آموزش حرفه ای و در نتیجه برابری شانس میزنند، بسیاری از کارآموزان و کارگران جوان نیز برای بهبود وضع مادی و امکانات آموزشی مبارزه میکنند. مانند بسیاری از دانشجویان، کارگران نیز برای شرکت واقعی در اداره امور خویش پیمای خیزند و با منافع سرمایه بزرگ یعنی سود افزای و نگهداشت فرمانروایی سرمایه میزنند.

### منافع مشترک دانشجویان و کارگران

در سالهای گذشته در سراسر جمهوری فدرال آلمان کارگران، کارمندان، کارآموزان، دانش-آموزان و دانشجویان برای بهبود وضع مادی خود به فعالیت پرداخته اند. آنها در تظاهرات مشترک علیه افزایش کرایه اتوبوس، انهدام مسکن و تعدی اجاره خواران شرکت میجویند. برپایه این-تجارب بسیاری از دانشجویان به این حقیقت پی برده اند که:

— دانشجویان و کارگران در مسائل بنیادی دارای منافع مشترک اند؛

— وظیفه مشترک دانشجویان و کارگران پیکار در راه صلح و دموکراسی است؛

— در راه نپلی به هدف های دموکراتیک خود با ایستادگی سرسختانه سرمایه بزرگ روبرو خواهند شد؛

— پیروزی در مبارزه، همزهی با طبقه کارگر و سازمانهای آنها ایجاب میکند.

تحول سیاسی جنبش دانشجویی در جمهوری فدرال آلمان نماینده دگرگونی موضع اجتماعی روشنفکران است. پاهای تحول دانش و فن، کارروشنفکران نیز همواره تقسیم و تخصیص می یابد. روشنفکران هرچه بیشتر به کارشناسانی بدل میشوند که با مسائلی بسیار تخصصی سروکار دارند. فرسایش سریع تخصص و شغل آموخته و تأسیس دوره های نوآموزی، در شرایط سرمایه داری، هرچه بیشتر پی پی سامانی روشنفکران می انجامد. پیشرفت این گرایش تا بدان پایه است که میتوان از همانندی شرایط کار و زندگی کارگران و بخشی از روشنفکران سخن گفت. همانندی نامبرده به اشکال زیرین نمودار میشود:

— وابستگی مادی، یعنی لزوم فروش نیروی کار خویشتن؛

— از دست دادن استقلال شخصی، واگذاری تصمیم در باره امور خود به دیگران، از خود بیگانگی؛

— فرمانبرداری از سیستم سلسله مراتبی کارخانه و اداره؛

— خطر بیکاری در نتیجه بحرانهای اقتصادی و ساختاری (Structure) و اتوماسیون؛

— اشتغال به کار ناآموخته؛

— فرسایش تخصص بسبب آموزش ناکافی و عدم امکان یاد گرفتن حرفه نو.

پخش بزرگی از دانشجویان نخستین بار در دوران تحصیلی طعمه منافع انحصارگران میشود. دستگاه آموزشی جامعه سرمایه داری، که بر پایه تأمین منافع انحصارگران استوار است، نمیتواند حتی خواستههای ابتدائی دانشجویان را برآورده سازد. هدف های دانشجویان، یعنی شناخت موقع خود در جامعه، بهبود و گسترش دستگاه آموزشی، درک وابستگی های اجتماعی، خواست آزادی فعالیت سیاسی، شرکت در راداره امور خود و مبارزه در راه دانشگاه د مکرانیک با منافع طبقه فرمانروا، یعنی تحصیل جهان بینی ارتجاعی خود به دانشجویان تبیین می یابد. علاوه بر این، پیکار دانشجویان در راه تأمین مخارج تحصیلی، بهبود دستگاه بهداشتی و غلبه افزایش سرسام آور کرایه خانه، بسا مذاق سرمایه بزرگ سازگار نیست.

نوعه بارز دگرگونی موقع اجتماعی روشنفکران و دانشجویان در جمهوری فدرال آلمان استراتژی و سیاست "جهت گیری سند یکائی" اتحادیه دانشجویان آلمان (VDS) است. مضمون جهت گیری سند یکائی، پیکار در راه مصالح اجتماعی و سیاسی اکثریت دانشجویان است. این مصالح از موقع اجتماعی آنها بمثابه مزدگیران آینده سرچشمه میکند. اتحادیه دانشجویان آلمان با متحد مبارزه به دفاع از "منافع گروهی" مخالف است.

ناگزیری پیکار توده ای - د مکرانیک

پیکار دانشجویان در راه منافع صنفی و سیاسی باید مبارزه ای توده ای باشد، یعنی باید از منافع توده دانشجویان دفاع شود و از پشتیبانی فعال توده دانشجویان برخوردار گردد. این پیکار، نبرد در راه منافع همگانی است و میباید از هرگونه اختلافات سیاسی واید تئولوژیک بری بماند. نهاد رایبصورت است که آگاهی سیاسی پرورش می یابد. بدینسان میتوان بر موضوع پند آرمیز روشنفکرانی چیرگی یافت که بجای فعالیت همگانی جویای "راه حل انفرادی" هستند.

مهمترین خواستههای جنبش دانشجویی رعایت موازین د مکراسی در دانشگاه، گسترش آموزش عالی و تنظیم برنامه تحصیلی د مکرانیک است. پاره ای از دانشجویان همزم میپرسند: چگونه میتوان به هدف رسید؟ فعالیت مابه چه درد میخورد؟ ولی تجربه نشان میدهد که حتی در چار-چوب نظام فعلی، تحقق برخی از شعارهای دانشجویی میسر است. برای نمونه میتوان در همین شرایط کنونی، با مبارزه بسیاری از اقدامات ضد دانشجویی، از جمله انحلال ارگانهای دانشجویی را عقیم گذاشت. ولی نمل به این هدفها تنها در پرتو پیکار مشترک با طبقه کارگر میسر است.

همانگونه که دانشجویان به هم پیمانی با طبقه کارگر نمیکنند، مصلحت طبقه کارگر نیز حکم میکند که از پشتیبانی روشنفکران برخوردار شود. جنبش دانشجویی باید در پیکار برای خواست های خود جویای هواداری طبقه کارگر باشد. در میدان نبرد باید همواره منافع مشترک دانشجویان و کارگران را تصریح کرد. دانشجویان در مبارزات خود نیاید خواستههای سند یکاها و سازمانهای جوانان کارگر را از یاد ببرند. شعار لغو امتیازات فرهنگی و آئین نامه تحدید شماره د اوطلیان د انشگاه - (Numerus Clausus)، تنظیم برنامه آموزشی د مکرانیک و تقاضای اتحادیه های کارگران آلمان (DGB) د ابر بر شرکت کارگران در راداره امور کارخانه هارامیتوان به شعار مشترک بدل کرد. خواستهها و نامبرده، مانند تقاضا د اید انشجویی، بشکل عینی غلبه منافع اقتصاد ویوسیاسی سرمایه بزرگ است.

هدف مبارزه آموزگاران

"اتحادیه دانشجویان آلمان" خواهان رقم د مکرانیک فرهنگ است. فرهنگ باید پاسنگوی نیازمند یبهای کارگران باشد. مضمون مشخص این شعار چیست؟

در درجه نخست اصلاح دانشسراها مورد تقاضاست. وظیفه آموزگاران است که در راه حقوق تحصیل برای همگان بکوشند و باینبعضی در مورد کودکان خانواده های کارگری مبارزه کنند. باید با نظریه های غیرعلمی که بنام "دانش مردم شناسی اجتماعی" ارائه میشود مدعی "ابلهی مادر زادی" این کودکانست بمبارزه برخاست.

آموزگار نباید دانش آموزان را چنان تربیت کند که بدون برخورد انتقادی، خویش را با شرایط زمان وفقد هند. آنها باید همواره جرئت انراد داشته باشند که به دفاع از منافع خویش بر-خیزند. هدف آموزش دمکراتیک، پرورش آموزگاران است که:

- با میلیتاریزه کردن مدرسه از راه تدریس ماده آموزش نظامی مخالفت کنند و بجای آن روحیه تفاهم و دوستی رامیان دانش آموزان بپورند؛
- با مقررات غیرقانونی عدم استخدام دمکرات ها و کمونیستها به مشاغل دولتی مبارزه کنند؛
- الغای بخشنامه مستبدانه و ارتجاعی وزرای فرهنگ را، که فاشیست ها و کمونیستهارا از یک قماش میشمرند، خواستار شوند؛
- در راه دمکراتیزه کردن مدارس مبارزه کنند.

"اتحادیه دانشجویان آلمان" خواستار آنست که همه آموزگاران نخست در یک دوره آموزش بنیادی و علمی واحد شرکت کنند و سپس برحسب سطح تدریس، در رشته های تخصصی گوناگون به تحصیل ادامه دهند. در دوره آموزش بنیادی باید بویژه دانش های سیاسی، آموزگاری و اجتماعی تدریس شود. بخشی تخصصی باید رشته های گوناگون علمی و روش تدریس انها را در برگیرد. آموزگاران باید به عنوت "سند یکای آموزش و پرورش و دانش (Gewerkschaft Erziehung und Wissenschaft)" در آیند.

#### اصلاحات اجتماعی برای لایه های پائین

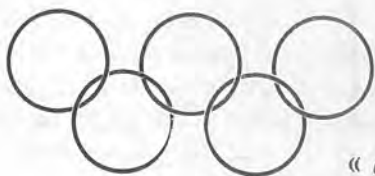
اتحادیه های دانشجوئی وظیفه دارند که برای تأمین اجتماعی فرهنگ، مسکن و بهداشت مبارزه کنند. قشرهای پائین باید از اصلاحات اجتماعی برخوردار شوند. بدینسان در راه برابری شانس برای همگان گامی به جلو برداشته خواهد شد و کودکان خانواده های کارگری و روستائی هرچه بیشتر امکان تحصیل در دانشگاه را خواهند یافت.

اتحادیه های دانشجوئی باید بویژه در راه الغای آئین نامه تحدید شماره دوظلمیان، بهبود شرایط تحصیل، افزایش کمک مالی به دانشگاهها و علیه سيطرة دولت و انحصارهای بزرگ بر امور دانشگاهی به پیکارمستمر بپردازند. هزینه افزایش کمک مالی دولت به دانشگاهها نباید به کارگران تحمیل شود. دانشجویان، دوش بدوش کارگران جوان و سازمانهای آنها، برای دمکراتیزه کردن سیستم فرهنگی مبارزه میکنند. اتحادیه های دانشجوئی نبرد مشترک برای دمکراتیزه کردن ساختار دانشگاهی را تحکیم میکنند. آنها خواهان شرکت دانشجویان در اداره امور دانشگاهها هستند. آنها خواستار اعطای حق در اداره امور به کارگران شاغل در مؤسسات فرهنگی هستند. تنها بدین ترتیب میتوان نظارت دمکراتیک بر دانش و آموزش را علمی ساخت.

ترجمه و تلخیص از: پرتو

" World Student News "

سال ۲۷، شماره ۴، ۱۹۷۳



## ورزش ایران در

### «یونیورسیاد مسکو»

#### بار دیگر ناتوانی خود را نشان داد

ناکامی تیم دانشجویان ایران در بازی های دانشجویان جهان در مسکو، بار دیگر بر کمبود ها و ناگستردگی عمیق ورزش در مراکز آموزشی کشور گواهی داد. در «یونیورسیاد مسکو» تیم دانشگاه های ایران با ۷۲ ورزشکار و بیش از ۳۰ سرپرست در ده رشته ورزشی شرکت کرد. بسخن یکی از سرپرستان تیم «از همان نخست معلوم بود تیم های ما مرد این میدان نیستند». ناتوانی تیم های دانشجویان ایران تا آن اندازه بود که خود دو اوطلیانه از روبرو شدن با چند تیم حتی متوسط امتناع ورزیدند. نابرابری در توانایی های ورزشی آنچنان بود که جوانان ما قبل از شرکت در هر بازی از پیش نتایج ناخرسند کننده آنرا می دانستند. هیچکس در انتظار پیروزی بحریرف نبود و این ناامیدی پیش از انتظار در دناك بود.

در سومین روز مسابقه روزنامه های عصر تهران نوشتند :

«گروه ورزشکاران ایران در کلیه رشته هایی که در آن بر قابت با ورزشکاران سایر کشورهای جهان پرداختند، شکست های فاحش و غیره منتظره ای خوردند. در رشته های والیبال پسران، والیبال دختران، بسکتبال پسران، بسکتبال دختران، شمشیر بازی، شمشیر، کشتی های فرنگی، ژیمناستیک، دو و میدانی دانشجویان ایران نه تنها در برابر بحریرفان نیرومند تراز خود تاب نیاوردند، بلکه حتی در برابر تیم های متوسط ناکام شدند».

نتایج مسابقاتی که انجام شد تا سف انگیز بود. در بسکتبال مردان، تیم دانشجویان ایران با نتیجه ۹۹ بر ۶۸ مغلوب تیم سوریه شد. تیم بسکتبال دختران با نتیجه ۸۱ بر ۲۲ از دختران چکوسلواکی شکست خورد. در بسکتبال مردان تیم ایران با نتیجه ۱۰۳ به ۶۷ مغلوب مکزیک شد. در بسکتبال زنان تیم یوگوسلاوی با نتیجه ۱۱۱ به ۱۹ تیم ایران را درهم کوبید. در بسکتبال مردان تیم لهستان در دو رومقد ماتی با نتیجه ۱۰۳ به ۵۲ بر تیم دانشجویان ایران غلبه کرد. تیم بسکتبال دختران با نتیجه ۹۲ به ۳۰ مغلوب کوبا شد. در والیبال نیز همه جا تیم دانشجویان ایران سه بر هیچ باخت. در کشتی فرنگی همه حذف شدند. در دو و میدانی عقب ماندگی آشکار بود. شمشیر بازان و شناگران هیچ امتیازی نیاوردند. در ژیمناستیک بازی ها همه در سطح نازل بود. تنها در کشتی آزاد بود که چهارمادال نقره نصیب ایران شد و این پیروزی بر اثر کوشش و پایداری حسین بیطارفان، قد برنخود چی، محسن فراهی و محمد

رضانوائی بدست آمد .

در " یونیورسیاد مسکو " کشورهای سوسیالیستی همه بدون استثنا مدال طلا گرفتند .  
تیم دانشجویان اتحاد شوروی با ۱۸ مدال طلا، ۳۶ مدال نقره و ۳۰ مدال برنز مقام اول را  
بدست آورد .

بعد از پایان بازی های مسکو سرپرست تیم بسکتبال دانشجویان ایران به خبرنگار  
کیهان گفت :

" اگر در المپیا德 مونیخ مابادیدن وسائل و امکانات ورزشی آلمان سخت متاءثر  
شدیم ، در مسکو بحال عقب ماندگی خود عقیقا گریستیم . نمیدانید جوانان ما چه  
خروشی بر لب و چه اندوهی در دل داشتند . ماهیچ موفقیتی نداشتیم . شکست ما  
کاملا طبیعی بود . جوانان ما تمرین نداشتند . بازی ندیده بودند . تکنیک  
نمیدانستند و عجیب است که هیچکس خود را مسئول این شکست نمیداند . گوئی  
یک حادثه کاملاً عادی رخ داده است . . . . بین ما و دیگران دره عیقی وجود  
دارد . شما نمیدانید من چه میگویم . ما در مسکو مثل دهاتی چشم و گوش بسته های  
بودیم که برای اولین بار وارد شهر شلوع شده است . همه چیز برای ما شگفت -  
انگیز بود . ما با حسرت به موفقیت های دیگران مینگریستیم . ما با اندوه مسکو را  
ترک کردیم . . . . "

یک هفته بعد از بازگشت دانشجویان ایران از مسکو خبرنگار ورزشی اطلاعات با دکتر  
هوشنگ نیاوندی رئیس دانشگاه تهران ملاقات میکند . رئیس دانشگاه تهران از جلسه گفتگو  
پیرامون " شگفتی های انقلاب شاه و ملت " باز میگشته است . خبرنگار اطلاعات رئیس دانشگاه  
را متوقف میسازد و از او میپرسد :

- حتما اطلاع دارید که تیم های ورزشی دانشگاهها به مسکو رفتند و بازگشتند ؟  
رئیس دانشگاه تهران اول کمی پایپا میکند و بعد میگوید :

- عجله دارم ، سؤالتان را بکنید .

- خواستم بپرسم نظر شما درباره شکست تیم های دانشجویان چیست ؟

- چرا از من میپرسید ؟

- از که بپرسم ؟

- از مربی های آنها بپرسید .

- آنها میگویند مسائل و وسائل ورزشی به اندازه کافی نداریم .

رئیس دانشگاه سکوت میکند . بعد در حالیه سوار ماشین خود میشود میگوید :

- ببینیم !

در این وقت یکی از همراهان او خود را جلو می اندازد و با کمی عصیانیت به خبرنگار ورزشی

اطلاعات میگوید :

- دانشگاه جای درس خواندن است ، زورخانه که نیست !

خبرنگار اطلاعات بر این گفتگو چیز نیفزوده است !

با ناخرمیی تیم بسکتبال دانشگاه باید موافقت کرده هیچکس خود را مسئول این شکست

نمیداند ، همانطور که هیچکس در اندیشه ورزش دانشگاهها ، در اندیشه سلامت روحی و جسمی



جوانان نیست. در سخن پیشین خود به این حقیقت اشاره کردیم که سازمانهای آموزشی کشور هر سال نزدیک به ۱۰۰ میلیون تومان از دانش آموزان و دانشجویان "حق ورزش" میگیرند. نزدیک به ۱۰ میلیون تومان این پول از دانشجویان اخذ میشود. در حالیکه تمام اعتباری که در بودجه سال ۱۳۵۲ برای سازمان تربیت بدنی و پیشاهنگی ایران در نظر گرفته شده است از ۸۰۰ ۹۷۳ ۸۱ تومان تجاوز نمیکند. این "حق ورزش" کجا می رود، صرف چه میشود؟ در بسیاری از مدارس دولتی ورزش علاوه بر برنامه های آموزشی حذف شده است. مدارس خصوصی نیز "ساعت ورزش" را برای خالی نبودن عریضه در برنامه های خود گنجانیده اند. در مراکز آموزش عالی وضع به مراتب بدتر است. بسیاری از دانشگاهها و مراکز آموزش عالی یا سالن ورزش ندارند و یا بایک تور و چند میله آهن "حق ورزش" را اد کرده اند. یک نگاه کوتاه به وضع و موقعیت ورزش در مدارس دولتی و خصوصی، در دانشگاهها و مدارس عالی کشور بزمیزان "جسارت" مسئولین امور در حرکت دادن این گروه که "تمرین نداشته اند، بازی بلد نبوده اند و تکنیک نمیدانسته اند"، برای رقابتهای جدی ورزشی در مسکو، گواهی میدهد.

در باره موقعیت ورزشی بسیاری از مراکز آموزشی کشور در تهران و شهرستانها مفسر ورزشی روزنامه آیندگان مینویسد:

"در این دخمه ها هوایاننده از کافایافت نمیشود، وساعلی ورزش که جلی خود دارد."

در مساعلی مربوط به پرورش روحی و جسمی کودکان و جوانان، جهان در سالهای اخیر به نتایج علمی شگرفی رسیده است. ما از این قافله بسی دورمانده ایم. در ارزیابی شکست تیم های ورزشی ایران عادت بر این شده است که همیشه گناه را به گردن "معلول" می اندازند تا "علت" را بپوشانند. این بار نیز بی هیچ دلیلی جوانان ما را به ناتوانی، تمر و بی انضباطی متهم کردند. ولی آیا عادت ناکامیهای مادرید انهای ورزشی فقط اینهاست؟ در ورزش ایران چون در دیگر مساعلی اجتماعی، پرداختن به معلول از جانب مقامات مسؤل همیشه آسانترین شیوه عمل شناخته شده است. این کوششی برای "تبرئه خویش" این حقیقت را فاش میسازد که در دستگاههای مسؤل کشور اندک تمایلی برای ایجاد تحول اساسی در ورزش وجود ندارد. در پیشین گفتیم که ریشه بسیاری از ناکامیها، نارسائیها و کمبودهای آموزش و پرورش ایران را باید در عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی ایران و در وجود رژیم جست که "تاجگذاری" و ریخت و پاش انرا بر ساختن مدرسه برای میلیونها کودک بی مدرسه ترجیح میدهد. با میلیونها دلار در خرابه های تخت جمشید "خیمه و خرگاه" میسازد، در حالیکه به هزار بهانه از پرداخت ۳۰۰۰ تومان بودجه ورزشی شهر بزرگی مانند ساوه شانه خالی میکند. دولت ایران برای خرید نزدیک به چهار میلیارد دلار اسلحه از آمریکا و چهارصد میلیون لیره استرلینگ از انگلستان پول دارد، ولی برای ساختن تنها سالن سرپوشیده و ورزشی تبریز کیسه اش خالی است. شاه خود گفته است: "امروز فائوم برای ما واجب تر از بیمارستان است."

رسیدن به سطح عالی فعالیت های ورزشی و عرضه داشت توانائیهای استثنائی بیشتر از هر چیزی به هزینه های فراوان، برنامه های صحیح، سازمان خوب، وساعلی کافی و انبوه مربیان و سرپرستان دلسوز نیازمند است. بدون ایجاد امکانات لازم برای پرورش روحی و جسمی جوانان شناخت استعداد های استثنائی ممکن نیست. آنچه کشورهای دیگر در زمینه های علم و صنعت، فرهنگ و آموزش و پرورش پیش از ما قرار داده است، چیزی نیست جز موفقیت

در ایجاد چنین شرایطی، که بروز استعدادها در آن امکان پذیر گردد است.

نظام آموزش و پرورش ایران به ارزشهای علمی ورزش کاملاً بی اعتناست. سهل است به آن معتقد نیست. آنچه را که امروز در مراکز آموزشی کشور "ورزش" مینامند، شبه ورزش است و آنچه در مجموع بنام "ورزش" وجود دارد نازل، ناقص و نهایت درد انگیز است. سرپرست تربیت بدنی و پشاهنگی ایران خود در گفتگو با خبرنگار کیهان دروازه شرم تا عید میکند: "مابرای شش میلیون دانش آموز کشور فقط بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر مربی ورزش داریم". طبیعی است با این اندک، دورتر از این نمیتوان رفت.

ورزش ما باید عمیقاً مورد توجه قرار گیرد. امکانات ورزشی، فعالیت های ورزشی، پرورش صحیح جسمانی کودکان و جوانان باید از طریق تأمین بودجه وسیع، ایجاد سازمان سالم تربیت بدنی، تنظیم برنامه های علمی ورزش، آموزش و تربیت مربی و سرپرست انجام گیرد. در نظام آموزشی ایران اصل پرورش هنوز از حدود مسائل نظری در کتابهای درسی پافراثر نهد است. بسخت یکی از استادان دانشگاه:

"ما پرورش جسمی را کنار گذاشته ایم و پرورش روحی را با درج چند پند و اندرز کهن در کتابهای درسی از کسانی که معلوم نیست خود تا چه اندازه به آن پایند بوده اند، از سر خود باز نموده ایم."

اگر ما موفق شویم برای جوانان خود امکانات ورزشی کافی ایجاد کنیم، آنها را با فعالیتهای ورزشی، با جنبه های تجربی و علمی آن آشنا سازیم - چون دیگر کشورهای جهان که در این راه گام نهادند - آنوقت بی تردید خواهیم توانست در رسیدن به اهداف ورزشی جهان بد رخشمیم. ولی امروز چگونه میتوان به این موفقیت رسید وقتی فقر برپهنه کشور سایه انداخته است و رژیمی از تجاری، دغل و خود ستا برآمیهن مامسلط است؟

بهار

## از زندگی ...

برای تمکین هیچانات درونی اهالی روستا، مباشر مالک به روستا آمد. مباشر  
بدون اینکه از درشکه خود، که از طرف قزاق ها محافظت میشد، پائین  
بیاید، به دهقانان رو کرد و سخنرانی خود را آغاز نمود. او هم خیرخواهانه  
صحبت میکرد و هم تهدید آمیز، هم سرزنش آمیز و هم پد رانه؛ بر این  
منوال مدتی حرف زد.  
ناگهان سخنرانی او با سؤالی که از جمعیت برخاست، قطع شد:

"خوب، او؟"

مباشر پرسید:

"چی؟"

"خوب، او چطور میشه؟"

"کیو میگی؟"

"خوب دیگه..."

"احمق، آخرین او کیه؟"

"البته... با وجود این... خوب، او چطور میشه؟"

"خوب، چی میگی؟ چی میخوای بدونی؟"

"بخاطر او..."

"خوب؟"

"آیا او میونه؟"

مباشر امر کرد:

"شلاقش بزنید!"

چند نفر از قزاق ها دهقان را گرفتند، بزمین خوابانده و شلاق مفصلی به  
او زدند.

وقتی دهقان بلند شد و دوباره دگمه های شلوار خود را بست، گفت:

"خوب دیگه... فکرش را میکردم، تا وقتی که او باشد، ما شلاق میخوریم..."

# به يك لبخند می ارز

## شرط آزادی افکار در ایران

در تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۷۳، بخش فارسی رادیو لندن مصاحبه شاه را پخش کرد. در این مصاحبه از جمله از شاه سؤال شده است که چرا وی اجازه نمیدهد، احزابی که فعالیتشان در حال حاضر ممنوع است، دوباره علنی شوند.

شاه پاسخ داد: بجز حزب توده، یعنی حزب کمونیست، هیچ حزبی غیرقانونی

اعلام نشده است. در این مورد دموکراتیک فکری وجود دارد. یکی آنست که باید به این حزب اجازه فعالیت داد، زیرا این موجب خواهد شد که حزب علنی باشد و دست به فعالیت مخفی وزیر زمینی نزنند. ولی طرز تفکر دیگر آنست که در موقعیت جغرافیائی ما این مسئله بسیار حساس است. علت اینکه میگویم در موقعیت جغرافیائی ما آنست که گاهی اوقات میثونیم که این احزاب کمونیست نسبت بیکدیگر نوعی همدردی دارند و بنابراین خواه ناخواه یکدیگر را یاری خواهند داد. البته در مورد ما به حزب کمونیست هرگز در واقع کمکی از خارج بعمل نیامده است و هرگاه این حزب از حدود خود پافراثر نهاده پشتیبانان خارجی اش دست از پشتیبانی برداشته اند.

شاه قبول کرد که تا چند سال دیگر ایران ممکن است این موضوع رادرم نظر و تحت مطالعه قرار دهد که به این اشخاص اجازه داده شود که افکارشان را بیان دارند، زیرا آنزمان افکار آنان چنان ابلهانه خواهد بود که موجب تفریح و خنده مردم خواهد شد.

● بنظر ما با شرطی که "شاهنشاه آریامهر" برای آزادی افکار گذاشته اند و با آن آزادی که "شاهنشاه" و گماشتگان افکار خود را بیان میدارند، بی انصافی است اگر گفته شود که در ایران کنونی آزادی افکار وجود ندارد.



گلد اما یورد رلباس رسمی

P E Y K A R

The Review of the Tudeh Party of Iran  
for the Students

Druckerei "Salzland"  
325 Stassfurt

Price in :

U.S.A.	00.30	dollar
France	1.50	franc
Bundesrepublik	1.00	Mark
Österreich	7.00	Schilling
Italia	160.00	Lire
All other countries	1	West German Mark

Annual Subscription 6 West German Mark or its equivalent

Vol. III, No. 2

پیگار

نشریه حزب توده ایران بران دانشجویان  
چاپخانه "زالتسر لاند"  
۲۲۵ شناسفورت  
بمهاد رایران ۲۰ ریال







اتحاد ، مبارزه ، پیروزی